گامی در مسیر تحول: ۲

مبانی و اصول تربیت دینی

و تفاوت آن با تعلیمات دینی

تدوین و نگارش: غلامعلی کیومرثی



معاونت پرورشی و تربیت بدنی
وزارت آموزش و پرورش

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی و اصول تربیت دینی و تفاوت آن با تعلیمات دینی

تدوین و نگارش : غلامعلی کیومرثی

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و تربیت بدنی

سرشناسه : کیومرثی، غلامعلی
عنوان و نام پدیدآور : مبانی و اصول تربیت دینی و تفاوت آن با تعلیمات دینی/ تدوین و نگارش غلامعلی کیومرثی ؛ به س
معاونت پرورشی و تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش.
مشخصات نشر : تهران : مدرسه، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۲۱۲ ص.
شابک : 978-964-385-994-7
وضعیت فهرستنویسی : فیپا
یادداشت : چاپ هشتم : ۱۳۸۹.
یادداشت : کتابنامه.
یادداشت : نمایه.
موضوع : تربیت اخلاقی -- فلسفه.
موضوع : تربیت اخلاقی -- راهنمای آموزشی.
موضوع : تعلیمات دینی -- فلسفه.
موضوع : تعلیمات دینی -- راهنمای آموزشی.
موضوع : تعلیمات دینی -- ایران.
شناسه افزوده : ایران، وزارت آموزش و پرورش. معاونت پرورشی و تربیت بدنی.
شناسه افزوده : سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی. انتشارات مدرسه.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۶ ۲ م ۹۶ ک / ۸ / ۲۴۷ BP
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۱۳۰۵

معاونت پرورشی و تربیت بدنی

نام کتاب: **مبانی و اصول تربیت دینی و تفاوت آن با تعلیمات دینی**
تدوین و نگارش: غلامعلی کیومرثی
ویراستاران: جواد نعیمی-علی حاجعلی فرد
طراح جلد: آلاله ملکی
طراح گرافیک: علی ابوالحسنی
حروفچینی: میثم
چاپ هشتم: ۱۳۸۹
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی از: شرکت ایرانچاپ (۲۹۹۹۳۴۴۵)
قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

شابک ۷-۹۹۴-۳۸۵-۹۶۴-۹۷۸
ISBN 978-964-385-994-7



نشانی: تهران، خیابان سپهبد قرنی، پل کریمخان زند، کوچه شهید محمود حقیقت‌طلب، شماره ۸
تلفن: ۹-۸۸۸۰۰۳۲۴ دورنویس (فاکس): ۸۸۹۰۳۸۰۹


فهرست









اهمیت آموزش و پرورش

«برای شما و برای بنده و برای هر کسی که به مسأله‌ی آموزش و پرورش علاقه‌مند است، واضح است - در عین حال باید تکرار بشود - این است که آموزش و پرورش مهم‌ترین کار یک کشور است. اگر کشوری بخواهد به عزت مادی، به سعادت معنوی، به سیطره‌ی سیاسی، به پیشروی علمی، به آبادانی زندگی دنیا، به هر آرزویی، بخواهد دست پیدا کند، باید به آموزش و پرورش به عنوان یک کار بنیادی، مقدماتی لازم بپردازد؛ چرا؟ چون همه‌ی این کارها به نیروی انسانی احتیاج دارد. نیروی انسانی هم عمدتاً در آموزش و پرورش شکل می‌گیرد و صورت می‌بندد، به‌طوری که اگر آموزش و پرورش ما، که تقریباً دوازده سال از بهترین فصل عمر یک انسان را در اختیار دارد، به شکل مطلوبی کار کند، باعث می‌شود که جوانی که در این جا ساخته شده و قالب‌گیری شده و صورت‌بندی شده، دیگر کمتر احتمال تغییر بنیانی در حوادث آینده در او برود. اگر آن جوان شکلِ خوبی گرفت، به همین شکل کمابیش زندگی را ادامه خواهد داد. پس آموزش و پرورش کانون اصلی ساختن و پرورش دادن و تولیدِ آن عاملِ اساسی است؛ که چیست؟ انسان است؛ انسان کارامد، نیروی انسانی. بنابراین در زمینه‌ی مسائل انسانی که نگاه کنیم، هیچ مسئله‌ای،

هیچ نهادی بالاتر، مهم‌تر از آموزش و پرورش نیست.»[۱]

نعمت خدمت در آموزش و پرورش

«این هم نعمتی است که خدای متعال بر شما ارزانی داشته است که اشتغال معمول زندگی‌تان در خدمت علم و معرفت و تربیت و پرورش کودکان و نوجوانانِ امروز - که اداره کنندگانِ فردای کشورند - باشد. خیلی جاها انسان می‌تواند مشغول کار شود و نانی هم به دست آورد؛ شاید نانی خیلی چرب‌تر از نانی که انسان در آموزش و پرورش به دست می‌آورد، اما این افتخار و قداست در همه جا نیست. از این جهت آموزش و پرورش یک نقطه‌ی ممتاز است. خدای متعال را شکر کنید که این مسئولیت را به شما داده است و از او بخواهید که توفیق دهد ان‌شاءالله این کار را کما هو حَقّه انجام دهید.»[۲]

اهمیت تربیت در کنار علم‌آموزی

«فقط «علم» نیست، «تربیت» کنار علم حتماً هست، لذا شما آموزش و پرورشید. امور تربیتی‌ها که از اوّل انقلاب مطرح بود و بنده هم به وزیر محترم سفارش کردم و حالا هم عرض می‌کنم، باید جدّی گرفته شود. خدا رحمت کند شهید «رجایی» و شهید «باهنر» را که عالمانه این بخش را فعّال کردند.»[۳]

«حدّاقل نیمی از کار آموزش و پرورش، پرورش و تربیت است. لذا شما می‌بینید در قرآن وظیفه‌ی انبیاء، تزکیه و تعلیم است. بعضی‌ها از جلو قرار گرفتن «یزکّیهم» در دو آیه‌ی قرآن بر «یعلّمهم»، استفاده کرده‌اند که «تزکیه» از «تعلیم» هم بالاتر است. می‌تواند این طور باشد. حدّاقل این است که تزکیه در کنار تعلیم است؛ «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة»؛ آن هم تعلیم «کتاب» و «حکمت»، نه تعلیم چیزهای پیش پا افتاده. این در کنار تزکیه است. بنابراین تزکیه خیلی والاست. تزکیه، یعنی تربیت.»[۴]

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۰۵/۰۳ در دیدار وزیر، معاونان و مدیران وزارت آموزش و پرورش.
۲. . بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۷/۰۴/۲۶ در دیدار جمعی از مدیران وزارت آموزش و پرورش.
۳. . بیانات مقام معظم رهبری، همان مدرک.
۴. . بیانات مقام معظم رهبری، همان مدرک.

پررنگ کردن نقش تربیتی معلمان

«شنیدم در آموزش و پرورش مطرح شده است که بخش تربیت را با تعلیم همراه کنیم تا معلّم در کلاس، تربیت هم بکند. این حرف بسیار درستی است؛ بنده هم معتقدم که معلّم فیزیک، معلّم زیست‌شناسی، معلّم ریاضی یا هر معلّم دیگری می‌تواند با یک کلمه و تلنگر، آن چنان تأثیری روی ذهن دانش‌آموز بگذارد و چنان تربیتی بکند که گاهی با یک کتاب نشود آن تأثیر را گذاشت؛ اما این منافاتی ندارد با این که بخش تربیت با همان استحکام در آموزش و پرورش باقی بماند و مورد اعتنا قرار گیرد. البته این را تطوّر و پیشرفت دهید و تکمیل کنید. پیشرفت در همه حال خوب است. ایستایی و جمود در هیچ کاری خوب نیست. باید پیشرفت کرد، اما باید قاعده را حفظ نمود.»[1]

اهمیت تحول در آموزش و پرورش

«گردهمایی داشتید درباره‌ی مهم‌ترین موضوع انسانی کشور، یعنی آموزش و پرورش؛ آن هم درباره‌ی یکی از اساسی‌ترین و اصولی‌ترین مطالبی که در زمینه‌ی آموزش و پرورش ممکن است مطرح شود؛ یعنی تحول...

تحول یک کلمه است، لکن در پشت این وجودِ لفظی، در پشت این کلمه یک دنیا کار نهفته است. اولاً این کارها چیست؟ ثانیاً با چه هدفی این کارها قرار است انجام بگیرد؟ ثالثاً چگونه باید این کارها انجام بگیرد؟

پاسخ به این سه سؤال، یک عمر کار است. ما همه‌ی این‌ها را در زیر کلمه‌ی تحول قرار می‌دهیم و می‌گوییم: تحول...

خوب، اصلِ این که شما به فکر تحول افتاده‌اید و می‌خواهید یک دگرگون‌سازی عمیق در کار آموزش و پرورش کشور انجام بدهید، حقیقتاً جای تشکر دارد. همتی به خرج دادید، جرأتی به خرج دادید، اسم تحول آوردید؛ چون **گاهی نظام‌ها آن‌چنان به نظر ماندگار و به هم جوشیده و غیرقابل تغییر به نظر می‌رسند که انسان جرأت نمی‌کند به آن‌ها به**



۱. . بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۷/۰۴/۲۶ در دیدار جمعی از مدیران وزارت آموزش و پرورش.

قصد تغییر و تبدیل نزدیک شود. خوب، شما جرأت کردید، گفتید می‌خواهید در نظام آموزشی کشور تحول ایجاد کنید. خودِ این خیلی مهم است.»[1]

تحول حقیقی در آموزش و پرورش چیست؟

«این عیوبی که شما به خصوص معلمان قدیمی، کارکُشته، مدیران آموزش و پرورش و پرورشی‌های آگاه و قدیمی معمولاً می‌شمرند، می‌گویند درس‌ها حفظی است، قدرت ابتکار را در جوان‌ها به وجود نمی‌آورد، تأمل نیست، کار متراکم و انبوه است و... این‌ها همه ناشی از همان نظام قدیمی است که از آن وقت مانده است و همان‌طور که قبل‌ها عرض کردیم، کهنه، متراکم، غبار گرفته، متصلّب در نظام ما باقی مانده است. البته بیش‌تر در مسائل روبنایی کارهای زیادی شده است: کتاب‌ها با «بسم‌الله» شروع نمی‌شد، حالا با «بسم‌الله» شروع می‌شود؛ آیه‌ی قرآن نداشت، حالا دارد. کارهای خوب انجام گرفته. نه، من حقاً و انصافاً منکر کارهای خوب نیستم.

«بنده کتاب‌های درسی را می‌بینم که در زمینه‌های گوناگون، مبانی اسلامی و مبانی ملی - با اختلاف در این سال‌ها و بسته به نوع سلائق مدیریت‌های مختلف در دوران این بیست و هشت سال - وارد آن‌ها شده و هر وقتی یک کاری انجام گرفته. این کاری هم که الان اشاره کردند - گنجاندن مفاخر علمی در کتاب‌های درسی - آوردند من دیدم؛ کار بسیار خوبی هم هست. بالاخره جوان ما لازم است در کتاب درسی، دانشمندان کشورش و گذشته‌ی کشورش و مفاخر علمی کشورش را بشناسد. جوان ما فلان بازیکن تیم فلان کشور را خیلی بیش‌تر می‌شناسد تا ابن سینا را! تا محمد بن زکریای رازی را! آن‌هایی که اهل سینمایند، فلان هنرپیشه‌ی معروف فرانسوی یا امریکایی را خیلی خیلی بیشتر می‌شناسند تا فلان دانشمند ریاضی‌دان یا مثلاً فرض کنید که ادیب بزرگ فارسی را! این‌ها در کتاب‌های درسی می‌آید؛ خیلی هم خوب است. این کارها را ما قدردانیم. منتها این‌ها هیچ کدام تحول نیست. **تحول یک حرکت ریشه‌ای است و شماها می‌توانید بکنید.**



---

۱. . بیانات مقام معظم رهبری، ۰۳/۰۵/۱۳۸۶ در دیدار وزیر، معاونان و مدیران وزارت آموزش و پرورش.

این مجموعه‌ای که امروز مسئولیت‌های مهم کشور و آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت را بر عهده دارند، این‌ها انگیزه‌ی کافی برای این کار دارند و باید این کار بشود.» [1]

تدوین فلسفه‌ی آموزش و پرورش

«ببینید ما چه می‌خواهیم؟ محصول و خروجی آموزش و پرورش را چه می‌خواهیم باشد؟ اول این را مشخص بکنیم؛ ترسیم بکنیم؛ بعد ببینیم که برای ساختن یک چنین موجودی، یک چنین مردی، زنی، جوانی، چه کارهای مهم و اساسی، چه تعالیمِ لازم در خلال چه برنامه‌ی آموزشی باید داده شود تا این موجود پرورش پیدا کند. آن وقت آدم‌های کارآمد بنشینند آن نظام را تعریف و تدوین کنند و با شجاعت لازم وارد میدان شوند و تشکیلات آموزش و پرورش را بر طبق آن نظام تعریف کنند و تحقق ببخشند. این، می‌شود تحول حقیقی و بنیانی...»

«ما چنین موجودی می‌خواهیم. آیا می‌شود چنین موجودی را تربیت کرد؟ البته؛ البته که می‌شود. درست است که انسان‌ها یکسان نیستند؛ درست است که ژن‌های گوناگون و مؤثرات گوناگون خلقتی، آدم‌ها را با اختلافاتی به وجود می‌آورد؛ اما به طور معمول و عام، همه‌ی انسان‌ها نقش‌پذیرند...

«این، می‌شود فلسفه‌ی آموزش و پرورش. البته همان‌طور که گفتند، افراد صاحب‌نظر و عمیق بنشینند همین را تدوین کنند؛ معلوم بشود که ما می‌خواهیم بیاموزیم، تعلیم بدهیم و پرورش بدهیم، تا چه اتفاقی بیفتد. این فلسفه‌ی آموزش و پرورش است؛ این را مشخص بکنند؛ تدوین بکنند.

«آن وقت بر اساس این فلسفه، نظام مطلوب آموزش و پرورش به دست خواهد آمد. آن نظام بایستی مثل یک جدول، پُر بشود از برنامه‌های گوناگون و البته بخش مهم و اساسی آن، اِجراست. اجرا، به انسان‌های مستعد و لایق احتیاج دارد که این را هم باز باید تربیت کنیم.

---

۱. . بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۰۵/۰۳ در دیدار وزیر، معاونان و مدیران وزارت آموزش و پرورش.

«این‌ها کارهایی است که در ظرف یک سال و دو سال انجام نمی‌گیرد. شما همّتتان را بگذارید که مثلاً فرض کنید در ظرف پانزده سال این کار انجام بگیرد. پانزده سال زمان زیادی است؛ اما برای این کار، زمان طولانی‌ای نیست؛ می‌ارزد. قاعده‌ی کار را شما فراهم بکنید، زمینه‌ی کار را فراهم کنید، به قول فرنگی‌مآب‌ها «فونداسیون» این بنا را شما کاملاً بریزید. آماده بکنید تا دیگران بیایند بر روی آن، بنا کنند. آن وقت، آموزش و پرورش از روزمرگی خلاص خواهد شد.»[1]

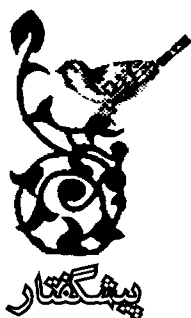
احیای معاونت پرورشی

«یکی از کارهای بسیار خوبی هم که شد در این دوره، احیای معاونت پرورشی است که بر اثر سوءسلیقه‌ی بعضی از گذشتگان، از بین رفته بود یا تقریباً از بین رفته بود. این احیا شد که بسیار چیز لازم و مهمی است. شما هم در بخش‌های مختلف کشور، این را حتماً مورد توجه قرار بدهید و اهتمام لازم به مسئله‌ی پرورشی‌ها و معاونت پرورشی و بخشهایی که مربوط به این کار است، بشود.»[2]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۰۵/۰۳ در دیدار وزیر، معاونان و مدیران وزارت آموزش و پرورش.

۲. بیانات مقام معظم رهبری، همان مدرک.



«لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکم افلا تعقلون»

همانا کتابی برای شما فرستادیم که یاد(مسائل) شما در آن است، آیا اندیشه نمی کنید؟

(سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰)



جهت‌یابی برخی از کارشناسان و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت میهن اسلامی از آثار و اندیشه‌ی شخصیت‌هایی که شناخت ناقصی از انسان دارند، یکی از عوامل مهم ناکارآمدی نظام آموزش و پرورش ماست که امروز در ضرورت تحول آن اتفاق‌نظر صورت گرفته است.

گسترش متون تعلیم و تربیت گسسته از «وحی» و مبتنی بر شناخت ناقص یا نادرست از انسان، در بسیاری از کتابخانه‌ها، نمایشگاه‌های کتاب، کتاب‌فروشی‌ها و حتی سرفصل‌های مصوب درسی رشته‌های علوم انسانی دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی و مراکز «تربیت معلم»، از یک سو نتیجه‌ی برخی فرصت‌های از دست‌رفته در مراکز علمی اسلامی و عدم اهتمام کافی به استخراج و تدوین اصول و مبانی علوم انسانی و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت

دینی، و از سوی دیگر، نشانه‌ی غفلت یا عقب‌نشینی برخی از متصدیان مراکز رسمی آموزشی کشور در برابر طراحان جنگ نرم است.

اکنون که معاونت پرورشی و تربیت‌بدنی وزارت آموزش و پرورش با مصوبه‌ی مجلس شورای اسلامی به عنوان یک عزم ملی احیا شده است و مقام معظم رهبری ضرورت بازنگری و تجدیدنظر اساسی در روش‌ها را با هدف گسترش دامنه تعریف از مأموریت این حوزه به کشف و پرورش استعدادها و توانمندی‌ها و جوشش خلاقیت‌ها مورد تأکید قرار داده‌اند، تحول در این حوزه می‌تواند زودتر از سایر بخش‌های وزارت آموزش و پرورش شکل بگیرد. این تحول آن گونه که ریاست محترم جمهوری تأکید کردند از نگرش متولیان و متصدیان امر باید آغاز شود. تعدد و تنوع تعاریف موجود از فعالیت‌های پرورشی باید از طریق آموزش و تبادل‌نظر به تعریف جامع واحد برسد و بر همان اساس «باز مهندسی» در مورد برنامه‌ها و شیوه‌ها صورت پذیرد.

آسیب‌شناسی برخی نگرش‌ها و روش‌هایی که در گذشته فاقد کارامدی بوده‌اند یا به نتایج مطلوب نرسیده‌اند، قدم اول در رویکرد جدید معاونت است. بعضی‌ها همه‌ی مأموریت معاونت پرورشی و تربیت‌بدنی را منحصر به «تربیت دینی» دیدند و تربیت دینی را نیز با «تعلیمات دینی» یکی فرض کردند و در نتیجه، همه‌ی همت خود را به انتقال «اطلاعات دینی» از کتابخانه‌ی ذهن خود یا از طریق مسابقات و مطالعات به ذهن دانش‌آموزان مصروف نمودند و لذا نتیجه‌ی لازم را به دست نیاوردند.

اگر در کنار «تعلیمات دینی»، فرد عامل، مقبول و محبوب وجود داشته باشد که ترجمان آموزه‌های مذکور باشد، «تعلیمات دینی» به «تربیت دینی» منجر می‌شود؛ همان گونه که آموزه‌های قرآن کریم در زندگی و سیره‌ی ائمه‌ی اطهار سلام الله علیهم اجمعین عملی و بصری است و مودّت و محبت به «ذی‌القربی» در ما زمینه‌ی «تأسی» از آنان را فراهم می‌کند.

آن‌چه بر تصرف ذهن‌ها اولویت و تقدم دارد تسخیر قلب‌هاست که مربیان باید ابتدا به آن فکر کنند. این نکته، بخش کوچکی از ضرورت تغییر نگرش اولیای مدرسه

است که نیاز به تبیین و آموزش دارد و با بخشنامه حاصل نمی‌شود.

معاونت پرورشی و تربیت بدنی برای پیش‌گیری از فوت وقت، ناگزیر از تهیه‌ی متون آموزشی جدید خود شد و نمی‌توانست بیش از این منتظر واحدهای ذی‌ربط باشد.

با پیشنهاد چندین سرفصل آموزشی به گروه کارشناسی، خوشبختانه اکنون اولین مورد آن به صورت کتاب آماده‌ی نشر شده است تا در اختیار استان‌ها و شهرستان‌ها قرار گیرد و آن‌ها بتوانند براین اساس، دوره‌های آموزشی جدید را با روش‌های «کارگاهی» شروع کنند. خوشبختانه این کتاب براساس منابع دینی و نظرات اندیشمندان داخلی و مبتنی بر انسان‌شناسی اسلامی تهیه و تلاش شده است از فرصت محدود موجود حداکثر بهره‌گیری در زمینه‌ی رعایت بومی بودن متون مذکور به عمل آید.

در این‌جا لازم می‌دانم اولاً از جانب آقای غلامعلی کیومرثی که سال‌های متمادی در امر آموزش مربیان، تجارب ارزشمندی به دست آورده و از محققان تربیتی کشورمان هستند به خاطر تدوین منابع آموزشی ویژه‌ی مربیان پرورشی تشکر و برای ایشان از پیشگاه باری تعالی توفیق روزافزون بخواهم.

هم‌چنین رحمت الهی را به روح بلند استاد ارجمند مرحوم دکتر رجبعلی مظلومی به خاطر بهره‌گیری مضاعف از آثارشان در تدوین این مجموعه نثار کنم. ضمناً از کلیه‌ی همکاران و صاحب‌نظران تقاضا دارم که نقد و نظر خود را در مورد این کتاب از طریق روابط عمومی معاونت پرورشی و تربیت‌بدنی در اختیار این معاونت و مؤلف محترم کتاب یاد شده قرار دهند تا در تجدید چاپ مورد بهره‌گیری قرار گیرد.

سیدباقر پیشنمازی

معاون پرورشی و تربیت بدنی

و رئیس سازمان دانش‌آموزی





مقدمه

بحث ما در این نوشتار تبیین اصول و مبانی تربیت دینی و تفاوت آن با آموزش و تعلیمات دینی در مدارس است. در واقع، ما به دنبال یافتن پاسخ برای این پرسش هستیم که «چگونه دانش‌آموزان را تربیت کنیم تا دیندار بارآیند؟»

انسان، پیوسته در تلاش بوده است تا معمای حیات و هدف زندگی را بداند، تعبیر صحیحی برای حوادث و رخدادهای جهان بیابد، از سرنوشت نهایی خود با خبر شود و مبدأ و آفریدگاری برای جهان و موجوداتی که پیرامون خود می‌بیند پیدا کند.

«دین» مهم‌ترین مرجع پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، در حدی وسیع و برای همگان است، زیرا پیوسته راهی برای تعبیر هستی و حوادث آن به دست می‌دهد و به زندگی انسان معنا می‌بخشد.

گرایش به دین همزاد و همراه با پیدایش انسان بوده، به گونه‌ای که هیچ سرزمین و قومی در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر، عاری از مظاهر دین و دینداری نبوده است. **«تربیت» نیز به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ و تمدن بشری، همواره پیوندی انکارناپذیر با «دین» داشته است. یکی از جنبه‌های تربیت انسان، توجه به پرورش**

«بعد معنوی» و «تربیت دینی» اوست. بررسی‌های محققان و صاحب‌نظران نشان می‌دهد که موضوع «تربیت دینی» منحصر به جوامع مذهبی نبوده بلکه در همه‌ی جوامع به‌گونه‌ای وجود داشته است.

تربیت، وقتی براساس دین بنا شود، و با اعتقاد و اخلاق مذهبی هم‌ریشه گردد، می‌تواند تربیتی جامع و کامل و نیز تضمین کننده‌ی سعادت بشر در دنیا و آخرت باشد. به اعتقاد ما، هر تربیتی که جنبه‌ی دینی یا ماهیت دینی نداشته باشد، ناقص، صوری و بی‌دوام است.

موضوع «تربیت» یکی از مسائل مهم در دیدگاه دین و نظام اسلامی است. حاصل تربیتی این نظام «انسانی متعالی» است. در این نظام «ایمان» و «عمل صالح» با هم پیوندی عمیق دارند، و انسان با آن همه اسارت‌ها که از درون و بیرون دارد، تلاش می کند در این نظامِ تربیتی به آزادگی دست یابد. این آزادگی به معنای رهایی از قید همه‌ی عادات، انس‌ها، محکومیت‌های صفات ارثی، اثرات محیطی، جبرهای اجتماعی، عقده‌های ناشی از کمبودها و کشاکش‌های درونی، اضطراب‌ها، ترس‌ها، طمع‌ها و مانند این‌هاست.

«پیامبر (صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)»، عامل این پیوند انسان با آن نظام جامع است و «امام (علیه‌السلام)» پاسدار بقا و سلامت این پیوند و مددیار انسان در طول تاریخ و حوادث، به منظور حسن انجام این پیوند، و نیز عاملی برای صحت و قوّت آن خواهد بود. با این طرح به سادگی می‌توان فهمید که تربیت دینی چگونه انسان‌ساز است؟



دنیای کودکی و نوجوانی جهانی به دور از عیب و نقص و مملوّ از صفا و پاکی‌ها و دنیای شگفت‌انگیز استعدادهاست. از آن هنگام که انسان زندگی را آغاز می کند، جهان را با چشمی شاعرانه و سرشار از زیبایی‌ها می‌نگرد و حیله و نیرنگ و پلیدی در این دنیا وجود ندارد. به همین جهت باید کوشید که مبادی تربیت دینی را در وجود کودک پایه‌گذاری کرد.

ما در این نوشتار به ابعاد مختلفی از چگونگی «تربیت دینی» دانش‌آموزان پرداخته‌ایم و تا حد امکان سعی کرده‌ایم اصول و روش‌های آن را به مربیان تربیتی نشان دهیم. بدیهی است که ما به دنبال طرح «تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام» نبوده‌ایم، زیرا این موضوع،

بحث بسیار گسترده‌ای است که در جای خود باید به آن پرداخته شود. **آن‌چه در این‌جا می‌جوییم چگونگی ایجاد «اعتقادات و رفتارهای دینی» و راه‌های انتقال «ارزش‌های مذهبی» به دانش‌آموزان است.** امیدواریم که توانسته باشیم به این هدف نائل شویم. منتظر انتقادات، راهنمایی‌ها و پیشنهادهای شما عزیزان از سراسر کشور هستیم.

در این‌جا لازم به یادآوری است که در تدوین این نوشتار از آثار چاپی و نیز مقالات و جزوات منتشر نشده‌ی استاد ارجمند، شادروان دکتر رجبعلی مظلومی، بهره‌ی فراوان برده‌ام. برایشان از درگاه ایزد منان رحمت و مغفرت می‌طلبم. اجر این تلاش ناچیز، نثار روحش باد.

نویسنده

بخش اول

کلیات تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش اول

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.معنای «تربیت دینی» چیست و تفاوت آن با «اطلاعات و دانش دینی» کدام است؟

۲.آیا صرفاً با افزایش اطلاعات دینی، دانش‌آموزان به واقع دین‌دار خواهند شد؟

۳.اهمیت و ارزش «تربیت دینی» و آموزش مسائل دینی از نگاه معصومین(علیه‌السلام) چیست؟

٤.اهداف اصلی «تربیت دینی» چیست؟

٥.آیا بدون شناخت خود یا «معرفت نفس» می‌توان به شناخت حقیقی خدا دست یافت؟

٦.چه ارتباطی میان باور و ایمان مذهبی با آرامش درونی وجود دارد؟

۷.دین چه جایگاهی در زندگی انسان دارد؟

۸.آیا بدون دین می‌توان زندگی حقیقی و معنوی داشت؟

۹.تلقی و برداشت انسان از «دنیا» چه تأثیری در نوع تربیت او دارد؟



معنای تربیت دینی

در باره‌ی «حقیقت دین»، ابعاد، قلمرو و گستره‌ی آن برداشت‌های متنوعی مطرح است. از سوی دیگر، دیدگاه‌های فراوان و متعددی در باره‌ی معنای تربیت انسان، مبانی، اهداف، اصول و روش‌های آن وجود دارد. با توجه به این نکات، **نمی‌توان انتظار داشت که مفهوم معین و واحدی از «تربیت دینی» مورد قبول همه‌ی صاحب‌نظران و پژوهشگران این حوزه وجود داشته باشد؛ هم‌چنان که مصادیق متعددی در باره‌ی فعالیت‌هایی که به عنوان «پرورش دینی» انجام می‌شود مطرح است.** اما علی‌رغم همه‌ی این تفاوت برداشت‌ها و نظرها، می‌توان وجود جنبه‌های مشترک و عناصر مشابه میان تعاریف مورد نظر از «تربیت دینی» را شناسایی و یک تعریف نسبتاً جامع با رویکردهای مختلف ارائه کرد.

متأسفانه باید گفت که در حال حاضر نظام تعلیم و تربیت غربی و اندیشه‌های صاحب‌نظران این عرصه بر نظام تعلیم و تربیت کشورهای اسلامی، از جمله کشور ما سایه‌ی بسیار سنگینی انداخته و بسیاری از نظرها و اندیشه‌های فعلی حاکم بر نظام آموزش و پرورش ما متأثر از این اندیشه‌هاست.

تاکنون تعابیر مختلفی از «تربیت دینی» مطرح شده است که جای بحث آن در این

نوشتار نیست. از این‌رو برای ورود به بحث اصلی، به اشاراتی چند بسنده می کنیم:

گاهی «تربیت دینی» معادل «تعلیم و تربیت اسلامی» و به عبارتی تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام فرض می‌شود. در این نگرش همه‌ی مباحث اسلامی می‌تواند به نوعی تربیتی تلقی شود، زیرا اسلام در کل، یک «مکتب تربیتی» است و آموزه‌های آن، همه به نوعی با انسان و «تربیت» و «تزکیه» او سروکار دارد. اشاره به آیاتی از قرآن در این زمینه، گواهی بر این نظر گرفته می‌شود:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۲)

«او کسی است که در میان درس‌نخوانده‌ها فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند، آن‌ها را پاک کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

دیدگاه دیگر در این زمینه، پرورش «بعد دینی» و «معنوی» انسان است. یعنی آن جنبه از وجود انسان که به نوعی با دین و دین‌داری مربوط است. این دیدگاه یکی از وجوه تعلیم و تربیت اسلامی به مفهومی کلی است.

«تربیت دینی ـ اصطلاحاً به مفهوم جنبه‌ای از فرایند تعلیم و تربیت ناظر به پرورش ابعاد شناختی، عاطفی و عملی متربی از لحاظ التزام به دینی معین است» و به عبارت دیگر «رشد و تقویت عقاید دینی، حالات و عواطف مذهبی و تقید به مناسک و آداب دینی را برای تحقق شخصیتی متدین مدّ نظر دارد.»[1]

در یک جمله می‌توان گفت: «تربیت دینی» یعنی پرورشِ انسان موافق تفسیری که دین (یعنی خدا و رسول و امام) از «آفرینش»، «انسان»، «زندگی» و سرنوشت دارد.

«تربیت دینی» یعنی ربّانی شدن و رنگ خدایی پیدا کردن. آن‌چه رنگ خدایی می گیرد «نفس متربّی» یا دانش‌آموز است. بدون تردید مربی برای موفقیت در این کار، خودش باید وجودی ربّانی داشته باشد. مأخذ این نوع تربیت، بی‌تردید به‌جز دین نمی‌تواند باشد، چرا که

۱. خسرو باقری، چیستی تربیت دینی، ص ۷.

تنها خدا و اولیای دین می‌دانند که برای تربیتِ انسان چه چیزی بایسته و شایسته است و آن بایسته‌ها و شایسته‌ها را چگونه می‌توان در روح و روان او به ایمان و قبول رساند و رغبت به عمل را در او ایجاد کرد.

منظور از «تربیت دینی» صرفاً آموزش یک سلسله عقاید، باورها، بیان احکام و دستورات دینی نیست. باید توجه داشت که در بحث «تربیت دینی»، تحقق فرایند دست‌یابی به حقایق دینی و ایجاد باور نسبت به آن‌ها، دشوارتر و حتی مهم‌تر از ارائه‌ی مستقیم آن اندیشه‌ها و باورهاست. چرا که اگر این فرایند درست محقق شود، دست‌یابی به خود اندیشه‌ها و دستورات سهل و آسان خواهد شد. مربیان پرورشی باید دقت کنند که در این مسیر، ایجاد رغبتِ عاطفی به ارزش‌های دینی مهم‌تر از متراکم کردن انبوهی از «اطلاعات دینی» در ذهن دانش‌آموزان است. در تربیت دینی صرفاً نباید به ارائه‌ی نمایش رفتارها و تظاهرات دینی بسنده کرد، چرا که اگر این رفتارهای نمایشی بر مبنای اعتقادات و باورهای حقیقی نباشد، چندان پایدار نخواهند بود. در تربیت دینی، باید «فطرت» خداجویی و خداپرستی و حس حقیقی مذهبی در کودکان و نوجوانان پرورش یابد، نه این که ذهن آن‌ها از اطلاعات دینی و دانستنی‌های «فراموش شدنی» پرشود؛ و این کاری است بس دشوار، که متأسفانه در طی سال‌ها تحت تأثیر دانسته‌های دینی و اطلاعات مذهبی به فراموشی سپرده شده است.

اهمیت تربیت و آموزش دینی

امام صادق ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

کودک هفت سال اول بازی کند، هفت سال دوم خواندن و نوشتن بیاموزد و هفت سال سوم حلال و حرام را یاد بگیرد.» [۱]

امام زین العابدین ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید:

«حق فرزندت بر تو این است که بدانی وجود او از توست و نیک و بدهای او در این دنیا وابسته به توست بدانی که در حکومت پدری و سرپرستی، مؤاخذ و مسئولی، موظفی فرزندت را با آداب

۱. «الغلام یلعب سبع سنین و یتعلّم الکتاب سبع سنین و یتعلّم الحلال و الحرام سبع سنین» (کافی، ج ۶، ص ۴۶).

و اخلاق پسندیده پرورش دهی، او را به سوی خداوند بزرگ راهنمایی کنی و در اطاعت و بندگی پروردگار یاری‌اش نمایی و به رفتار خود در تربیت فرزندت توجه کنی. پدری باشی که به مسئولیت خویش آگاه است و می‌داند که اگر به فرزند خود نیکی کند در پیشگاه خداوند اجر و پاداش دارد و اگر به او بدی کند مستحق مجازات و کیفر خواهد بود.»[1]

رسول اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ فرموده است:

«از حقوقی که پسر بر پدر خود دارد این است که مادر وی را احترام کند، برای کودک نام خوب انتخاب کند، به کودک قرآن بیاموزد و او را به پاکی و پاکدلی پرورش دهد.»[2]

«رسول اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ به بعضی از کودکان نظر افکند و فرمود:

وای به فرزندان آخر زمان از روش ناپسند پدران‌شان. عرض شد یا رسول الله از پدران مشرک؟ فرمود نه، از پدران مسلمان که به فرزندان خود، هیچ یک از فرایض دینی را نمی‌آموزند و به اموری مادی و ناچیز درباره‌ی آنان قانع هستند. من از این مردم بَری و بیزارم و آنان نیز از من بیزار.»[3]

علی ﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«حق فرزند بر پدرش این است که او را به اسم خوب نام‌گذاری کند و به‌خوبی ادب و تربیتش کند، و قرآن مجید را به وی بیاموزد.»[4]

امام خمینی (ره) درباره‌ی اهمیت تربیت دینی می‌فرمایند:

«باید توجه داشته باشید که این بچه‌هایی که پیش شما تربیت می‌شوند، تربیت دینی بشوند، تربیت اخلاقی بشوند. **اگر یک بچه‌ی متدین را شما تحویل جامعه بدهید، یک‌وقت می‌بینید همین یک بچه‌ی متدین متعهد، یک جامعه را اصلاح می‌کند.** یک فرد ممکن است یک جامعه را اصلاح بکند، بنابراین اگر چنان‌چه خدای نخواسته این بچه



---

۱. «و اما حقّ ولدک فان تعلم انّه منک و مضاف الیک فی عاجل الدّنیا بخیره و شرّه و انّک مسئول عمّا ولّیته به من حسن الادب والدّلالة علی ربّه عزّوجلّ و المعونة له علی طاعته فاعمل فی امره عمل من یعلم انّه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاسائة الیه» (مکارم الاخلاق، ص ۲۳۲. (الحدیث ج ۱ ص)

۲. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: حق الولد علی والده ان یحترم امّه و یستحسن اسمه و یعلّمه کتاب الله و یطهّره» (کافی، ج ۶، ص ۴۹ / الحدیثه ج ۱، ص ۲۹۴).

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲ ص ۶۲۵.

۴. «قال علی علیه السلام: و حقّ الولد علی الوالد ان یحسّن اسمه و یحسّن ادبه و یعلّمه القرآن.» نهج البلاغه‌ی فیض، ص ۱۲۶۴.

از دامن شما درست از کار درنیاید، از تحت تربیت شما که معلم هستید درست از کار در نیاید، ممکن است یک بچه یک جامعه را فاسد بکند و شما مسئول باشید»[1]

مقام معظم رهبری در خصوص اهمیت توجه به تربیت در کنار تعلیم فرموده‌اند:

«گنجینه‌های ملت – یعنی کودکان و نوجوانان و جوانان – در دست شماست. هیچ گنجی از این بالاتر نیست. اگر از استعداد این‌ها در راه پرورش فکری و رشد علمی استفاده نشود یا رشد علمی پیدا کنند اما از لحاظ انسانی و اخلاقی و تربیتی انسان‌های منحرف و معوجی بار بیایند، انسانی بی‌اعتقاد و بی‌اعتنای به همه‌ی موازین اخلاقی باشند، نه به ملت، نه به کشور، نه به مردم، نه به اسلام و انقلاب، نه به خدمت‌گزاران و مسئولان کشور و نه به سرنوشت و تاریخشان هیچ اعتنایی نداشته باشند؛ این‌ها هر چه هم عالم باشند، این علم ارزش منفی دارد؛ یعنی میزان علم هر چه بیش‌تر شد، ضربه و ضررش هم بیش‌تر خواهد بود؛ در نهایت مصداق همان شعر معروف خواهند بود که:

چو دزدی با چراغ آید   گُزیده‌تر برد کالا

بنابراین باید برای تربیت دانش‌آموزان هم خیلی اهمیت قائل شد.»[2]

اهداف تربیت دینی

به‌طور کلی، اهداف تربیت دینی در موارد زیر قابل طرح‌اند:

الف) معرفت نفس (خودشناسی)

اولین هدف تعلیم و تربیت دینی فراهم‌سازی بستر «خودشناسی» است. مسئله‌ی «معرفت نفس» در جهان‌بینی اسلام مهم‌ترین و مقدم‌ترین مرحله‌ی شناخت لازم برای هر انسانی است. اهمیت و ارزش «معرفت نفس» آن‌قدر است که ریشه و منشأ تمام «خیرها» محسوب می‌شود.

اسلام توجه و عنایت خاصی دارد که انسان «خود» را بشناسد و جایگاه و موقعیت

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، ج ۷، صفحه ۷۷.

۲. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۱/۰۴/۲۶ در دیدار جمعی از مدیران وزارت آموزش و پرورش.

خویشتن را در جهان آفرینش تشخیص دهد. **تأکیدهای فراوان در قرآن در مورد انسان برای این است که انسان خویشتن را آن چنان‌که هست بشناسد و مقام و مرتبه‌ی خود را در عالم وجود درک کند و هدف از این همه تأکید بر ضرورت شناخت و درک خود، رسیدن به مقام والایی است که شایسته و درخور آن است.**

تأکید آموزه‌های دینی بر معرفت نفس، بدین دلیل است که اصولاً فهم هر موضوعی مبتنی بر معرفتی است که فرد از خود دارد و فاقد این معرفت در تشخیص حق و حتی شناخت خدا دچار مشکل اساسی خواهد بود.

متأسفانه این مسأله‌ی مهم و اساسی در حال حاضر تنها به صورت یک بحث نظری در فلسفه طرح شده است، در حالی که این امر باید به عنوان اولین و مهم‌ترین بحث در تعلیم و تربیت و به ویژه تربیت دینی مطرح باشد.

«سیر هدایت در قرآن به گونه‌ای است که انسان، خود را کشف کند. این «خود»، «خود» شناسنامه‌ای نیست که بپرسد اسمت چیست؟ اسم پدرت چیست؟ در چه سالی متولد شده‌ای؟ تابع چه کشوری هستی؟ از کدام آب و خاکی؟ با چه کسی ازدواج کرده‌ای و چند فرزند داری؟ فرزندانت چند سال دارند؟ این «خود» همان چیزی است که «روح الهی» نامیده می‌شود و با شناختن این «خود» است که [انسان] احساس شرافت و کرامت و تعالی می‌کند و خویشتن را از تن دادن به پستی‌ها برتر می‌شمارد، به قداست خویش پی‌می‌برد، مقدسات اخلاقی و اجتماعی برایش معنا و ارزش پیدا می‌کند.»[1]

«آدمی از یک استعداد بسیار باارزش برخوردار است و آن این است که می‌تواند بینایی کامل درباره‌ی خویشتن به دست بیاورد. انسان می‌تواند موجودیت درونی خود را ببیند، چنان‌که می‌تواند اعضای مادی خود را ببیند. لذا اگر به انسان گفته شود: خود را در راه رشد و تکامل بساز، نمی‌تواند پوزش بیاورد که من نمی‌توانم خود را بشناسم و خود را ببینم، پس چگونه در ساختن خویش بکوشم.»[2]

۱. مرتضی مطهری، انسان در قرآن، ص ۲۷.
۲. محمدتقی جعفری، *شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن*، صفحه‌ی ۲۹۷.

ب) بیدارسازی فطرت و عقل

از نظر اسلام، **هر انسانی دارای معرفت‌های فطری و گنجینه‌های عقلی است که باید آن‌ها را کشف کند و به شکوفایی برساند.** رسالت پیامبران نیز در این میان، تنها تعلیم نیست، بلکه قبل از آن، تربیت و تزکیه‌ی انسان‌هاست. پس اولین هدف تربیت دینی «بیدارسازی فطرت و عقل» انسان به شمار می رود.

حضرت علی ﴿علیه‌السلام﴾ در نهج‌البلاغه در خطبه‌ی اول پس از اشاره به خلقت عالم و آدم به مسأله‌ی بعثت پیامبران اشاره می‌فرماید و درباره‌ی فلسفه‌ی بعثت آنان خاطرنشان می سازد که:

فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیاءَهُ، لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَیُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ، وَیَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ، وَیُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَیُرُوهُمْ آیَاتِ الْمَقْدِرَةِ

خدا رسولان خود را در میان مردم مبعوث فرمود و انبیای خودش را یکی پس از دیگری فرستاد. آن‌ها آمدند تا از مردم بخواهند وفای به پیمانی را که در فطرت‌شان پذیرفته‌اند انجام دهند.

یعنی آمدند تا به انسان بگویند: ای انسان! تو در عمق فطرتت با خدای خویش پیمانی بسته‌ای و ما آمده‌ایم وفای به آن پیمان را بخواهیم. به این ترتیب، دعوت انبیا ابتدا به ساکن انجام نشده، بلکه چیزی به نام «میثاق فطری» وجود داشته است و آن‌ها آمده‌اند که آن «میثاق» را به فعلیت برسانند و نعمت‌های خدا را که مورد فراموشی قرار گرفته‌اند، یادآور شوند. پیغمبران هم‌چنین آمده‌اند که با تذکر و تبلیغ، رسالت خودشان را به مردم ابلاغ کنند و به این وسیله بر مردم احتجاج کنند، یعنی اتمام حجت کنند، برای مردم دلیل بیاورند و عذر و بهانه را از آن‌ها بگیرند. مهم‌تر از همه آن که گنجینه‌های موجود در عقول مردم را به آن‌ها بشناسانند، یعنی آن‌ها را از آن‌چه در باطن روحشان هست آگاه سازند.

برای بیدارسازی فطری در کودکان نیز باید ضمن ایجاد شوق و ذوق به خداجویی و خداپرستی، ظرفیت درونی آنان را برای پذیرش معارف دینی توسعه داد نه این که صرفاً انبوهی اطلاعات دینی را در ذهن آن‌ها متراکم ساخت.

در خصوص فطرت در مباحث آینده بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

ج) ایجاد رغبت و شوق به طاعت و عبادت خدا

یکی از مهم‌ترین اهداف تربیت دینی این است که انسان به هدف اصلی آفرینش خود، یعنی عبادت و بندگی خدا نائل شود. در اسلام انسان به صورتی تربیت می‌شود که بنده‌ی کامل الهی باشد و مطیع و تسلیم اوامر پروردگار شود. او می‌داند که در مقابل پروردگارش هیچ است، فقیر و محتاج است و هیچ قدرتی ندارد، توانش خدادادی است و فهمش منشأ الهی دارد. به همین جهت او، بنا بر هدایت عقلِ فطری راغب به اطاعت خدای قادر و غنی است. پس هدف دیگر تربیت دینی آن است که انسان را بنده‌ی خدا تربیت کند، به گونه‌ای که او تسلیم کسی جز خدا نباشد و نشود.

د) پرورش محاسن و مکارم اخلاق

پرورش «مکارم اخلاق» و عواطف صحیح انسانی یکی از مهم‌ترین اهداف تربیت دینی است. به همین منظور عالی‌ترین مکارم اخلاق را پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ ابلاغ فرموده‌اند. ایشان با بعثت خود تکمیل کننده همه‌ی مکارم بوده‌اند. در باره‌ی هدف بعثت نیز، پیامبر گرامی اسلام﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ فرموده است: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» من برای تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام.

خداوند، همه‌ی انبیا، این اسوه‌های تربیت بشر را به مکارم اخلاق آراسته است تا آنان هم در تبلیغ دین و تربیت انسان‌ها از آن بهره بگیرند.

مقام معظم رهبری در خصوص فلسفه‌ی آموزش و پرورش فرموده‌اند:

«ما می‌خواهیم آن کسی که از آموزش و پرورش خارج می‌شود بعد از سیزده سال – حالا که پیش دبستانی هم هست، می‌شود سیزده سال – انسانی باشد با برجستگی‌های اخلاقی، برجستگی‌های فکری و مغزی و با تدین؛ یک چنین انسانی می‌خواهیم. از نظر اخلاقی، انسانی باشد شجاع، خوشخو، خیرخواه، خوش‌بین، امیدوار، بلندهمت، مثبت در

قضاوت‌ها و سایر خصوصیات اخلاقی‌ای که برای یک انسانِ مطلوب برشمرده شده است. از لحاظ خصوصیات فکری، خلّاق، پرسشگر، اهل فکر، اهل نوآوری، مایل به ورود در میدان‌های بسیار وسیعِ نادانستنی‌های بشر برای کشف دانستنی‌ها و افکندن نور علم به وادی مجهولات و صاحب فکر. از جنبه‌ی رفتاری، آدم منضبط و قانون‌شناس.» [1]

هـ) ایجاد آرامش درونی در زندگی

هنگامی که حس مذهبی در انسان پرورش و ایمان واقعی در او تحقق یابد و بر خدا توکل کند، در واقع سعادت آدمی پایه‌گذاری و در مصیبت‌ها و حوادث، از لحاظ روحی، نیرومند می‌شود و شکیبایی در عمق وجودش شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، انسان بدون ایمان و عقیده‌ی مذهبی، قادر به زندگی با آرامش نیست و به جایی امید ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. برای این‌که زندگی در این دنیا برای انسان بامعنا و قابل تحمل باشد، باید برایش غایت و مقصودی ورای این عالم در نظر بگیرد. رعایت مسائل ظاهری اخلاقی و ابراز عواطف عالی بدون زیرساخت‌های باطنی و قلبی، ممکن است توأم با لذت باشد ولی هرگز اصیل و شخصیت‌ساز و بادوام نخواهد بود.

قرآن در باره‌ی نقش ایمان به خداوند در آرامش قلبی می‌فرماید:

«اَلَا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.» [2]

آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

«رسیدن به هیچ مطلوبی به انسان آرامش حقیقی نمی‌دهد، یک آرامش موقت می‌دهد تا وقتی که خیال می‌کند به مطلوب حقیقی رسیده است، ولی یک مدتی که فطرتش او را از نزدیک بو کرد و او را شناخت و درست درک کرد، یک نوع عدم سنخیت [میان خود و او] درک می‌کند و حالت بیزاری در او پیدا می‌شود. تنها حقیقتی که اگر به او برسد دیگر محال است نسبت به او بیزاری پیدا کند خداوند متعال است و این، زمانی است که قلب

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۰۵/۰۳ در دیدار وزیر، معاونان و مدیران وزارت آموزش و پرورش.

۲. قرآن، سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

انسان به «حقیقت»، به «او»، یعنی به «توحید» رسیده باشد.»[1]

جایگاه دین در زندگی

به منظور شناخت دقیق‌تر تربیت دینی، لازم است جایگاه دین را در زندگی انسان بشناسیم و ضرورت آن را بررسی کنیم. پرسش اصلی این است که به واقع جایگاه دین در زندگی کجاست؟ آیا دین فصلی از زندگی است؟ آیا دین بخشی از وظایف زندگی است؟ یا این که دین باید در سراسر زندگی، به منزله‌ی روح آن جریان داشته باشد؟

در نگاه بسیاری از افراد، دین شبیه سایر چیزهاست که در لحظاتی از زندگی، انسان بدان نیاز دارد. در چنین بینشی، لحظاتی از زندگی می‌تواند خالی از دین باشد، مثلاً در زمانی که انسان سرگرم کار دنیا و گذران امور خویش است از دین جداست. همان‌گونه که در مسیحیت فعلی، مسیحیان تنها در روزهای یکشنبه به کلیسا می‌روند و به یاد خدا می‌افتند. با چنین اندیشه‌ای، دین فقط در روزهای خاص یا مکان‌های ویژه‌ای قابل یادآوری است. در این صورت، آموزش دین نیز به شکل آموزش دروس دیگر در می‌آید. یعنی همان‌گونه که باید فیزیک، شیمی و سایر علوم را آموخت، علمی هم به نام علم دین در کنار آن‌ها قرار دارد که باید آن را فراگرفت.

این نوع نگاه، ریشه‌ای طولانی در تاریخ انسان دارد. در این نگرش، دین یک امر الحاقی است، زیرا می‌تواند باشد یا نباشد. بدیهی است که این دیدگاه از نظر اسلام مردود است.

ممکن است پرسیده شود پس براساس تعالیم متعالی اسلام، دین در کجای زندگی قراردارد؟ برای پاسخ به این پرسش، توجه به این نکته ضروری است که انسان از دو بعد جسمانی و روحانی ترکیب یافته و دارای دو نوع حیات است: حیات مادی و حیات معنوی. منظور از حیات معنوی، پرورش «روح الهی» یا بعد عرفانی است که مختص انسان است و دیگر حیوانات از آن بی‌بهره‌اند. به همین جهت به دین نیازی ندارند.

تعالیم دینی با روح آدمی پیوند دارد. انسان اگر جانداری مثل دیگر حیوانات بود نیازی به

۱. فطرت، استاد مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ص ۱۱۷.

دین نداشت و همانند آن‌ها از طریق غرایز به راحتی می‌توانست خود را اداره کند.
برای روشن‌تر شدن مطلب به این مثال توجه کنید: می‌دانیم که بدن انسان مرکب از اعضا و اندام گوناگونی از قبیل سر، دست، پا، گردن و... است. عاملی که همه‌ی این اعضا را سرپا و زنده نگه می‌دارد خون است. خون، عضو یا بخشی از وجود نیست که اگر نباشد در حیات بقیه‌ی اعضا خللی وارد نشود، بلکه خون عامل حیات همه‌ی اعضا به شمار می‌رود. اگر انسان دست یا پا نداشته باشد، یک «کلیه» یا چشمش را از دست بدهد و بسیاری نواقص دیگر را داشته باشد باز هم زنده است، اما برای اداره‌ی خودش دچار مشکل می‌شود. هم‌چنین اگر چند دقیقه به یک عضو بدن خون نرسد آن عضو فاسد و سیاه می‌شود. این است که می‌گوییم خون عامل زندگی و ماندگاری وجود ماست.

در حیات معنوی انسان، دین چنین نقشی دارد. **همان‌طور که اگر خون نباشد حیات مادی انسان دچار خلل می‌شود، دین هم اگر نباشد حیات معنوی انسان دچار آسیب جدی می‌گردد و روح او فاسد می‌شود و می‌میرد.**

بنابراین باید فرزندان و دانش‌آموزان را به‌گونه‌ای تربیت کنیم که حضور دین را در تمامی ارکان وجود خود حس کنند و دیدگاه دین را در همه‌ی امور زندگی خود پذیرا باشند، وگرنه به‌واقع دین‌دار بار نخواهند آمد.

ایجاد بینش صحیح نسبت به دنیا، مقدمه‌ی تربیت دینی

یکی از مسائل مهم در تربیت دینی، پیدا کردن تلقی و بینش صحیح نسبت به هستی و زندگانی و به عبارتی «دنیا»ست. انسان اگر خود را مسافر بداند یک نوع زندگی خواهد داشت و اگر خود را «مقیم» در دنیا بداند و زندگی را تنها در همین عرصه‌ی حیات مادی ببیند، نظر دیگری پیدا خواهد کرد.

دنیا از نظر اسلام «مَعبَر» است، «معبر» یعنی گذرگاه، جایی که انسان برای مدت کوتاهی در آن اقامت دارد. هدف از این اقامتِ موقت انسان در دنیا، امتحان دادن و کسبِ

توشه برای آخرت است. در چنین وضعیتی، وظایفی بر عهده‌ی انسان نهاده شده است که چاره‌ای جز انجام آن ندارد. از سوی دیگر انسان در این دنیا تعلّقاتی دارد که توجه به بعضی از آن‌ها و دوری از پاره‌ای دیگر ضروری و لازم است.

براساس تعالیم اسلامی، ما در این دنیا مسافریم و باید خصوصیات مسافر را هم داشته باشیم. مثلاً اخلاق مسافر، اخلاق خوش و کریمانه است. خوبی‌ها و خوب‌ها را می‌جوید و از بدها و بدی‌ها در می‌گذرد.

کسی که خود را مسافر بداند بیش از هر چیز به «غایتِ سفر» می‌اندیشد و غالب برنامه‌ریزی‌هایش در همان جهت است که ما آن را «معنای زندگی» می‌نامیم. چنین کسی غالباً خودپسند و دنیا دوست نیست و اگر باشد دنیایی را دوست خواهد داشت که برای رسیدن به «غایت نهایی زندگی» مددکار می‌داند و به همین قصد نیز به کسب دانش و مهارت می‌پردازد. ولی اگر انسان خود را در این دنیا مقیم بداند، بیش‌تر از همه در این فکر است که چگونه خود را سرپا نگه دارد و از فرصت موقتِ زندگی در جهت کسب لذت و به دست آوردن سود بیش‌تر بهره ببرد. چنین فردی برنامه‌ریزی‌هایش نیز همه در جهتی است که ما آن را «ظاهر» و پوسته‌ی حیات و پایین‌ترین وجه زندگی می‌شماریم.

هنگامی که ما کودک و نوجوان را برای مسافر بودن تربیت می‌کنیم، این بدان معناست که او یک «هدف شایسته» و ارزشمند را برای زندگی پذیرفته است. در این حال، حرکت و تلاش در زندگی او یک اصل تلقی می‌شود. بدین ترتیب او می‌داند که برای چه زندگی می‌کند؟ چنین انسانی بعدها در بزرگی همواره حالِ مسافر را دارد، به مالکیت‌ها با عنوان اعتباری نگاه می‌کند و به دنیا و داشته‌ها و درآمدها به عنوان ضرورت‌های زندگی نگاه می‌کند نه اصل و هدف زندگی. چنین کسی می‌داند که در سفر، تمام خواسته‌هایش برآورده نمی‌شود، لذا شِکوِه نمی‌کند، می‌داند که باید صبور و قانع باشد، می‌داند که باید به همراهان خود محبت کند و وفادار باشد و... در این صورت می‌توان باور داشت که او براساس آموزه‌های دینی تربیت شده است.

چکیده‌ی آموزه‌های بخش اول

در این بخش آموختیم که:

اسلام در مجموع یک «مکتب تربیتی» است و هر آن‌چه در آن آمده است به نوعی با انسان و «تربیت» و «تزکیه» او سروکار دارد. آیات و احادیث زیادی به صراحت به این مطلب اشاره دارند. «تربیت دینی» در یک عبارت یعنی: پرورشِ انسان موافق تفسیری که دین (یعنی خدا و رسول و امام) از «آفرینش» و «انسان»، «زندگی» و «سرنوشت» و... می کنند.

منظور از «تربیت دینی» صرفاً آموزش یک سلسله عقاید و باورها و بیان احکام و دستورات دینی نیست، بلکه تربیت دینی مفهومی بسیار گسترده‌تر از این دارد.

در بحث «تربیت دینی»، تحقیق فرایند دست‌یابی به حقایق دینی و ایجاد باور نسبت به آن‌ها، دشوارتر و حتی مهم‌تر از ارائه‌ی مستقیم خود آن اندیشه‌ها و باورهاست.

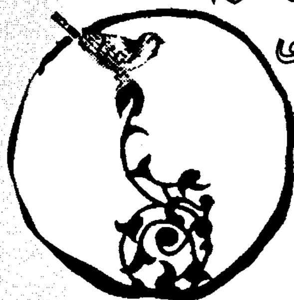
یکی از وظایف اصلی والدین در قبال فرزندان تربیت دینی و نیز آموزش مسائل و احکام مذهبی به آنان است، که در این خصوص توصیه‌های زیادی از سوی معصومین ﴿علیهم السلام﴾ بیان شده است. اهداف اصلی تربیت دینی عبارت است از:

«معرفت نفس»، «بیدارسازی فطرت و عقل»، «ایجاد رغبت عبادت و بندگی خدا» و «پرورش محاسن و مکارم اخلاق»، «ایجاد آرامش درونی» و...

تعالیم دین با روح و فطرت انسان پیوندی عمیق دارد، به همین جهت دین چیزی جدای از متن زندگی نیست که بتوان لحظاتی از زندگی بدون آن زیست. دین در همه‌ی شؤونات زندگی انسان دخالت و تأثیر دارد. دین مانند خون در بدن انسان است که همه‌ی اعضا و جوارح بدن به آن نیازمندند.

یکی از مسائل مهم در تربیت دینی، پیدا کردن یک تلقی و بینش صحیح نسبت به هستی و زندگانی و به عبارتی «دنیا» است. دنیا از نظر اسلام گذرگاه است. هدف از اقامتِ موقت انسان در این دنیا، امتحان و کسبِ توشه برای آخرت است. در چنین وضعیتی، وظایفی بر عهده‌ی انسان نهاده شده که دین بهترین مبین و تعیین کننده‌ی آن‌هاست.

بخش دوم
معرفت دینی زیرساز تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش دوم
در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.آیا برای تحقق تربیت، شناخت انسان ضرورتی دارد؟

۲.از نظر بینش اسلامی، زیرساخت تربیت دینی چیست؟

۳.معنای فطرت چیست و نقش آن در تربیت دینی چگونه است؟

٤.آیا وجود فطرت و معارف فطری برای تحقق تربیت کافی است؟

٥.تفاوت اساسی میان فطرت و غریزه در چیست؟

٦.انواع گرایش‌های فطری انسان کدام است؟

۷.آیا بدون اعتقاد به فطرت، تربیت به معنای حقیقی آن صورت خواهد گرفت؟

۸.شکوفایی فطرت چه ضرورتی دارد؟

۹.چگونه می‌توان مصادیق فطرت را در کودکان پرورش داد؟

۱۰.وظایف مربیان در ارتباط با تربیت غرایز کودک چیست؟



شناخت انسان، مقدمه‌ی تربیت

حضرت امام خمینی(ره) در خصوص اهمیت تربیت فرموده‌اند:

«اسلام آمده انسان درست کند و انسان همه چیز است، همه‌ی عالم است انسان. آن‌که مربی انسان است باید همه‌ی عالم را آشنا بر آن باشد و انسان را به همه‌ی مراتب آشنا به آن باشد تا بتواند این انسان را به آن مدارجی که دارد برساند، اسلام را به همه‌ی جهاتش بشناسد.»[1]

«ما برای تربیت ابتدا باید در زمینه‌ی انسان شناسی کار کنیم. وقتی امام راحل می‌فرمود که بیچارگی دشمنان اسلام در این است که نه اسلام را شناختند و نه انسان را، یعنی انسان را باید از روی اسلام شناخت. این جزء رسالت ادیان الهی است که انسان را به خودش معرفی کنند که تو کیستی. آن‌چه خود انسان در باره‌ی خودش حدس می‌زند و گمان می‌کند خیلی کم‌تر از آن چیزی است که وجود دارد. به همین دلیل هم قرآن بحث کسانی را که در باره‌ی انسان اشتباه می‌کردند مطرح می‌کند، کسانی که از روی بی‌تقوایی در باره‌ی انسان قضاوت می‌کردند. کسانی از روی ناآشنایی، ناآشنایی را درباره‌ی فرشتگان

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۸، ص ۷۲.

فرموده اند: «**وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً**» [۱]

«آن‌ها آشنا بودند که این انسان کیست. گفتند: «**قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء**»

دروغ هم نگفتند و می‌بینید که اینها اتفاق می‌افتد. فرشتگان درباره‌ی خودشان هم گفتند خطایی از ما سر نمی‌زند، تنها دغدغه‌ی ما تسبیح و تقدیس توست: «**وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**»

«خداوند هم در دنباله‌ی آیات به آن‌ها می گوید اگر راست می گویید پس «**فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ**» [۲]

باید این اسماء را معرفی کنید. کسی که نتواند مخلوقتان را شناسایی کند پس چه چیزی را تسبیح می کند؟ معنایش این است که انسان را فرستادند تا اسماء را بشناسد، عظمت خدا را بشناسد و آن وقت خدا را تسبیح و تقدیس کند. انسان در این آب و خاک و این وضعیت و در این بدن خلق شده است برای این که مخلوق خدا را کشف کند.» [۳]

اهمیت فطرت در تربیت

مسأله‌ی «فطرت» یکی از مسائل مهم و زیربنایی «تربیت اسلامی» و «تربیت دینی» به معنای خاص آن است. در **منابع اسلامی روی کلمه‌ی «فطرت» به عنوان مایه‌ی اولیه و ابتدایی برای پرستش خدا و قبول دین -که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است- تکیه‌ی فراوان شده است.**

طبق نظر استاد مطهری ظاهراً قرآن اولین منبعی است که از کلمه‌ی فطرت در باره‌ی انسان استفاده کرده است. [۴]

«تربیت» به یک معنا پرورش دادن همه‌ی استعدادهای واقعی نهفته در وجود انسان

---

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۳. سخنان حضرت آیه الله حائری شیرازی در گفت وگو با آقای پیشنمازی، معاونت محترم پرورشی.

۴. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۴.

است. اگر انسان استعدادی نداشته باشد تربیت به معنای واقعی در وجود او صورت نخواهد گرفت. براساس اعتقادات اسلامی، مایه‌های اولیه‌ی تربیت‌ها چه در زمینه‌ی کسب علم و حقیقت، چه در حوزه‌ی مسائل اخلاقی یا درک زیبایی و آفرینش هنری و حتی پرستش و دین‌داری، همگی به صورت فطری در وجود انسان هست، اما این مایه‌ها باید به دست والدین و مربیان پرورش یابند و تقویت شوند.

فطرت و غریزه

در نهاد انسان دو چیز به ودیعه نهاده شده است: یکی «فطرت» و دیگری «غریزه». **فطرت و غریزه از این جهت که هر دو ودیعه‌ی الهی هستند و قبل از تولد در وجود انسان شکل گرفته‌اند مشترک‌اند، اما موضوع این دو با همدیگر متفاوت‌اند.**

واژه‌ی «فطرت» از ریشه‌ی «فَطْر» به معنای شکاف گرفته شده ولی ریشه‌ی فعلی این لغت از مصدر «فَطَرَ» به معنای شکافتن، اختراع و انشا کردن است. برای فطرت معانی لغوی دیگری نیز آورده‌اند، مانند:

خلقت اولیه‌ی هر موجود و طبیعت سالم هر چیز که هنوز آلوده نشده است.»[1]

واژه‌ی فطرت و مشتقات آن که به صورت مکرر در قرآن آمده[2] به معنای «ابداع» و «خلق» است. «ابداع» به یک معنا آفرینش بدون سابقه است. واژه‌ی «فطره» به همین صورت فقط در یک آیه آمده است (سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰) که در مورد انسان و رابطه‌ی او با دین گفت‌وگو دارد. «فطرت انسانی یعنی ویژگی‌ها و قابلیت‌های خاصی که در هنگام خلقت و آفرینش به انسان داده شده است.»

«شیخ صدوق در کتاب نفیس توحید می‌گوید که زراره از امام باقر(علیه‌السلام) راجع به «حنفاءلله غیر مشرکین به» و بعد، از «حنیفیت» سؤال کرد، امام(علیه‌السلام) فرمود: «هی الفطرة التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله، قال فطرهم الله علی

---

۱. علی اصغر احمدی، *فطرت از دیدگاه روان‌شناسی اسلامی*، ص ۱۵۱.

۲. «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰) «قَالَ بَل رَّبُّکُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَیٰ ذَٰلِکُم مِّنَ الشَّاهِدِینَ» (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۵۶).

المعرفة» خدا فطرت مردم را بر معرفت خودش آفریده است. بعد امام به داستان «ذر» اشاره کرد و فرمود: پیغمبر هم فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة یعنی علی المعرفة بان الله عز و جل خالقه» یعنی در فطرت هر کسی این معرفت هست که خداوند، آفریننده‌ی اوست.»[1]

رفتارها و تمایلات فطری آن‌هایی هستند که در تمام انسان‌ها به یک شکل بروز و ظهور دارند و مربوط به جنس انسان‌اند و اکتسابی نیستند، گرچه قابل پرورش و تقویت‌اند.

در مقابل «فطرت» که بیش‌تر برای انسان مطرح است، واژه‌ی دیگری به نام «غریزه» وجود دارد که اغلب در مورد ویژگی‌های حیوانات و نیز بخشی از وجود انسان که جنبه‌ی زیستی و حیوانی دارد به کار می‌رود. در باره‌ی «غریزه» هنوز تعریف روشنی ارائه نشده است. غریزه در حیوانات در حقیقت کشش و میل درونی آن‌هاست که راهنمای زندگی آنان به شمار می رود. یعنی یک حالت نیمه‌آگاهانه‌ای در وجود آن‌ها هست که جنبه‌ی اکتسابی ندارد. این حالت در سرشت آن‌ها وجود دارد که آن‌ها را به سمت برآورده ساختن نیازهایشان هدایت می‌کند. برای مثال وقتی بچه‌ی حیوان به دنیا می‌آید بلافاصله در زیرشکم مادر به جست‌وجوی پستان او برمی‌آید، ظرف چند دقیقه آن را می‌یابد و شروع به مکیدن آن می‌کند.



«**فرق دیگری که فطریات با غرایز دارد این است که غرایز در حدود مسائل مادی زندگی حیوان است ولی فطریات انسان مربوط به مسائلی می شود** که ما آن‌ها را مسائل انسانی (مسائل ماورای حیوانی) می‌نامیم.»[2]

انواع گرایش‌های فطری انسان[3]

برخی صاحب‌نظران در حوزه‌ی تعلیم و تربیت، گرایش‌های فطری انسان را پنج گرایش اصلی برشمرده‌اند که در این‌جا به اختصار آن را یاد می‌کنیم:

۱. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۲۸.

۲. مرتضی مطهری، فطرت، ۴۳.

۳. این بخش از کتاب فطرت، نوشته‌ی استاد شهید مرتضی مطهری انتخاب شده است.

۱. حقیقت‌جویی

این گرایش فطری دربردارنده‌ی حس حقیقت‌جویی و تمایل به دریافت حقایق اشیا و هستی و درک جهان است. میل به حقیقت‌جویی در انسان نسبتاً شدید است و تا پایان عمر هم‌چنان همراه اوست.

در روان‌شناسی این گرایش به نام «حس کاوش‌گری» مطرح شده است. این حس حتی در کودکان هم به شدت وجود دارد و به شکل پرسشگری در حدود سه سالگی بروز می‌کند. والدین و مربیان اگر بخواهند این حس هم‌چنان زنده بماند، ناگزیر باید با حوصله و دقت به پرسش‌های کودکان پاسخ دهند و به گونه‌ای رفتار کنند که آن‌ها دائماً به جست‌وجوگری خود ادامه دهند.

۲. گرایش به خیر و فضیلت

گرایش فطری دیگری که در انسان وجود دارد میل به «خیرطلبی» و «فضیلت‌خواهی» است که به مقوله‌ی «اخلاق» مربوط می‌شود. انسان به طور طبیعی و به حکم منفعت‌طلبی به دنبال مسائلی است که برای او سود داشته باشد. اما گرایش به «خیر»، نه به دلیل سودخواهی، بلکه به خاطر «فضیلت‌خواهی» یا «خیرعقلانی» است، مانند گرایش به راستی و صداقت، احساس رضایتمندی از نیکوکاری، تنفر ذاتی از خیانت و دروغ، گرایش به ایثار و...

۳. گرایش به جمال و زیبایی

تمایل فطری دیگر در انسان گرایش به «جمال» و «زیبایی» است که منشأ همه‌ی «هنرها»ست و به «آفرینش هنری» منجر می‌شود. هیچ انسانی از چنین حسی عاری نیست. انسان حتی هنگامی که در غار هم زندگی می‌کرده، دوست داشته است «در» و «دیوار» آن‌جا را با نقوشی تزیین کند تا در آن احساس آرامش بیش‌تری داشته باشد. این میل آن‌قدر در انسان شدید است که بسیاری از انسان‌ها آن‌قدر که برای زیبایی و

تزیین زندگی‌شان فکر و هزینه می کنند، برای دیگر ضرورت‌های زندگی‌شان فکر و هزینه نمی‌کنند.

٤. گرایش به خلاقیت و ابداع

یکی دیگر از گرایش‌های فطری انسان، «خلاقیت و ابداع» است. این گرایش بدین صورت است که انسان تمایل دارد چیزی را خلق کند و بیافریند. **امروزه در تعلیم و تربیت به مسأله‌ی «خلاقیت» به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی در پرورش توجه می‌شود.** کودک و نوجوان از این که چیزی را خلق کند بسیار شادمان و خرسند می‌شود، حال این چیز می‌خواهد یک نقاشی یا کاردستی یا هرچیز ساده‌ی دیگری باشد. این تمایل نشان از فطری بودن حس خلاقیت در انسان دارد.

٥. گرایش به پرستش

گرایش فطری دیگر انسان، تمایل باطنی به «عشق و پرستش» است. این گرایش ریشه‌ی خداجویی و خداپرستی در انسان دارد. البته در باره‌ی منشأ پیدایش دین نظریات زیادی وجود دارد ولی آن‌چه از نظر بینش اسلامی مورد تأیید است آن است که گرایش به دین اساساً ریشه‌ی فطری و الهی دارد و خداوند این گرایش را در سرشت و جان آدمی نهاده است. انسان حقیقتی است مرکب از روح و بدن و روحش حقیقتی است الهی[1] که تمامی گرایش‌های فطری یاد شده در آن به ودیعت نهاده شده است.

فطرت زیربنای تربیت

استاد شهید مرتضی مطهری در این زمینه می‌نویسد:

«اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد و اصل لغت «تربیت» هم اگر به کار برده می‌شود – چه آگاهانه

---

۱. «و نفخت فیه من روحی» قرآن، سوره‌ی «ص»، آیه‌ی ۷۲.

و چه غیرآگاهانه - بر همین اساس است، چون «تربیت» یعنی رشد و پرورش دادن، و این مبتنی بر قبول کردن یک سلسله استعدادها و به تعبیر امروز یک سلسله ویژگی‌ها در انسان است. تربیت با صنعت این تفاوت را دارد که در صنعت، حساب، حسابِ ساختن است، یعنی انسان منظوری را ابتدا دارد، بعد، از یک سلسله مواد و اشیا برای منظور خود استفاده می‌کند، در حالی که به خود این ماده توجه ندارد که با این کاری که روی آن انجام می‌دهد آن را کامل می‌کند یا ناقص، ماده می‌خواهد کامل شود یا ناقص [برای او فرقی نمی‌کند]، منظورِ «من» باید حاصل شود. یک نجار یا یک معمار و بنا که عملش یک نوع ساختن است هدفش باید تأمین شود، او به این کاری ندارد که این مقدار چوب و آهن و سیمان و امثال این‌ها را در ذات و طبیعت خودشان پرورش می‌دهد و آن‌ها را تکمیل می‌کند یا آن‌ها را ناقص می‌کند، بلکه اساساً گاهی لازم می‌شود که آن ماده را ناقص کند تا برای منظور او به کار بیاید. اما یک باغبان در عین این‌که منظور و هدف و منافعی دارد ولی کار او بر اساس پرورش دادن طبیعت گل یا گیاه است، یعنی طبیعت گل یا گیاه را در نظر می‌گیرد و راه رشد و کمالی را که در طبیعت برای آن معین شده است می‌شناسد و آن را در همان مسیر طبیعی و به یک معنا فطری خودش پرورش می‌دهد و از آن استفاده می‌کند.»[1]

پرورش حس مذهبی براساس فطرت

مسأله‌ی دین و پرستش از جمله امور فطری است که در همه‌ی مردم وجود دارد و از نهاد انسان سرچشمه می‌گیرد، یعنی تقاضایی است که در سرشت و باطن انسان نهاده شده است. به عبارت دیگر آن‌چه به عنوان مایه‌ی اولیه‌ی تربیت دینی لازم است، خداوند در فطرت انسان گذاشته است، اما این «مایه‌ی فطری» به تنهایی برای تربیت دینی کافی نیست، زیرا اگر این طور بود هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نمی‌شد. درست است که «حس مذهبی» به عنوان نشانه‌ی تعالی روح در سرشت همه وجود دارد، ولی این گرایش

---

۱. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۱۵.

و حس باید در مسیر رشد و نمو قرار گیرد، در غیر این صورت، هرچند ممکن است به طور کامل از بین نرود، ولی به فساد می‌گراید. **حس مذهبی را باید به وسیله‌ی باورهای متقن و محکم، درست پرورش داد و به آن جنبه‌ی «عقلی» و «معرفتی» بخشید تا بتواند جلوه‌های خود را در زندگی بنمایاند** و الاّ اسیر خرافات و عقاید پوچ خواهد شد و این همان چیزی است که ما به عنوان «تربیت دینی» از آن یاد می‌کنیم.

استاد مطهری در باره‌ی فطری بودن احساس و گرایش دینی انسان می‌فرماید:

«آن‌چه پیغمبران عرضه داشته‌اند چیزی نیست که انسان نسبت به آن یک حالت بی تفاوتی و یک حالت تساوی داشته است بلکه چیزی است که اقتضای آن در سرشت و ذات انسان هست، یعنی طلب او، خواست او و جست‌وجوی او در طبیعت و سرشت انسان هست. در این صورت حالت پیغمبران حالت باغبانی می‌شود که گلی یا درختی را پرورش می‌دهد که در خود این درخت یا گل یک استعدادی یعنی یک طلبی برای یک شیء خاص هست. اگر هسته‌ی زردآلو را در زمین می کارد، این‌جور نیست که هسته‌ی زردآلو بی‌تفاوت باشد. برای خرما شدن یا زردآلو شدن یا آلبالو شدن، اختیار با باغبان است که بیاید این را زردآلو بکند یا خرما یا آلبالو! در انسان نیز یک فطرتی - به معنای یک تقاضایی - وجود دارد. بعثت پیغمبران، پاسخ‌گویی به تقاضایی است که این تقاضا در سرشت بشر وجود دارد. در واقع آن‌چه بشر برحسب سرشت خودش در جست‌وجوی آن بوده و خواهد بود، پیغمبران آن را بر او عرضه داشته‌اند... این همان معنای فطرت است.»[1]

«قرآن می گوید بشر یک فطرت دارد که آن فطرت دینی است و دین هم اسلام است و اسلام هم یک حقیقت است از آدم تا خاتم. قرآن به «ادیان» قائل نیست به «دین» قائل است و لهذا هیچ‌وقت در قرآن و حدیث «دین» جمع بسته نشده است، چون دین فطرت است، راه است، حقیقتی در سرشت انسان است. انسان‌ها چندگونه آفریده نشده‌اند. همه‌ی پیغمبران که آمده‌اند تمام دستورهایشان دستورهایی بر اساس احیا و بیدار کردن و پرورش دادن حس فطری است. آن‌چه آن‌ها عرضه می‌دارند تقاضای همین فطرت انسانی است.



---

۱. مرتضی مطهری، فطرت، صص ۲۴۳-۲۴۴.

فطرت انسانی هم چند جور تقاضا ندارد.»[۱]

همه‌ی کودکان بر فطرت متولد می‌شوند

در حدیثی آمده است که:

«کل مولود یولد علی الفطره حتی یکون ابواه یهودانه و ینصرانه»[۲]

هر کودکی با فطرت توحیدی و معرفت الهی متولد می‌شود و این پدر و مادر او هستند که او را به آیین یهود و مسیحیت می کشانند.

بعضی حدیث مذکور را این‌گونه تفسیر می کنند که همه‌ی کودکان بر فطرت اسلام آفریده می‌شوند و این پدر و مادر آن‌ها هستند که آن‌ها را یهودی یا نصرانی می کنند، یعنی آنان را از فطرت توحیدی خارج می‌سازند، در حالی که آن دو دین از نظر ما جزو ادیان توحیدی هستند.

تفسیر صحیح حدیث این است که همه بر فطرت خداپرستی خلق می‌شوند و چون این زمینه را دارند والدین آن‌ها می‌توانند آنان را به دین و آیین خود بکشانند. یعنی اگر این فطرت نبود آن‌ها به راحتی نمی‌توانستند فرزندان خود را به آیین خویش بکشانند.[۳]

اگر معنای اول را بپذیریم، چند تعارض پیش می‌آید. اول این که باید فطرت را صرفاً به معنای پذیرش آیین اسلام (آخرین دین الهی) بدانیم؛ در حالی که ما معتقدیم آیین‌های الهی، یهودیت، مسیحیت و دین اسلام همگی به یک معنا «اسلام» هستند و هر کدام آیین قبلی را تکمیل کرده‌اند و در نهایت، «اسلام» به معنای دین خاص، کامل شده‌ی همان ادیان الهی گذشته است. با این تعبیر اگر یهودیت و مسیحیت را مخالف فطرت بدانیم صحیح نیست و در معنای فطرت دچار اشتباه شده‌ایم. به عبارت روشن‌تر معنای این حدیث چنین است که اگر اصل گرایش به دین و مذهب فطری نبود هیچ پدر و مادری به راحتی نمی‌توانست فرزند خود را متدین به دین خاصی گرداند.

۱. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۷.

۳. محمد تقی فلسفی، کودک، جلد ۱، ص ۳۰۳





شکوفایی و مصداق‌دهی به فطریات

گفتیم کودک در بدو تولد، استعدادی فطری دارد، اما این معرفت اولیه برای هدایت و تربیت انسان کافی نیست، بلکه باید این فطرت را شکوفا و تبدیل به علم کرد. البته این کار با راهنمایی‌ها و هدایت‌های مربیان میسر می‌شود.

استاد مطهری معتقد است انسان‌ها دارای دو گونه هدایت‌اند: هدایت فطری و هدایت به اصطلاح اکتسابی. در قرآن نیز بر این نکته تأکید شده است که، تا فردی چراغ هدایت فطری‌اش روشن نباشد هدایت اکتسابی برای او فایده ندارد. [1]

شکوفایی ارزش‌های فطری در دوران کودکی بدین معناست که مربی این ارزش‌ها را با معرفی «مصداق» به «عینیت» برساند. به عبارت دیگر، یعنی نمونه‌های صادق (مصداق‌ها) را به کودک معرفی کند و با آن نمونه‌ها او را به شناسایی علمی و نظری برساند. مثلاً محبت یک مسأله‌ی «انسانی» است که «عینی» نیست و مربی با نشان دادن مصادیق «محبت» کاری می کند که کودک این «حقیقت» را در لباس «واقعیت» ببیند؛ یعنی مصادیق آن را در «بوسیدن» یا در «نوازش کردن» یا در «حرف زدن»، یا «پا به پا راه بردن» و... نشان می‌دهد. به این ترتیب مربی باید یکایک این هدایت‌های فطری را تقویت و به علم و آگاهی تبدیل کند. به بیان ساده‌تر، تلاش کند که «معرفت اجمالی» و اولیه به «معرفت تفصیلی» برسد.

همه‌ی کودکان دارای «معرفت اولیه» هستند، اما مشاهده می‌شود که عده‌ای بیش‌تر و بهتر آن را به کار می‌گیرند و به اصطلاح «استعداد» بیش‌تری دارند و عده‌ای از این معرفت کم‌تر بهره می‌گیرند. این وظیفه‌ی مربیان است که به تقویت این «استعداد» بپردازند و عایق‌های آن را کنار بزنند تا کودکان آسان بفهمند، آسان بشنوند، بعد رغبت پیدا کنند، سپس همت کنند و در مرحله‌ی بعدی (یعنی مرحله‌ی نوجوانی) میل پیدا کنند، و جانشان لبریز از جست‌وجو و تلاش شود و قلمرو معرفتشان گسترش یابد.

کودک حق را می‌فهمد، خوب بودن را می‌فهمد، اگرچه مختصات آن را نمی‌شناسد

---

۱. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۲۴۱.

و تفصیل آن را نمی‌داند. این «فهم‌ها» و «معرفت‌ها» در نهاد او هست. اگر از او بپرسند «خوب» چیست؟ و چرا او فلان کس را آدم «خوبی» می‌داند؟ او به راحتی نمی‌تواند توضیح دهد.

اما باید دانست این معرفت‌ها به تنهایی برای تربیت کافی نیستند، بلکه باید شکوفا شوند و به مصداق برسند. اگر معرفت‌های فطری با مصداق همراه شدند ارزش پیدا می کنند و ماندگاری می‌یابند، وگرنه بعد از مدتی زنگار غفلت آن‌ها را فرا می گیرد.

وظیفه‌ی مربی این است که برای رشد و تعالی معرفت‌های فطری کودک، مصداق و نمونه ارائه کند. گفتیم که بچه خوب بودن را دوست دارد، اما خوب را نمی‌شناسد. ما باید به عنوان مربی، خوب‌ها را به او نشان دهیم تا «معرفت فطری» او «مصداق» پیدا کند و به «فهم» برسد. منظور از نشان دادن این نیست که به او القا کنیم چه کسی خوب است و چه کسی خوب نیست، بلکه نمونه‌های خوب را فقط به او نشان دهیم تا خودش بر اساس فطرت خویش خوبی‌هایی را که دیده است، تصدیق کند.

یکی از راه‌های تقویت گرایش‌های فطری کودک آن است که ردپای آن‌ها را در متن زندگی و رفتارش به او نشان دهیم و همراه کنیم. برای مثال پس از آن‌که به کودک آموختیم چگونه راه برود و راه رفتن صحیح به چه صورت است، باید از او بخواهیم که از خود بپرسد: «کجا بروم؟»

جواب مناسب این است: «جایی که شایسته است برو.» و باز از او بخواهیم که از خود بپرسد: «آن‌جا می‌خواهی چه ببینی؟ و چه بشنوی؟» جواب مناسب این است که «می‌خواهم کسی را ببینم و چیزی را بشنوم که خوب باشد» و این کار اسمش «جمال» است.

بنابراین اگر رفتاری درست و بجا، و نیز بادقت و به اندازه باشد «حق» است.

اگر رفتاری تمیز و مؤدبانه و با رعایت حق دیگران و با حرمت باشد «جمال» است.

و اگر از رفتار، مقصد و مقصود لایقی منظور باشد «خیر» خواهد بود.

اگر مربی بتواند مصادیق «حق»، «خیر» و «جمال» را در متن زندگی کودک نشان

دهد او زمینه‌ی دینداری را پیدا می‌کند. و اگر در مرحله‌ی بعد یعنی نوجوانی، بتواند همان «حق»، «خیر» و «جمال» را به او تفهیم کند و نوجوان بدان‌ها عمل کند در مسیر دین‌داری قرار می‌گیرد.

باید توجه داشت که «خیر» و «جمال» وقتی تحقق می‌یابند که بر «حق» استوار باشند. یعنی: «حق» بودنِ یک امر یا یک مسأله، قبلاً باید برای کودک یا نوجوان روشن شده باشد. پس از آن است که او به سمت «خیر» حرکت می‌کند و به «جمال» آراسته می‌شود.

شایان ذکر است که میان «خیر» و «حق» تفاوت وجود دارد. «خیر» در عمل و رفتار است و «حق» در باورها، ارزش‌ها، نظریه‌ها و قضاوت‌ها معنا پیدا می‌کند. وقتی کودکی را نوازش می‌کنیم یا وسایلمان را منظم می‌گذاریم، این‌ها «عمل» هستند و مربوط به «خیر»ند.

یکی از وظایف تربیتی ما این است که جلوه‌های «حق و خیر و جمال» را به کودک و نوجوان نشان دهیم. پیدا شدن شخصیت دینی در کودک و نوجوان، در گروی همین جلوه‌هاست. شخصیت انسان در دین، آن است که نظرات شخص منطبق با حق باشد، در اعمال و رفتارش «اهل خیر» باشد و در حالاتش «طالب جمال». مجموع این حالات «شخصیت دینی» فرد را تشکیل می دهد و به تناسب مجموع این‌ها، شخصیت وی ارزیابی می‌شود.

اگر «حق و خیر و جمال» را عملاً به کودک و نوجوان نشان بدهیم او آن‌ها را می‌فهمد. برای مثال، اگر از کودک بخواهیم لباسش را تمیز نگه دارد و در جای مناسب قرار دهد، نظافت و تمیزی را یاد بگیرد و به آن عمل کند و نیز وسایل خود را مرتب کند، از «بی‌نظمی‌ها» بیرون می‌آید و بعداً خواستار «نظام» و هم‌چنین عاشق «جمال» می‌شود.

ولی اگر فقط بگوییم: این کار را بکن، آن کار را نکن، این‌گونه نصیحت‌ها کاری از پیش نمی‌برد و اثری هم در نظام روحی کودک یا نوجوان ندارد. چه بسا اثر منفی هم داشته باشد، زیرا سرزنش زیاد، سرکشی و نافرمانی را به دنبال دارد. چه خوب است مربی





یا والدین به‌گونه‌ای عمل کنند که کودک و نوجوان با دیدن رفتار آن‌ها، عاشق جمال و زیبایی‌ها شود. مثلاً کتاب‌هایش را یکی دوبار در حضورش و با کمک خودش منظم کند تا او یاد بگیرد. یا معلم از همان اوان کودکی وقتی به او تکلیف می‌دهد، کنار صفحه‌ی سفید دفترش یک گُل هم بکشد، همین کار، او را به دفتر مشقش علاقه‌مند می‌سازد و نمی‌گذارد کثیف شود یا از بین برود. نقش آن گل روی دفترش باعث می‌شود که مشقش را زیبا و منظم بنویسد و بدین وسیله خطش هم زیبا می‌شود.

وظیفه‌ی مربیان آن است که با استفاده از روش‌ها و واسطه‌های مختلف به ترغیب این احساس‌ها و توجهات دانش‌آموزان بپردازند. این کار به‌ویژه از طریق بازی‌های مختلف، دیدنی‌های خوب و بیان داستان‌های آموزنده امکان‌پذیر است. با تقویت این گونه تمایلات و احساس‌هاست که دانش‌آموز میل به «فضیلت» پیدا می‌کند و سعی در «سبقت جویی» از دیگران خواهد داشت.

مثلاً شما به عنوان مربی باید داستانی را برای کودک بخوانید و در حین خواندن آن به چشم‌های او نگاه کنید، به صورتش بنگرید و آن قسمت از مطالبی را که با شنیدن آن، صورتش افروخته می‌شود و چشم‌هایش برق می‌زند، حال و نشاط پیدا می‌کند، علامت‌گذاری کنید. آن‌گاه نمونه‌هایی از «نظرها»، «اعمال» و «نمایش زندگی» را پیدا می‌کنید

مربی پرورشی با این روش‌ها به‌سادگی می‌تواند «حق» و «خیر» و «جمال» را از متن زندگی کودک و نوجوان حتی در همان محیط مدرسه بیرون بکشد و برای دیگران بیان کند

والدین نیز باید از همان سال‌های نخستین زندگی کودک، آماده‌ی پرورش مذهبی او بشوند تا زیربنای باورها و نگرش‌ها در نهاد او رشد یابد.

گاهی بزرگ‌ترها (والدین و مربیان) فکر می‌کنند کودک هنوز «بچه» است و مطالب دینی برای او سنگین و ممکن است آن‌ها را نفهمد. این نظر اشتباه است، زیرا اولاً مبانی مذهبی هم‌چنان که گفتیم از امور فطری انسانی است، و بنا به اسناد دینی و نظر

روان‌شناسان، عواطف عالی، بر مبنای امیال غریزی بنیاد شده‌اند. فطرت‌ها و غرایز با انسان متولد می‌شوند و با او رشد می‌کنند. به هر حال این‌ها مسائلی از پیش آموخته هستند، یعنی فقط نیاز به تفصیل دارند نه تعلیم و به عبارت دیگر، نیازمند ارائه‌ی نمونه و مصداق هستند، نه یادگیری اولیه.

بنابراین کودک این معانی را به‌سهولت می‌فهمد و برایش کاملاً قابل درک و دریافت است، گرچه نمی‌تواند آن‌ها را به زبان بیاورد و پاسخ پرسش‌های ما را بدهد. برای مثال: کودک شما، شکلاتی را برای لحظاتی به عنوان امانت به شما می‌سپارد تا کاری را انجام دهد. اگر شما آن شکلات را بخورید، او از این کار بدش می‌آید و احساس می‌کند که امانت‌داری نکرده‌اید. این احساس را چه کسی به او آموزش داده است؟ یا مثلاً اگر به او دروغ بگویید احساس ناخوشایندی نسبت به شما خواهد داشت، چرا؟

دوم این‌که: کودک و نوجوان از آن‌جا که از عواطف سالم‌تر و لطیف‌تری برخوردارند، بهتر و حتی سهل‌تر از فرد بالغ این معانی را دریافت می‌کنند و از آن‌جا که «قبول قلبی» در آن‌ها از بزرگ‌ترها بیش‌تر است، مطالب دینی را عمیق‌تر درمی‌یابند و به جان می‌پذیرند.

خلاصه، باید از اوائل دوران کودکی، کار پرورش دینی را آغاز کرد و زمینه‌های سالم نهادی کودک را قبل از رکود یا انحراف پرورش داد. «عقل‌های نهفته» یا «نهفته‌های عقلی» او را باید به کار کشید و محبت‌های باطنی وی را به وسیله‌ی محبت‌های ظاهری، باید تقویت کرد.

در هر حال باید فطریات کودک، یعنی معرفت‌های باطنی او را شکوفا سازیم و فطریاتی را که از ابتدای خلقت هم‌پای او بوده‌اند به مصداق برسانیم، فهم‌های او را آمادگی دهیم، اندامش را به حرکت درآوریم، نگاه کردن درست را به او بیاموزیم، گوش دادن درست را به او یاد دهیم، درست حرف زدن و درست خندیدن را قبل از درست راه رفتن و درست بازی کردن و درست کار کردن و... به او بیاموزیم. این‌ها را باید با هدایت عملی به کودک القا کنیم، نه با «آموزش مستقیم» و نه با «امر و نهی» (بکن و نکن). باید بدانیم که به وسیله‌ی «هدایت عملی»، فهم کودک به کار می‌افتد و شوق او برانگیخته می‌شود.

چند توصیه‌ی عملی در این زمینه

مربی در زمینه‌ی فطریات کودک چند وظیفه دارد:

۱. اولین وظیفه‌ی او این است که این فطریات را از آسیب‌های بیرونی حفظ کند. برای حفظ این مایه‌های فطری، کودک باید تمام دوران کودکی خودرا از نظر روانی در سلامت کامل بگذراند و آن‌چه از طریق دریچه‌های دیدن وشنیدن به درون او وارد می‌شود همه حکایت از خوبی‌ها داشته باشد. در دوران کودکی، نباید بدی‌ها را در معرض دید بچه‌ها قرار داد.

۲. مربیان باید برای شکوفایی فطرت کودکان زمینه‌ی لازم را فراهم سازند. نکته‌ی اجرایی مهم در این باره آن است که اگر این نیاز فطری را با اجبار، شتاب‌زدگی و روش‌های تحمیلی و غلط پاسخ دهیم، در واقع کارکرد طبیعی آن را ضایع کرده‌ایم و ممکن است در روند طبیعی شکل گیری «حس دینی» کودک اشکال ایجاد کنیم.

۳. فطرت در وجود کودک وحدت‌بخش همه‌ی پراکندگی‌ها، جهات مختلف، غرایز، نیازها و تمایلات اوست. باید به کودک فرصت داد تا تعارضات و نامتعادلی‌های خویش را به مدد فطرت خود تعادل بخشد. مربی باید با ایجاد «انضباط درونی» تلاش کند که کودک «احساسات» و «عواطف» خود را تحت کنترل درآورد و به تعادل برساند.

۴. **مربی باید توجه داشته باشد که اگر بخواهد با شتاب‌زدگی احساسی را که نسبت به دین از درون وجود کودک سرچشمه می‌گیرد تسریع کند، همانند میوه‌ای است که قبل از رسیدن طبیعی، آن را بچینند. این میوه‌ِی کال و نارس، مناسب استفاده وبهره گیری نخواهد بود.**

۵. اگر شکوفایی در «محیط سالم» به صورت تدریجی و متناسب با مراحل رشد روانی و شناختی انسان صورت گیرد، در نهایت به «تربیت دینی» منجر می‌شود. حال اگر مربی بخواهد در این امر تأخیر یا تسریع بیش از حد داشته باشد، به نتیجه‌ی مطلوب نخواهد رسید.

۶. **ایجاد اشتیاق برای دست‌یابی به ارزش‌های دینی مهم‌تر از ارائه‌ی مستقیم آن‌ها**

به کودک است. اگر این اشتیاق برانگیخته شود، کودک خودش به دنبال محتوا و ارزش‌ها خواهد رفت. ولی اگر بدون ایجاد انگیزه و اشتیاق درونی بخواهیم ارزش‌ها و آموزه‌های دینی را به او عرضه کنیم، به‌گونه‌ای که در وجود کودک درونی نشوند، کودک خیلی زود آن‌ها را پس خواهد زد.

وظایف مربی در ارتباط با غرایز کودک

گفتیم غیر از امور فطری که مربوط به تعالی روح انسان است، خداوند غرایزی را نیز در وجود انسان قرار داده است. این غرایز مربوط به بخش زیستی و حیات ظاهری انسان‌اند و بخشی از آن‌ها از همان ابتدای حیات و در دوران بچگی وجود بسیار محسوسی دارند. بعضی از این غرایز عبارت‌اند از:

- غریزه‌ی حب ذات (خود حفاظتی)
- غریزه‌ی منفعت‌طلبی
- غریزه‌ی استقلال‌خواهی
- غریزه‌ی مالکیت
- غریزه‌ی گرسنگی و تشنگی

بخش غرایز در وجود انسان بسیار قوی است. اگر انسان از همان دوران کودکی به‌گونه‌ای تربیت نشود که بتواند خود را کنترل کند، بعدها هیچ‌گونه تربیتی در او پا نمی‌گیرد. البته همه‌ی این غرایز در دوران بچگی بروز ندارد بلکه بعضی از آن‌ها نظیر غریزه‌ی جنسی در دوران بعد از بلوغ، ظهور و بروز پیدا می‌کند.

غرایز اگر درست هدایت و به‌کار گرفته شوند باعث ایجاد نشاط در زندگی انسان می‌گردند، ولی اگر رها شوند و انسان را به دنبال خود بکشانند و حاکم بر وجود او شوند، وی را به تباهی می‌کشانند. همه‌ی این غرایز برای ادامه‌ی حیات لازم‌اند، به شرطی که به صورت کنترل شده در اختیار عقل قرار گیرند.

حاکم کردن مطلق غرایز بر وجود به معنای «هوای نفس» است. راه کنترل غرایز و

تربیت آن‌ها «ایجاد ادب‌ها» در وجود است که در یکی از بخش‌های این نوشتار به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

غریزه‌های اصلی در انسان موجب بروز «میل‌ها» می‌شوند. سپس این «میل‌ها» در فضای زندگی، میل‌های دیگری را باعث می‌شوند که آن‌ها را «تمایلات» می‌نامند. این میل‌ها و تمایلات مقدمه‌ی ایجاد عواطفی مثل عواطف شخصی، عواطف خانوادگی و... می‌شوند.

در هر صورت کار اساسی تربیتی در زمینه‌ی غرایز آن است که مربی، کودکان و نوجوانان را چنان تمرین دهد که بعدها بتوانند غرایز را به‌گونه‌ای کنترل کنند که همواره تحت نظارت عقل قرار گیرند.

چکیده‌ی آموزه‌های بخش دوم

در این بخش آموختیم که:

هدف اصلی اسلام تربیت انسان است و مقدمه‌ی این تربیت، شناخت انسان با تمام ویژگی‌های اوست. بدون شناخت حقیقی انسان، تربیت او ممکن نیست.

«فطرت» خداجویی و خداشناسی یکی از مسائل مهم و زیرساخت‌های «تربیت اسلامی و دینی» است و بدون توجه به آن، چنین تربیتی میسر و مقدور نیست. در انسان گرایش‌های مختلف فطری وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: حقیقت‌جویی، تمایل به خیر و فضیلت، گرایش به جمال و زیبایی، گرایش به خلاقیت و ابداع؛ که مهم‌ترین آن‌ها گرایش به خدا و پرستش اوست.

همه‌ی کودکان بر فطرت توحیدی و اسلام آفریده می‌شوند و این پدر و مادر آن‌ها هستند که آن‌ها را از این فطرت خدادادی دور می‌سازند. مسأله‌ی دین‌باوری و پرستش خدا از جمله امور فطری است که در همه‌ی مردم وجود دارد، اما این «مایه‌ی فطری» به تنهایی برای تربیت دینی کافی نیست، چرا که اگر این طور بود هیچ پیامبری به رسالت

مبعوث نمی‌شد. معارف فطری که برای تربیت دینی لازم است، نیازمند شکوفایی و پرورش است.

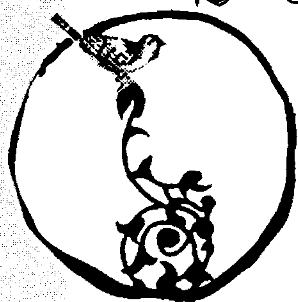
برای رشد و تعالی معرفت‌های فطری کودک باید مصادیق معارف فطری در زندگی کودک و نوجوان به او نشان داده شود. مربیان باید با روش‌های مختلف مصادیق «حق» و «خیر» و «جمال» را از متن زندگی کودک و نوجوان حتی در همان محیط مدرسه بیرون بکشند و برایشان بیان کنند.

غیر از امور فطری که مربوط به تعالی روح انسان است، خداوند غرایزی را نیز در وجود هر فرد قرار داده است. این غرایز مربوط به بخش زیستی و حیات ظاهری انسان است. (مانند غریزه‌ی حب ذات، غریزه‌ی نفع‌طلبی و...) غرایز اگر درست کنترل و هدایت شوند باعث ایجاد نشاط در زندگی انسان می‌شوند. یکی از کارهای اساسی تربیتی در زمینه‌ی غرایز آن است کودکان و نوجوانان بیاموزند غرایزشان را طوری کنترل کنند که همواره تحت نظارت عقل آن‌ها قرار بگیرند.



بخش سوم

جایگاه تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش سوم

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.پایگاه اصلی تربیت دینی در وجود انسان کجاست؟

۲.ارتباط میان ظاهر و باطن انسان چیست؟

۳.چگونه می‌توان قلب کودکان و نوجوانان را برای پذیرش تربیت دینی آماده کرد؟

٤.منظور از امنیت قلبی در کودکان چیست؟

٥.آیا مربی بدون داشتن محبت قلبی می‌تواند در وجود دانش‌آموزان تاثیر بگذارد؟

٦.آیا جایگاه تربیت با آموزش در انسان یکی است؟

۷.آیا برخورد دانشی و اطلاعاتی داشتن با دین برای «تربیت دینی» کافی است؟

۸.آمادگی دل و قلب چه تاثیری در امر تربیت و به ویژه تربیت دینی دارد؟



پایگاه تربیت دینی

اسلام معتقد به وجود یک مرکز فرماندهی به نام قلب در درون انسان است. قلب پایگاه وجود آدمی و از منظر دین جایگاه بصیرت و تفقّه و فهم است.

دین ما قسمت عمده‌ی شناخت حقیقی مسائل انسانی را مربوط به درون (قلب) می‌داند و قسمت ظاهر را که ذهنی است، یک پوسته به شمار می‌آورد. بنابراین اگر پوسته بخواهد سالم بماند باید تابع قلب باشد.

اسلام در مقابل هریک از بخش‌های ظاهری انسان به یک بخش باطنی نیز توجه دارد:

در مقابل «ظاهر» به «باطن»

در مقابل «ذهن» به «قلب»

در مقابل «انفعالات» به «عواطف»

در مقابل «اندام» به «سعی‌درون»

اصل در تربیت دینی تزکیه‌ی «باطن انسان» است، گرچه توجه به ظاهر هم برای این تربیت لازم است. اگر «قلب» انسان سالم نباشد، «ذهن» هر اندازه توانا باشد باز هم

بی‌ارزش است.

در مقابل «انفعالات»، عواطف عالی انسانی مثل «رغبت به حق»، «رغبت به خیر» و «رغبت به جمال» و «رغبت به فضیلت» باید پرورش یابد.

در مقابل پرورش جسم و اندام نیز، سعی‌های درونی در باطن انسان مطرح است.

یکی از اصول اساسی در تربیت دینی، تبعیت ظواهر و جوارح انسان از قلب است. زیرا از دیدگاه اسلام، قلب پایگاه عقل مکتبی و محل نزول الهامات و اشراقات ربانی است. به عبارتی «قلب انسان» عرش رحمان است.

در این صورت، یقیناً نظارت چنین مرکزی آگاه، حق‌شناس و خیرخواه بر جوارح و ذهنیات انسان، احتمال لغزش و تخلف و معصیت بسیار اندک خواهد شد.



آماده‌سازی قلبی متربیان برای تسهیل تربیت دینی

لازم است مربی به‌منظور آماده ساختن قلب متربیان برای پذیرش تربیت دینی، به چند مرحله توجه کافی داشته باشد:

الف - امنیت قلب

اولین مرحله برای تربیت دینی، ایجاد امنیت قلبی در کودک و نوجوان است. زیرا اگر دل امنیت نداشته باشد آماده‌ی تربیت نخواهد بود. دلی که دچار ترس است تربیت نمی‌پذیرد. پس امنیت اولین زمینه‌ی تربیت است. چرا خانه بهترین جای تربیت است؟ چون در خانه امنیت وجود دارد. در آن‌جا کودک «آرام» و آزاد است و پدر و مادر دوستش دارند. خانه به‌گونه‌ای است که کودک و نوجوان هر جا دلش بخواهد می‌نشیند.... در خانه‌ای که کودک یا نوجوان در آن‌جا بسیار مکلّف و موظّف است و هیچ‌گونه آزادی ندارد، تربیت صورت نمی‌گیرد. خانه جایگاه تربیت فرزند است و پدر و مادر خادم او هستند.

ب - صداقت قلب

پس از امنیت، عمل صادقانه مطرح است. کودک و نوجوان باید صداقت را درک کنند. مربی باید این اطمینان را در متربی ایجاد کند که نسبت به او صادق است. یعنی وقتی

می‌گوید دوستت دارم، در واقع او را دوست داشته باشد. وقتی به وی محبت می‌کند در محبتش صادق باشد، وقتی می‌خندد، قصد مسخره کردن او را نداشته باشد و هنگامی که نصیحتش می‌کند به‌واقع خیرخواه او باشد...

کودک یا نوجوان باید صداقت مربی را در عمل درک کند تا اطمینان قلبی پیدا کند. وقتی که دلش مطمئن شد تازه می‌تواند بادقت به چیزی نگاه کرده و با مربی رابطه ایجاد کند.

ج - محبت قلبی

پس از ایجاد زمینه‌ی «امنیت» و برقراری «صداقت» در ارتباط با کودک، باید «محبت» را شروع کرد. ضرورت محبت به کودکان و نوجوانان بر کسی پوشیده نیست. اصل در این مسأله آن است که محبت صادقانه باشد. کودک و نوجوان محبت صادقانه را به‌خوبی درک می‌کند. اگر در ارتباط با کودک و نوجوان امنیت و صداقت برقرار باشد محبت مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

وقتی رابطه‌ی بین مربی و نوجوان با محبت ایجاد شد، تازه تربیت او شروع می‌شود، و از آن به بعد است که مربی برای دانش‌آموز «الگو» می‌شود و او مربی را می‌پذیرد. تنها بعد از این مرحله است که اگر مربی احساس کرد کودک یا نوجوان نیاز به به توصیه‌های کلامی دارد، باید آن را عملی سازد، مثلاً بگوید «تمیز باش که بیش‌تر دوستت داشته باشم.»، یا بگوید: «از در که وارد می‌شوی باادب باش و سلام کن» و...

مربی اگر دید چشم‌های دانش‌آموز آرامش ندارد و نگران است، باید ابتدا زمینه‌ی آرامش را در او ایجاد کند. مثلاً دستش را در دست خود بگیرد و با محبت به او نگاه کند و فضایی را ایجاد کند که قلب او احساس امنیت خاطر کند. اگر ابتدا در درون کودک آرامش ایجاد نشود او ممکن است حرف‌های مربی را درست نشنود یا بدفهمی در او ایجاد شود.

پس زمان تربیت موقعی است که دل کودک و نوجوان آزاد باشد و احساس امنیت کند. هر زمان که انسان محکوم و مجبور باشد، تربیت را به خوبی نمی‌پذیرد. لذا جزء تعالیم دینی ماست که کودک در هفت سال اول زندگی «سید» یعنی آقاست و هرگونه فشار و

جبر بر او، نتیجه‌ی معکوس می‌دهد. بنابراین تا آن‌جا که آسیبی به او نمی‌رسد باید آزادی عمل داشته باشد.

متفاوت بودن جایگاه تربیت و تعلیم

اگر باور داشته باشیم که جایگاه‌های «تربیت» و «تعلیم» با هم تفاوت دارند، دیگر با موضوع دین صرفاً ذهنی، دانشی و اطلاعاتی برخورد نمی کنیم. الآن بیش‌تر آموزش‌های دینی و روش‌های به کارگرفته شده در این زمینه، در مدارس و حتی مساجد و صدا وسیما و... متوجه ذهن است، و در رشد ذهنی تأثیر دارد. در این صورت کودک و نوجوان، چه دوست داشته باشد و چه دوست نداشته باشد، می‌تواند با دروس دینی رابطه‌ی ذهنی برقرار کند و متوجه مباحث آن باشد.



مسائل ذهنی این گونه است که ما چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید می‌تواند توجه ما را به خود جلب و بخشی از ذهن ما را پر کند. در این زمینه کافی است توجه و تمرکز ذهنی ایجاد کنیم. هرچه شدت این تمرکز و دقت بیش‌تر باشد مطلب بهتر در ذهن جا می گیرد و در حافظه ماندگار می‌شود. به عبارت دیگر انسان در مقابل مسائل ذهنی بیش‌تر محکومیت دارد و نمی‌تواند خودش را از مسائل ذهنی منصرف کند. حال آن که مسائل قلبی این طور نیست. در مسائل قلبی به فرض اگر بخواهیم محبت خودمان را به کودک یا نوجوان بفهمانیم اگر چشم و حواسش هم به ما باشد، باز محبت را نمی‌فهمد، زیرا باید دلش متوجه ما باشد. البته دل دانش‌آموز را به خود جلب کردن کار ساده‌ای نیست، چون دل در «عمق وجود انسان» است. ما به راحتی می‌توانیم بر ذهن دانش‌آموزان حاکم شویم ولی بر دل آن‌ها نمی‌توانیم. پس، اول باید دل دانش‌آموز بخواهد و بطلبد تا ما بتوانیم کار تربیت را شروع کنیم.

مسائل ذهنی را حتی می‌توانیم بر کودک تحمیل کنیم، یعنی چه بخواهد چه نخواهد به او بفهمانیم و یادش بدهیم. حتی می‌توانیم از کودک بخواهیم که به آن‌چه آموخته است عمل کند. در بیگاری‌ها و کارهای اجباری، اسیرها و زندانی‌ها را مجبور می کنند که کار یاد

بگیرند. مسائل ذهنی و مسائل بدنی هردو با جبر هم آموختنی هستند. پس انسان می‌تواند مجبور باشد و چیز یاد بگیرد. اما مدرسه‌ها نباید به این نکته افتخار کنند.

کار تربیت مربوط به ذهن نیست بلکه مربوط به «دل» است. اگر بتوانیم «دل» را به دست بیاوریم و آن را آماده و طالب کنیم، قادر به کار تربیتی نیز هستیم و این نقطه‌ای است که باید از جانب کودک یا نوجوان آغاز شود. ما در مدارس به عنوان مربی باید آن قدر جاذبه داشته باشیم که دانش‌آموزان ما را بپذیرند و قبول کنند. این راه تربیت است. مطلبی که به دانش آموزان گفته می‌شود باید آن‌قدر دوست داشتنی باشد که ابتدا دلشان به آن جذب شود و بعد در باره‌ی آن بیندیشند. این نوع اندیشیدن و تفکر اسمش «تفکر قلبی» است که آن را با «تفکر ذهنی» نباید اشتباه گرفت.

موضوع علم و دانش، تماماً مسائل ذهنی و عمدتاً در ارتباط با «اشیا»ست. اما مسائل دل و قلب منحصراً در ارتباط با «انسان» است.

بنابراین در طرح «تربیت دینی» سروکار ما با «دل» کودک یا نوجوان است، یعنی می‌خواهیم عاطفه‌ها را سالم و لطیف کنیم، می‌خواهیم رفتارها خیر و خوب باشد، با یک‌دیگر خوش‌خو باشیم، حق یک‌دیگر را ادا کنیم، رابطه‌های قلبی مطلوبی با هم داشته باشیم، نسبت به هم خوش‌بین باشیم و... این‌ها همه موضوع تربیت است.

اگر قلب برای تربیت آمادگی نداشته باشد، خداوند هم کاری نمی‌کند، بلکه انسان خودش باید از خدا درخواست کند که: «خدایا قلب مرا دگرگون فرما.»

در دعای تحویل سال داریم : «یا مقلّب القلوب و الابصار» خداوند دگرگون کننده‌ی قلب‌هاست. از او هم باید این دگرگونی را بطلبیم.

«در نهج‌البلاغه در کلمات قصار حضرت علی ﴿علیه‌السلام﴾ در سه جا جمله‌ای به این معنا آمده است که «انّ للقلوب شهوتاً و اقبالاً و ادباراً « قلب‌ها میلی دارند و اقبالی و ادباری «فَأْتوها من قبل شهوتها و اقبالها» کوشش کنید دل‌ها را از ناحیه‌ی میل آن‌ها پرورش بدهید [به زور وادارشان نکنید] «فأنّ القلب اذا اکره عمی»[1] زیرا اگر قلب نسبت

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۴.

به چیزی احساس اکراه و اجبار کند کور می‌شود، یعنی خودش واپس می‌زند.

هم‌چنین «در حکمت ۱۸۸ می‌فرماید: «ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحکمة». یعنی همین‌طور که تن انسان خسته می‌شود و احتیاج به استراحت دارد، دل انسان هم گاهی خسته می‌شود و احتیاج به استراحت دارد(مقصود از دل، روح است) در این صورت، فکرهای سنگین را به او تحمیل نکنید، حکمت‌های طرفه و طریف - یعنی اعجاب انگیز و خوشحال کننده - از قبیل ذوقیات و ادبیات را به او عرضه دارید تا با نشاط شود و سرحال بیاید.

«در حکمت ۳۰۴ درباره‌ی عبادت آمده که عبادت را هم نباید بر روح تحمیل کرد بلکه باید آن را با نرمش به روح وارد کرد. یعنی از میل و حالش باید استفاده کرد. می‌فرماید: «انّ للقلوب اقبالا و ادبارا، فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل» وقتی که دیدید دل نشاط دارد، حال دارد، اقبال دارد، آن وقت وادارش کنید نافله را هم بخواند، چون حالش را دارد. «و اذا ادبرت فاقتصروا بها علی الفرائض» وقتی می‌بینید که میل ندارد، به همان فرائض اکتفا کنید. عبادت را هم به او تحمیل نکنید. این‌ها همه نشان می‌دهد که حالت روح را خیلی باید ملاحظه کرد حتی در عبادت. یعنی عبادت هم اگر بر روح انسان جنبه‌ی زور و تحمیل داشته باشد علاوه بر این که اثر نیک نمی‌بخشد، اثر سوءنیز می‌بخشد.»[1]



در هر حال مربیان پرورشی باید جایگاه‌های «تربیت» و «آموزش» را در وجود انسان به درستی بشناسند. اگر بخواهند کلاس جای تربیت باشد، باید ابتدا دل کودک را آماده و آزاد کنند. اگر چنین شد، گوش کودک خوب می‌شنود، چشمش هم خوب می‌بیند. البته بعضی افراد صرفاً از طرح مسائل تربیتی و درس‌های دینی و این که این مباحث به گوش دانش‌آموز می‌رسد دل‌شاد می‌شوند، درحالی اگر دین در «دل» جای نگیرد، ارایه‌ی صوری آن بیزاری ایجاد می‌کند و اصل زندگی در خطر می‌افتد.

انسان، بدون ایمان و عقیده‌ی مذهبی قادر به زندگی سالم و آرامش‌بخش نیست. برای این که زندگی بامعنا و قابل تحمل باشد باید برایش غایت و مقصودی ورای این

۱. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۵۸-۵۹.

عالم مادی در نظر بگیریم. انجام کارهای عالی، بدون احساس وظیفه‌ی درونی و تمایل باطنی، ممکن است لذتی در بر داشته باشد ولی هرگز اصیل، شخصیت‌ساز و موجب سعادت نخواهد بود.

چکیده آموزه‌های بخش سوم

در این بخش آموختیم که:

اسلام معتقد به یک مرکز فرماندهی در درون انسان است. این مرکز فرماندهی «قلب» است. در طرح تربیت دینی، قلب جایگاه بصیرت و تفقّه و فهم است. اسلام در مقابل هریک از بخش‌های ظاهری انسان به یک بخش باطنی نیز توجه دارد: در مقابل: «ظاهر» به «باطن»، در مقابل: «ذهن» به «قلب»، در مقابل: «انفعالات» به «عواطف» و در مقابل: «اندام» به «سعی درون».

اصل در تربیت دینی تزکیه‌ی «باطن انسان» است، گرچه توجه به ظاهر هم برای این تربیت لازم است. اگر «قلب» انسان سالم نباشد، «ذهن» هرچه‌قدر هم توانا باشد ارزش ندارد.

در مقابل «انفعالات»، عواطف عالی انسانی مثل «رغبت به حق»، «رغبت به خیر» و «رغبت به جمال» و «رغبت به فضیلت» باید پرورش یابد.

کودک برای آن که آمادگی برای تربیت دینی داشته باشد، باید در قلب کودک امنیت ایجاد شود، بدین معنا که هیچ ترس و دلهره‌ای بر وجود او حاکم نباشد و آزادی او سلب نشود و اجبار نداشته باشد. مربی باید با کودک صادقانه برخورد کند و خیرخواه او باشد.

پس از ایجاد امنیت و برقراری صداقت باید به کودک محبت صادقانه کرد.

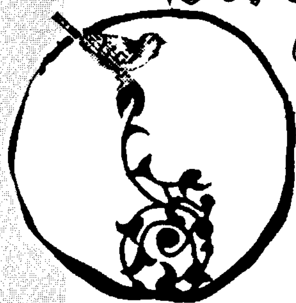
جایگاه «تربیت» با «تعلیم و آموزش» فرق دارد، بنابراین نباید با موضوع دین صرفاً ذهنی و دانشی و اطلاعاتی برخورد کرد. الآن بیش‌تر آموزش‌های دینی متوجه ذهن است در حالی که جایگاه تربیت، دل و قلب کودک و نوجوان است.



یکی از اصول اساسی در تربیت دینی، تبعیت ظواهر و جوارح انسان از قلب است. بنابراین در طرح «تربیت دینی» سروکار ما با «دل» کودک یا نوجوان است. هم‌چنین باید به گرایش و میل و اقبال قلب توجه داشته باشیم، چرا که اگر قلب نسبت به چیزی گرایش نداشته باشد آن را پس می‌زند و در درون ایجاد تنفر می‌کند.

بخش چهارم

نقش مربیان در تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش چهارم

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.عامل اصلی در نظام تعلیم و تربیت اسلامی کیست؟

۲.نقش و رسالت مربی در تربیت چیست؟

۳.آیا مربیگری شغل است یا خدمت؟

٤.مربی برای این که بتواند نقش تربیتی داشته باشد، باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟

٥.صداقت و صمیمیت مربی چه تأثیری در نقش تربیتی او دارد؟

٦.ملایمت و نرمی چه اثری در پذیرش و قبول مسائل تربیتی دارد؟

۷.منظور از «اصالت داشتن» مربی چیست؟

۸.آیا عامل بودن مربی نسبت به آنچه می‌گوید، تأثیری در نقش تربیتی او دارد؟

۹.آیا مربی بدون خودسازی می‌تواند روی دیگران اثر بگذارد؟



رسالت مربی پرورشی

عامل اصلی در نظام تربیتی اسلام، به ویژه در امر تربیت «مربی» و «معلم» است. **اگر مربی «شایسته» و «دانا» نباشد، هرچند برنامه‌ها و کتاب‌ها خوب و دقیق تهیه و طراحی شده باشند، چندان کارآیی تربیتی نخواهند داشت،** اگرچه ممکن است حاصل آموزشی و ذهنی داشته باشند.

آن‌جا که مربی و معلم خوب وجود دارد و فعالیت می‌کند، بقیه‌ی عوامل و عناصر مانند نظام، برنامه، وسایل و مواد و... معنا پیدا می‌کنند و اثر تربیتی دارند. خلاصه برای هر نوع تربیتی باید معلم و مربی خوب داشته باشیم.

مسیر تربیت دینی -که یک کودک باید طی کند تا دیندار واقعی شود- باید از مادر و پدر آغاز شود، سپس همان مسیر به وسیله‌ی مربی و معلم، ادامه یابد تا به پیامبر و امام برسد و در نهایت به خداوند ختم شود.

امام خمینی(ره) درباره‌ی اهمیت شغل مربیگری و معلمی می‌فرمایند:

«شما معلمین یک شغل بسیار شریف دارید که همان شغل «الله» است، همان شغل انبیا ست و یک مسئولیت بسیار بزرگ دارید که همان مسئولیت انبیاست، منتها انبیا از

مسئولیت بیرون می‌آیند برای این که عمل می کنند به آن‌چه فرموده‌اند، به آن‌چه مأمور هستند، ماها هم باید عمل بکنیم.»[1]

در جای دیگری فرموده‌اند:

«نقش معلم در جامعه، نقش انبیاست. انبیا هم معلم بشر هستند، نقش بسیار حساس و مهمی است و مسئولیت بسیار زیادی دارد. نقش مهمی است که همان نقش تربیت است که «اخراج من الظلمات الی النور» است... خدای تبارک و تعالی این سمت را به خودش نسبت می‌دهد که خدای تبارک و تعالی، ولی مؤمنین است و آن‌ها را از ظلمات اخراج می کند به سوی نور.»[2]

با این نگاه، مربیگری و معلمی یک «لیاقت» است. مربی قبل از آن که زبانش به گفتار باز شود تا مطلبی را به دیگری بگوید، باید لیاقت وجودی داشته باشد تا «وجودش» با «دل شاگرد» حرف بزند و بیش از زبانش، وجودش مسائل انسانی را مطرح کند و نشان دهد، چرا که در تربیت اسلامی و دینی، اول انسان مطرح است، سپس زبان و مهارت و هنر او مطرح می‌شود.

ویژگی‌های مربی برای تربیت دینی

همان طور که می‌دانیم، عامل اصلی در تربیت دینی، مربی و معلم است، چرا که شاگردان بدون شک در وهله‌ی اول تحت تأثیر شخصیت، رفتار و اندیشه‌های او قرار می‌گیرند. این تأثیر امری تقلیدی یا تلقینی نیست، بلکه در واقع زبان‌های وجودی معلم، حقایق را در حال، صفات و رفتار خویش ارائه می کند و شاگردان هم که اغلب وجدانی بیدار و فطرتی سالم دارند، به سهولت آن‌ها را درمی‌یابند و بدان‌ها ابراز علاقه می کنند، آن‌گاه ایمان و اعتقاد در وجودشان پا می گیرد.

به همین جهت نقش اول در این زمینه با مربی است. عامل تأثیرگذار دوم فضای تربیتی

---

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور. جلد ۸ – صفحه ۲۴۰.

۲. امام خمینی(ره)، همان مدرک، صفحه ۲۳۹.

و عامل سوم کتاب و درس و آموزش است.

مربی برای آن که بتواند تأثیر تربیتی روی دانش‌آموزان داشته باشد باید دارای ویژگی‌های زیادی باشد که همه از آن آگاه‌اند، اما به لحاظ اهمیت موضوع و به منظور یادآوری، در این بخش برخی از ویژگی‌های مربیان پرورشی یا معلمان دینی را که عهده‌دار تربیت دین نیز هستند ذکر می کنیم.

۱. ایمان به مبانی اعتقادی و ارزش‌های دینی

مربی و معلم دینی باید خودش نسبت به آن‌چه می‌آموزد، مؤمن باشد. برای ایمان سه نشانه‌ی مشخص ذکر شده است: باور قلبی، بیان به وسیله‌ی زبان و عمل به وسیله‌ی اعضا و جوارح.

مربی نباید وانمود کند که اقدامات تربیتی و آموزشی او، وظیفه‌ی محول شده از سوی اداره و آموزش و پرورش است، بلکه باید به واقع از روی ایمان کار کند و این امر را بدون تصنع و ریا نشان دهد. به عبارت دیگر، آموزشش جنبه‌ی اجباری، تحمیلی یا تصنعی نداشته باشد. در غیر این صورت نمی‌تواند مؤثر و نافذ باشد.

اگر مربی یا معلم «ظاهر دینی» داشته باشد ولی اعتقاد و ادب آن را دارا نباشد، این خود موجب فساد در مدارس می‌شود. اگر از فردی که ظاهر دینی ندارد یا ظاهراً عفیف نیست حرف بد شنیده شود، کم‌تر ایراد وارد است، ولی اگر از مربی یا معلمی با ظواهر دینی، بی‌ادبی و بی‌عفتی دیده شود دانش‌آموز، آن را به حساب دیانتش می گذارد و می گوید «دیانتش به‌دردبخور نیست.» یا به این باور می‌رسد که اصلاً دین نمی‌تواند آدم را ادب کند و وقتی به دین بدبین شد، دیگر هرگز به این راه برنمی‌گردد. اگر مربی بداند که کودک یا نوجوان چگونه به قبول و باور دینی می‌رسد یا بی‌باور می‌شود، آن وقت برای خودش نقش بیش‌تری قائل می‌شود.

۲. ایمان به ارزش کار تربیتی

اگر مربی یا معلم به کار و وظایف خودش به راستی ایمان داشته باشد، فعالیت‌های او در دانش‌آموزان شور و شوق ایجاد می‌کند. چنین فردی هرگز از کوشش و تلاش دریغ ندارد، خستگی نمی‌شناسد و هر چند آثار و نتایج کارش در دراز مدت آشکار گردد، بی‌انگیزه نمی‌شود. لذا درصد موفقیت او هم زیاد خواهد بود. ولی اگر آموزش جنبه‌ی مأموریت و یا رفع تکلیف و اجبار و دستور داشته باشد، توفیقی نخواهد داشت.

۳. تسلط بر مباحث و مسائل دینی

دانش مربی در حیطه‌ی مسائل دینی نباید در حد کتاب باشد. او باید اطلاعاتی بسیار فراتر از کتاب داشته باشد. به عبارت دیگر باید بر موضوعات قابل طرح کاملاً تسلط علمی داشته باشد، در غیر این صورت با طرح چند سؤال از سوی دانش‌آموزان مورد تردید قرار می‌گیرد. متأسفانه در بسیاری از مدارس هرگاه معلمی وظیفه‌ی مشخصی ندارد او را به آموزش درس‌های دینی، انشا، ادبیات، هنر و... که مهم‌ترین درس‌های انسانی هستند می‌گمارند. اولین آثار این نوع اقدامات، کم‌اهمیت جلوه دادن این درس‌ها در باور دانش‌آموزان است. قرآن در این زمینه چه زیبا می‌فرماید:

«وَلاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» [1]

از آن‌چه به آن آگاهی نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئول‌اند.

مربیان باید پیوسته در حال افزایش و تعالی دانش و مهارت خود باشند، یعنی هم اطلاعات خود را نسبت به مسائل دینی روزآمد کنند و هم خودشان را برای پاسخ‌گویی به نیازهای کودکان و نوجوانان مهیا سازند. تنها از این طریق است که مربیان خود را برای اجرای وظایف سنگین خویش آماده می‌کنند.

«معلّمی که عالِم و وارد است، کار خود را بلد است. در علمی که تدریس می‌کند، متبحّر

---

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶.

است و به شیوه‌ی تعلیم آگاهی دارد، کرامت و حرمت پیدا می‌کند.»[1]

٤. صداقت و صمیمیت

یکی از صفات اصلی یک مربیِ خوب آن است که «صادق» باشد. صداقت یعنی این که اگر نگاه می‌کند، دلش هم نگاه کردن را بخواهد، اگر حرف می‌زند، دلش هم حرف زدن را بخواهد، اگر کاری می‌کند دلش آن کارکردن را بخواهد و در واقع بین عمل او و دلش دوگانگی نباشد. اصلاً نگاه از روی تصنع شاگرد را خراب می‌کند.

غالباً نفاق، فساد، حیله و دورویی، حاصل عدم صداقت چشم، نگاه و حرکات است. به همین جهت مربی باید توجه داشته باشد که هرگونه برخورد یا بهتر بگوییم مواجهه‌ی متکلفانه و از روی تصنع با دانش‌آموز، او را «تصنعی»، «دوچهره» و «بی‌اعتقاد» بار می‌آورد. پس شخصیت مربی باید صادق باشد.

این بدان معنا نیست که مربی هرچه در دلش می‌گذرد به شاگرد بگوید بلکه منظور آن است که خودش را بدون پرده و شکلک و ادا بر دانش‌آموز عرضه کند و هیچ تصنع نداشته باشد و هرچه به شاگرد می‌گوید از روی صداقت باشد. چون حرکات تصنعی و ادایی، دانش‌آموزان را از مربی فراری می‌دهد. در یک جمله، مربی باید با دانش‌آموز صمیمی باشد.

البته صمیمیت باید با رعایت حریم معلم و شاگردی باشد. یعنی حدود را از بین نبرد. صمیمیت بدین معناست که شاگرد، معلم خود را احساس کند و بفهمد که او اصولاً «آدم خوبی» است، مورد پذیرش است و رفتار و حالاتش آن‌گونه است که دلش می‌خواهد. در چنین صورتی دانش‌آموز می‌تواند در کنار مربی آرام گیرد و احساس امنیت کند. باید دانست غالب دانش‌آموزان به دلیل فطرت دست نخورده‌ای که دارند، این مسائل را به خوبی در روابط با مربی کشف می‌کنند و می‌فهمند.

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۱/۰۴/۲۶ در دیدار جمعی از مدیران وزارت آموزش و پرورش.



۵. ملایمت و نرمی در گفتار و کردار

ملایمت و نرمی در گفتار، کردار و اخلاق، از ویژگی‌های مهم و لازم برای مربیان پرورشی و معلمان درس دینی است. اغلب انسان‌ها و به طور طبیعی دانش‌آموزان در مقابل رفتار تند و خشن مربی واکنش نشان می‌دهند. در این صورت آن‌ها علاوه بر تنفر از خود مربی یا معلم، از آن درس نیز بیزار می‌شوند. متقابلاً اگر درسی توسط یک معلم خوش‌خو و ملایم بیان شود، بچه‌ها غیر از آن که جذب شخصیت خود معلم می‌شوند، به سمت درس مورد تدریس او نیز تمایل می‌یابند.

یکی از خصلت‌ها و ویژگی‌های پیامبران در مقابل مخالفانشان، به‌ویژه هنگام بحث و مناظره، نرمی و ملایمت در گفتار بوده است که قرآن به این امر اشاره دارد.

خداوند خطاب به موسی و هارون می‌فرماید حتی با فرعون که در اوج غرور و ستمگری بوده است، با نرمی سخن گویند:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» [1]

صحبت کردن شما با هارون باید از روی نرمی باشد، تا شاید متذکر شود و از خداوند بترسد.

قرآن کریم در جای دیگر خطاب به پیامبر اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ» [2]

به (برکت) رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند.

امام خمینی(ره) در باره‌ی تأثیر ملایمت و رحمت در تربیت می‌فرمایند:

«در مسائل، ملایمت و جهت رحمت بیش‌تر از جهت خشونت تأثیر می‌کند. من در زمان اختناق رضاخانی وقتی در مدرسه‌ی فیضیه صحبت می‌کردم، آن‌گاه که از جهنم

---

۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۴.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

و عذاب الهی بحث می‌کردم همه خشکشان می‌زد، ولی وقتی‌از رحمت حرف می‌زدم می‌دیدم که دل‌ها نرم... و اشک‌ها سرازیر می‌گردد و این تأثیر رحمت است. با ملایمت، انسان بهتر می‌تواند مسائل را حل کند تا شدّت.»[1]

۶. دارا بودن صبر و تحمل

مربی باید دارای صبر و تحمل باشد، چرا که مخاطب او در یک کلام «انسان» است؛ انسانی که اندیشه و رفتار او از هر نظر دارای پیچیدگی‌های خاصی است. از سوی دیگر همه به خوبی واقفیم که حاصل کار فرهنگی و تربیتی بسیار دیر ظاهر می‌شود و صبر و حوصله‌ی فراوان می‌خواهد.

تغییر باورها و ارزش‌های افراد و جامعه بسیار دشوار است. این کار به زمان زیادی احتیاج دارد. گرچه مخاطب مربیان، کودکان و نوجوانانی هستند که دارای فطرت پاک الهی هستند، اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که آن‌ها در یک محیط کاملاً بسته و در اختیار مربی به سر نمی‌برند، بلکه عوامل بسیار دیگری پیوسته بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند. هرچه عوامل اثرگذار بر اندیشه و رفتار دانش‌آموزان گسترده‌تر و پیچیده‌تر باشد، تربیت آن‌ها دشوارتر است. درک این مسأله برای مربی اهمیت خاصی دارد و لازمه‌ی آن داشتن صبر، استقامت، استمرار در عمل و تحمل سختی‌ها و شدایداست. قرآن مجید در آیات زیادی به‌پیامبران توصیه و تأکیدمی کند که صبر و استقامت داشته باشند. پیامبران بنابر خصلت انسانی خود و علاقه و ایمانی که به موضوع تبلیغ خویش داشتند، علاقه‌مند بودند که مردم هر چه زودتر و سریع‌تر دعوت‌شان را بپذیرند و به دین خدا بگروند. ولی خداوند پیوسته به آن‌ها می‌فرمود: باید صبر و استقامت پیشه کنند، هرچند که هدایت مردم تنها در دست خداست.

۷. درک شرایط زمانی و مکانی

مربی باید از هر جهت پویا و پیشرو باشد. لازمه‌ی پویا بودن، درک شرایط زمانی

---

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۱۵۳.

است. این خصوصیت به ویژه در عصر ما بسیار مهم است، زیرا تغییرات و تحولات جامعه با گسترش وسایل ارتباطی جدید به سرعت اتفاق می‌افتد.

امام خمینی(ره) می‌فرمایند:

«بچه‌های ما در هر زمانی موافق آن زمان باید تربیت بشوند. در روایات هم هست که بچه‌هاتان را تربیت کنید به غیر آن طوری که خودتان هستید، برای زمان آتیه. برای این که این‌ها در زمان آتیه باید دست به کار... کشور بشوند.»[1]

«واقعیت امروز جامعه را به وسیله‌ی مفروضات دیروز نمی‌توان فهمید. درک واقعیات امروز، مستلزم بازنگری و تجدید نظر در روش‌ها و برنامه های گذشته است. باید روش‌های منسوخ را کنار بگذاریم و نظریه ای روشن از وضعیت امروز را جایگزین آن‌ها کنیم.»

۸. اصالت داشتن مربی

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم مربیان تربیتی و معلمان آن است که اصیل باشند تا بتوانند اصالت کودکان و نوجوانان را حفظ کنند و بر همین مبنا آن‌ها را پرورش دهند. یکی از مشکلات فعلی در گزینش آموزش و پرورش این است که بیش‌تر به مدرک تحصیلی افراد و کم‌تر به مسئله‌ی اصالت معلم و مربی دقت می‌شود. به نظر ما معلم یا مربی باید خودش پاک و اصیل باشد تا حق تربیت و تعلیم داشته باشد. تخصص مربی یا معلم بعد از این ویژگی کارایی دارد، چرا که کودک همه‌ی وجودش زنده است و با مجموعیت وجودش هم تربیت می‌شود و آموزش می‌پذیرد.

مربی و معلم اصیل کسی است که در یک خانواده با اصالت بزرگ شده باشد. در کودکی مورد تحقیر قرار نگرفته و در این دوران حساس رها و بی سرپرست نبوده باشد. هم‌چنین در کنار انسان بی‌دین، پرنفاق و دوچهره، زندگی نکرده باشد. علاوه بر این ریشه‌های فطری در وجودش هم‌چنان باقی مانده و خوب پرورش یافته باشد.

---

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۰۶.

به هر حال تحت هیچ شرایطی آموزش و پرورش نباید یک مربی یا معلم بی اصالت را به حکم این که فقط «دانش» دارد یا مدرک دانشگاهی به دست آورده است به امر تربیت کودکان بگمارد.

۹. داشتن انگیزه‌ی خدمت نه کسب درآمد

معلمی و مربیگری صرفاً یک «شغل» درآمدزا نیست، بلکه در وهله‌ی اول «خدمت» است. خدمتی که معلم در قبال آن دستمزد نیز دریافت می‌کند. به عبارت روشن‌تر، انگیزه و هدف اصلی هر معلم یا مربی نباید کسب درآمد از طریق این کار باشد، بلکه باید هدف اصلی‌اش کسب رضای خدا و تقرب به او باشد. البته در مقابل، وظیفه‌ی مسئولان آموزش و پرورش این است که مربیان و معلمان را از هر جهت تأمین کنند. تاریخ اسلام و مسلمانان سرشار از وقایع و صحنه‌هایی است که حکایت از ارزش و مقام معلم در جامعه و نزد مردم دارد.

امام خمینی(ره) در باره‌ی اهمیت شغل معلمی و مربیگری فرموده‌اند:

«این شغل، شریف‌ترین شغل‌ها و پرمسئولیت‌ترین شغل‌هاست. شریف‌ترین شغل‌هاست برای این که شغل انسان‌سازی است. همان شغلی است که تمام انبیا برای همین معنا آمدند»[1]

مقام معظم رهبری در باره‌ی ارزش کار مربیان و معلمان فرموده‌اند:

«این هم نعمتی است که خدای متعال بر شما ارزانی داشته است که اشتغال معمول زندگی‌تان در خدمت علم و معرفت و تربیت و پرورش کودکان و نوجوانانِ امروز – که اداره کنندگانِ فردای کشورند – باشد. خیلی جاها انسان می‌تواند مشغول کار شود و نانی هم به دست آورد؛ شاید نانی خیلی چرب‌تر از نانی که انسان در آموزش و پرورش به دست می‌آورد؛ اما این افتخار و قداست در همه جا نیست. از این جهت آموزش و پرورش یک نقطه‌ی ممتاز است. خدای متعال را شکر کنید که این مسئولیت را به شما داده است و از او بخواهید که توفیق دهد ان‌شاءالله این کار را کما هو حَقّه انجام دهید.»[2]

---

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۳۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۱/۰۴/۲۶ در دیدار جمعی از مدیران وزارت آموزش و پرورش.

۱۰. عامل بودن مربی (تربیت در عمل)

مربی یا معلم باید گفتارش با عملش یکی باشد، یا به عبارتی، به آن‌چه می‌گوید یا تدریس می‌کند عامل باشد. **معلمی که به گفتار خودش عمل نکند، علاوه بر این که اعتماد دانش‌آموزان به او کم می‌شود، بچه‌ها را نیز نسبت به موضوع درسش بی‌علاقه می‌سازد.**

البته باید توجه داشت که مسئولیت مربی پرورشی و معلم درس دینی بسیار سنگین‌تر است و رفتار این دو باید با سایر معلمان نیز متفاوت باشد. در درس فیزیک شاگردان به دنبال آن نیستند که بررسی کنند ببینند آیا او خودش به دانسته‌های درس فیزیک، عمل می‌کند یا خیر؟ اساساً در آن درس چیزی برای عمل معلم وجود ندارد. اما در درس دینی اولین نکته‌ای که مورد توجه دانش‌آموزان قرار می‌گیرد این است که آیا خود مربی یا معلم به آن چه می‌گوید عمل می‌کند یا خیر؟ به عبارت دیگر تمام رفتار، حرکات و حالات یک مربی پرورشی یا معلم دینی زیر نگاه تیز و ذره‌بینی دانش‌آموزان است. هیچ حرکتی از آن‌ها بدون ارزیابی نمی‌ماند. این نکته برای «مربیانِ عامل» مثبت و ارزشمند است، زیرا موجب الگوپذیری شاگردان می‌شود. اما برای مربیانی که رفتارشان سنجیده و مطابق ارزش‌های دینی نیست موجب بدآموزی است.

مربی باید به این نکته توجه داشته باشد که کودک یا نوجوان را صرفاً نصیحت زبانی نکند، بلکه باید در وهله‌ی اول با رفتارش راهنمای او باشد. **مربی باید با عملکرد خوب خود، دانش‌آموزان را به سوی خود جذب و در آن‌ها رغبت ایجاد کند. دانش‌آموزان وقتی گفتار و رفتار مربی را یکسان ببینند، تلاش می‌کنند از او الگو بگیرند.**

مربی یا معلم باید در مدرسه با حرکات، رفتار و حتی با نگاهش دانش‌آموز را تربیت کند. او باید با زبانش بیش‌تر درس دانشی بدهد. در همین درس‌های دانشی هم، لحن و زمینه‌ی صوت باید به‌گونه‌ای باشد که تعلیم ادب کند و مهربانی بیاموزد. لحن معلم نباید خنثی و مسخره کننده باشد، بلکه باید صمیمی، بیدار کننده و توجه دهنده باشد. حتی ایستادن مربی هم باید به‌گونه‌ای باشد که دانش‌آموز در مقابلش احساس حقارت نکند و در درون احساس ترس

نداشته باشد چون در آن صورت نسبت به معلم و مربی احساس قبول نخواهد داشت.

امیرالمؤمنین ﴿علیه‌السلام﴾ فرمود:

«إِنْ سَمَتْ هِمَّتُکَ لِإِصْلاحِ النّاسِ فَابْدَأْ بِنَفْسِکَ فَإِنْ تَعاطَیْتَ صلاحَ غَیْرِکَ و أَنْتَ فاسِدٌ أَکبَرُ عَیْبٍ.» [1]

«اگر خواستی دیگران را اصلاح کنی ابتدا خودت را اصلاح کن. این‌که بخواهی دیگران را اصلاح کنی و خودت فاسد باشی، بزرگ‌ترین عیب است.

حضرت علی ﴿علیه‌السلام﴾ در نهج‌البلاغه فرموده‌اند:

«أَوْضَعُ الْعِلْمِ مَا وُقِفَ عَلَي اللِّسَانِ وَ أَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ» [2]

بی‌ارزش‌ترین دانش، دانشی است که بر سر زبان است و برترین علم، علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است.

آن حضرت در جای دیگری فرمود: «پندی که زبان گفتار از آن خاموش و زبان کردار بدان گویا باشد هیچ گوشی آن را بیرون نمی‌افکند و هیچ نفعی با آن برابری نخواهد کرد.»

هم‌چنین آن حضرت در نهج‌البلاغه فرموده‌اند:

«وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَیْرِ عِلْمِهِ کَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِی لاَ یَسْتَفِیقُ مِنْ جَهْلِهِ، بَلِ الْحُجَّةُ عَلَیْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ؛ وَهُوَ عِنْدَ اللهِ أَلْوَمُ.» [3]

عالمی که به غیر علم خود عمل کند، چونان جاهل سرگردانی است که از بیماری نادانی شفا نخواهد گرفت، بلکه حجت بر او قوی‌تر و حسرت و اندوه بر او ثابت و در پیشگاه خدا بیش‌تر سزاوار سرزنش است.

مرحوم شهید بهشتی در یک سخنرانی می گوید: از زیباترین شعارهای اسلامی و شیعی این سخن معصوم ﴿علیه‌السلام﴾ است: «کونوا دعاة الناس الی انفسکم بغیر السنتکم».

---

۱. غررالحکم، جلد ۱، ص ۲۷۸.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت شماره‌ی ۹۲.

۳. غررالحکم، جلد ۲، ص ۲۳۲.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹.

مردم را به خویشتن و راه خویش دعوت کنید نه با زبانتان.

ایمان عبارت از نوعی تابش نور، روشنی و گرماست که از قلب انسان مؤمن برمی‌خیزد و در دل دیگران می‌نشیند، بی‌آن‌که واسطه‌ی زبان در میان باشد.

امام خمینی(ره) فرموده است:

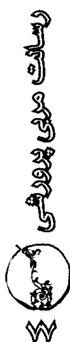
«آن کسی که می‌خواهد مربی یک جامعه‌ای باشد، مربی یک دستگاهی باشد، آن‌ها را به اسلام دعوت کند، اولش باید خودش را اسلامی کند و خودش را، باطن خودش را دعوت به اسلام بکند، اسلامی بکند تا دیگران را بتواند اسلامی کند. اگر خودش را اسلامی نکند نمی‌تواند دیگران را اسلامی کند.»[1]

و نیز در جای دیگری بیان داشته‌اند:

«به فکر باشید که همه چیزتان را اصلاح کنید. اول خودتان را اصلاح بکنید. اول مهذب بشوید و تعلیمات اسلامی را که برای آدم سازی است، آن تعلیمات را عمل به آن بکنید و بعد هم جوان‌ها را، بچه‌ها را تربیت کنید که ما بعد از یک مدتی متحول بشویم به یک انسان‌هایی که اسلام می‌خواهد، نه یک انسان‌هایی که استعمار می‌خواهد.»[2]

«معلمین آموزش و پرورش اگر خودشان یک پرورش صحیح نداشته باشند و یک تعلیم صحیح، نمی‌توانند جوان‌ها را تعلیم کنند و آموزش بدهند و پرورش بدهند.»[3]

«هر درسی آزمایشگاهی دارد که در آن آزمایشگاه می‌توان درستی یا نادرستی مطالب آن درس را تحقیق کرد. آزمایشگاه درس دینی، شخصیت معلم دینی است. اگر شما بهترین مطالب دینی را با بهترین استدلال‌ها در کتاب بنویسید و تدریس کنید و دانش‌آموزان هم آن را خوب بفهمند و حفظ کنند و نمره بگیرند اما دانش‌آموزان حقیقت آن چیزهایی را که در درس دینی به آن‌ها آموخته‌اید در شخصیت معلم نبینند یا خدای ناکرده خلاف آن را ببینند همه‌ی آن‌ها باطل می‌شود.»[4]



۱. امام خمینی (ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۲۱۶.

۲. امام خمینی (ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۹، صفحه‌ی ۱۷۵.

۳. امام خمینی (ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۲۱۶.

۴. مرادی، اسدالله، آسیب‌شناسی تربیت دینی (گفت‌وگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۶.

خلاصه آن که زبان عمل از زبان سخن بسیار گویاتر و نافذتر است. چه خوب گفته‌اند که:

«دوصد گفته چون نیم کردار نیست.»

ممکن است کسی به این حدیث استناد کند که فرموده‌اند:

«انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال»

یعنی به گفته نگاه کن نه به کسی که می‌گوید.

به نظر ما آن‌چه بیش‌تر می‌تواند مصداق این حدیث باشد جست و جوگری در مسائل علمی است. به عبارت ساده‌تر این توصیه در مورد کسب علم صحیح است، اما در زمینه‌ی تربیت چنین نیست. اگر این گونه باشد چرا قرآن گاهی عتاب می‌کند:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ»[1]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا آن‌چه را که عمل نمی‌کنید می‌گویید. نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

امام خمینی(ره) هم در این باره فرموده‌اند:

«گرچه گفته شده است که: «اُنظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال» نگاه کن به آن چیزی که گفته می‌شود، نه به آن شخصی که آن چیز را می‌گوید و حکمت را باید اخذ کرد ولو از یک مشرک، لکن در عین حال که این مطلب صحیح است، این مطلب هم باید مورد توجه واقع بشود که وقتی «ماقال» را، آن چیزی که گفته می‌شود، [را] شنیدیم، یک نظری هم به «من قال» بکنیم ببینیم که خودش چه کاره است...

«گاهی وقت‌ها گوینده در عین حالی که خوب می‌گوید، در عین حالی که خوب می‌نویسد، کتاب توحید هم می‌نویسد، کتاب اخلاق هم می‌نویسد لکن همان نوشتن است و گفتن است و عرضه داشتن است خودش از آن بی‌خبر است. بسیار [ی از] مسائل است که گویندگان هر جا باید باشند می‌گویند، مسائل را طرح می‌کنند و خیلی هم خوب طرح می‌کنند و خیلی هم خوب عرضه می‌کنند و دعوت خوب می‌کنند و موعظه خوب می‌کنند

۱. قرآن سوره ی صف آیات ۲ و ۳.



لکن از باب این که خودشان ساخته نشده‌اند می گویند و خودشان بی‌خبرند.

«چه بسا اشخاصی که کتاب اخلاق می‌نویسند و بسیار هم خوب می‌نویسند و خودشان متصف به اخلاق حسنه نیستند و چه بسا اشخاصی که توحید را خوب تدریس می کنند و خوب القا می کنند و خودشان بی‌خبرند. گوینده اگر خودش بی‌خبر شد، تأثیر... کلامش هم کم خواهد شد. گاهی یک انسانی در گفتار بسیار خوب است و بسیار جلیل صحبت می کند، در نوشتن هم بسیار خوب چیز می‌نویسد و خوب القا می کند لکن خود نویسنده و خود گوینده و خود موعظه کننده را وقتی انسان می‌بینند، می‌بیند عملش آن‌طور نیست.»[1]

چنان‌چه کسی خودش به آن چیزی که می گوید پای‌بند نباشد، در واقع با رفتارش به اعتبار خودش ضربه می‌زند، ارزش عمل را اندک جلوه می‌دهد و دیگران را دچار سردرگمی می کند.

در هر حال از شرایط الگو بودن «عمل کردن» است. این واقعه‌ی معروف را حتماً شنیده‌اید: روزی فردی فرزند خود را نزد حضرت رسول اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ آورد و به آن حضرت عرض کرد:

«به بچه‌ی من بفرمایید که در خوردن خرما زیاده روی نکند. حضرت فرمود: «برو فردا بیا.» آن مرد فردا کودک را باز آورد و فکر کرد که حضرت طرح خاصی برای اصلاح فرزندش دارد. رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ بچه را کنار خود نشاند و به او گفت: «پسرم کم‌تر خرما بخور.»

پدر گفت: «یا رسول‌ا... چرا این سخن را دیروز نفرمودید؟» حضرت فرمودند: «دیروز خودم خرما خورده بودم، لذا کلامم اثر نداشت.»

چکیده‌ی آموزه‌های بخش چهارم

در این بخش آموختیم که:

عامل اصلی در نظام تربیتی اسلام و به ویژه در امر تربیت، «مربی» و «معلم» است. اگر

---

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه‌ی نور، جلد ۱۳، صفحه‌ی ۲۰۰.

مربی «شایسته» و «دانا» نباشد، هرچند برنامه‌ها و کتاب‌ها خوب و دقیق تهیه و طراحی شده باشند، چندان کارایی تربیتی نخواهند داشت، اگرچه ممکن است حاصل آموزشی و ذهنی داشته باشند.

مربی برای آن که بتواند تأثیر تربیتی روی دانش‌آموزان داشته باشد باید دارای ویژگی‌های زیادی باشد که همه از آن آگاهند، اما برخی از این ویژگی‌های مربیان در امر تربیت دینی دانش‌آموزان تأثیر مستقیم دارد. دانستیم که مهم‌ترین ویژگی‌های یک مربی بدین شرح است:

مربی و معلم دینی باید خودش نسبت به آن‌چه که می‌آموزد، مؤمن باشد و به ارزش و اهمیت کار خودش ایمان داشته باشد. هم‌چنین آن‌ها باید دائماً در حال افزایش و تعالی دانش و مهارت خود باشند و اطلاعات خود را نسبت به مسائل دینی روزآمد کنند.

یکی از صفات اصلی یک مربیِ خوب آن است که نسبت به دانش‌آموزان «صادق» و صمیمی باشد. البته این صمیمیت باید با رعایت حریم معلم و شاگردی باشد.

ملایمت و نرمی در گفتار و کردار و اخلاق، از دیگر ویژگی‌های مهم و لازم برای مربیان پرورشی و معلمان درس دینی است.

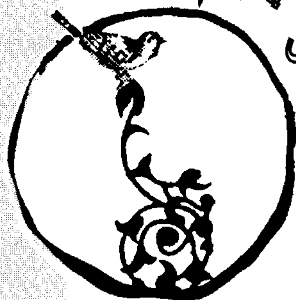
دشواری مسأله‌ی تعلیم و تربیت و تغییر رفتار کودکان و نوجوانان نیازمند صبر و تحمل زیادی است که مربی پرورشی باید از آن برخوردار باشد.

مربی باید از هر جهت پویا و پیشرو باشد. لازمه‌ی پویا بودن، درک شرایط زمانی است.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم مربیان تربیتی و معلمان آن است که اصیل باشند تا بتوانند اصالت کودکان و نوجوانان را حفظ کنند و بر همین مبنا آن‌ها را پرورش دهند.

مربی یا معلم باید گفتارش با عملش یکی باشد و به آن‌چه می‌گوید عامل باشد. او باید با حرکات، رفتار و حتی با نگاهش دانش‌آموزان را تربیت کند و بیش‌تر از زبانش با وجودش درس تربیتی به دانش‌آموزان بدهد.

بخش پنجم
اصول و مبانی تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش پنجم
در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.منظور از اصول در تربیت دینی چیست؟

۲.آیا بدون توجه به «طبیعت کودک» می‌توان او را تربیت کرد؟

۳.نقش عواطف در پرورش حس مذهبی چیست؟

٤.مهرورزی و محبت به کودک چه تأثیری در تربیت دینی دارد؟

٥.چگونه باید به کودک محبت کرد تا نقش تربیتی داشته باشد؟

٦.تشویق کودک و نوجوان در تربیت دینی چه نقشی دارد؟

۷.آیا تربیت بدون ایجاد زمینه‌ی عمل و تجربه توسط خود کودک میسر است؟

۸.آیا تربیت نیازمند واسطه‌های خاصی است؟ این واسطه‌ها کدامند؟

۹.ارتباط دادن مباحث دینی با متن زندگی کودک و نوجوان چه ضرورتی دارد؟

۱۰.عوامل درونی در تربیت دینی کدام است و توجه به آن‌ها چه تأثیری دارد؟

۱۱.مبناهای تربیت دینی چیست؟

۱۲.اهمیت خانواده در تربیت کودکان و به ویژه تربیت دینی آنان چیست؟

۱۳.منظور از حفظ اصالت فرزند در تربیت دینی چیست؟

۱٤.آیا ایجاد فضای مناسب در تربیت مؤثر است و عوامل فضاساز کدام هستند؟



منظور از اصول، پایه‌ها و قواعدی هستند که بنیان «تربیت دینی» بر آن‌ها قرار دارد. همه به خوبی آگاه‌اند که تمام مراحل و زمینه‌های تربیت دینی در مدرسه فراهم نیست. به دیگر سخن، «ریشه»ی بخش مهمی از «تربیت دینی» در خانه و خانواده است. در عین حال ضرورت دارد مربیان با اصول تربیت دینی آشنا باشند، چرا که بخشی از رسالت مربیان و معلمان، آگاه‌سازی والدین در زمینه‌ی مسائل تربیتی است. این آشنایی به والدین دانش‌آموزان کمک می کند که در صورت تمایل، برخلاف این اصول شناخته شده حرکت نکنند

این اصول غالباً زمینه‌ساز یا مشوق و محرک در امر تربیت دینی هستند. والدین و مربیان باید با رعایت این مسائل، پایه‌های دین‌داری را در وجود و «باطن» دانش‌آموزان محکم کنند. در این صورت، بعدها فرزندان احساس اجبار، الزام و وازدگی در دین نخواهند داشت و با رغبت، همه‌ی مسائل دینی را می‌پذیرند. برخی از اصول کلی در تربیت دینی را می‌توان بدین شرح برشمرد:

۱. توجه به طبیعت کودک

توجه به طبیعت کودک و نوجوان، در نظر داشتن مراحل رشد و آشنایی با اصول و قوانین روان‌شناسی کودک و نوجوان، اولین اصل در طرح مسائل تربیتی است. بدین معنا آن‌چه به دانش‌آموز آموخته می‌شود، باید متناسب با سن و درخور فهم و استعداد او باشد. مسائل دینی باید به‌گونه‌ای آغاز شود که دانش‌آموز هرگز از آن خسته و منزجر نشود؛ یعنی نحوه‌ی ارائه‌ی مطلب، به‌ویژه از نظر بیان و کلام دشوار نباشد. تنها در این صورت است که مطالب دینی عمیقاً برای او قابل فهم است، زیرا دانش‌آموز نسبت به آن‌ها پیشینه‌ای فطری دارند. در یک کلام، «اگر می‌خواهید در رفتار و نگرش کسی نسبت به دین تغییرات زیادی به وجود آورید باید از راهی موافق طبعش وارد شوید.» [۱]



۲. تحریک عواطف مذهبی

انسان برای رشد خود به دو دسته مایه‌های درونی نیاز دارد: یکی «عقل» و دیگری «عواطف و احساسات»؛ که هر دو نیاز به پرورش یا تربیت صحیح دارند. در انسان معتدل «عقل» و «عاطفه» باید هم‌پای هم حرکت کنند و به موازات هم پیش روند.

عواطف، محرک انسان در زندگی هستند و به عنوان انگیزه باعث می‌شوند که انسان همواره رو به جلو حرکت کند. علاوه براین، آن‌چه موجب پیوند انسان با زندگی، دیگران و اجتماع می‌شود احساسات و عواطف است. در تربیت دینی پرورش عواطف نقش بسیار مهمی دارد.

باید توجه داشت که «عطف» توجهی است «باطنی»، نه چشمی، نه حسی و نه ظاهری، بلکه امری است که عمق وجود آن را طلب می‌کند و دل، آن را برای توجه به خود می‌طلبد

از پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ دستور رسیده که هرگاه خواستی کسی تو را دوست بدارد قلباً او را دوست بدار، این کلیدی است که می‌گوید: از این جا آغاز کنید، پشت

---

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۴۰.

این تعاطف همه چیز وجود دارد، ولی قبل از آن، نه، یعنی: تا افراد همدل نباشند، همواره امکان بیگانگی وجود دارد.

بخشی از انگیزه‌ها و نیروی عظیم درونی کودک مربوط است به تمایلات عاطفی در او. این بخش چنان اهمیتی دارد که باید گفت کودک اگر چه بدون شیر می‌میرد، اما بدون عاطفه قبل از آن که به ظاهر بمیرد مرده است! **کودکی که تأمین عاطفی نمی‌شود، امکان ندارد دین‌دار شده و اخلاق در او پابگیرد. در وجود چنین کودکی جز تصنع و شکلک چیز دیگری پا نمی‌گیرد. به این ترتیب عاطفه را باید زیرساز و پایگاه دیانت، اخلاق، ادب و نظایر این‌ها دانست.** پایگاه عاطفه نیز قلب انسان است. در قلب آدمی است که توجه به لطافت‌ها، زیبایی‌ها، معنویات و سرانجام توجه به خدا پدید می‌آید. ایمان، به یک معنا شاید چیزی جز درخشش نور حقیقت در قلب مؤمن نباشد. از این رو باورهای دینی را می‌توان یک فرایند درونی دانست که پایگاه آن قلب است.

قلب آدمی را هیچ چیز مانع و بازدارنده نیست. نه زمان دارد و نه مکان، واز آن‌جا که دوران طفولیت، دوران حضور قلب و رشد عواطف است بنابراین فرصت لازم برای تربیت دینی را فراهم می‌آورد.

باید توجه داشته باشیم که احساسات و عواطف، قبل از عقل در کودکان ظهور و بروز پیدا می‌کند، یعنی پرورش مایه‌های عاطفی باید خیلی زودتر از تربیت عقلی آن‌ها شروع شود. کودک هنگامی که هنوز مسائل عقلی را به خوبی درک نمی‌کند، مسائل عاطفی و احساسی را به‌راحتی می‌فهمد. خشونت و ملایمت، تندی و نوازش، بی‌اعتنایی و احترام، و... همه را به‌خوبی درک می‌کند. حتی یک کودک یک ساله به‌راحتی بی‌اعتنایی شما را درک می‌کند.

دوره‌ی کودکی و نیز نوجوانی، زمان شکل‌گیری بسیاری از عواطف انسانی و دینی است. منظور از این عواطف آن‌هایی هستند که به‌تدریج پیدا می‌شوند و شدت می‌یابند و اغلب پایدار می‌مانند، مانند محبت خانوادگی، امید، حسن اخلاق... و نظیر این‌ها.

والدین، مربیان و معلمان باید از میان عواطف مختلف، احساسات مذهبی کودکان و

نوجوانان را تحریک کنند و قلب آن‌ها را به طپش بیندازند، اشک شوق به چشمان آن‌ها بیاورند و از این راه، آن‌ها را متوجه حق و مایل به جمال و طالب کمال سازند. این کار را به روش‌های زیر می‌توان دنبال کرد: تلاوت قرآن با لحن خوش، گفتن اذان با صدای خوب، خواندن اشعار مذهبی (در توصیف و منقبت اولیای دین و مسائل عاطفی و فداکاری‌های بزرگان دین) مناجات با آوای دلپذیر و در صورت امکان برپا داشتن مراسم مذهبی و نمایش‌های دینی.

این‌ها همه حس مذهبی دانش‌آموزان را می‌پرورند و عواطف آن‌ها را در مسیر درست دینی و انسانی قرار می‌دهند.

۳. اصل مهرورزی و محبت در تربیت دینی

کودک با تمام صفات انسانی از جمله مهر و محبت زاده می‌شود. کودک در ذات خویش مهربان و مهرطلب است، پس باید به او مهربانی کرد و از این خصیصه در جهت تربیت دینی او کمال بهره را برد. با تأکید روی این نقطه‌ی حساس می‌توان سود فراوانی برد و نتیجه‌ی خوبی گرفت. چنان که مولوی می‌گوید: «از محبت خارها گل می‌شود.» یعنی تأثیر محبت بر خارها به اندازه‌ای است که آن‌ها را مانند گل می‌کند. سعدی هم می‌گوید:

درس معلم ار بود زمزمه‌ی محبتی   جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را

محبت عامل مهمی برای تربیت دینی است و همه کس را به سوی خود می‌کشاند، موجب تعادل و اعتدال و سبب ایجاد الفت و پیوند حتی در بین افراد ناآشنا می‌شود. پس هنر اصلی مربی در تربیت کودک، ابزار محبت به او و سود جستن از آن برای ساختن اوست.

بسیاری از کودکان به خاطر محبتی که از دیگران می‌بینند به آن‌ها دل می‌سپارند و سعی می‌کنند دست به هر کاری بزنند تا به‌گونه‌ای رضایت خاطر آنان را جلب کنند. ابراز محبت، نوازش و احترام به کودکان باعث می‌شود که آن‌ها به حرف طرف مقابل گوش دهند و حتی در احساسات لطیف آن‌ها غرق شوند و چنین لحظاتی، مناسب‌ترین زمان برای تربیت کودکان است.

این نکته هم قابل توجه است **که نباید در اعمال محبت افراط به عمل آید و کار را به لوس شدن کودک بکشاند، زیرا در آن صورت بعدها او شکیبایی خود را در زندگی از دست داده و فردی ناتوان خواهد شد.** در حدیث داریم که: «بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان زیاده‌روی و افراط می‌کنند.»

نکته‌ی دیگر در این باره آن است که محبت و حمایت از کودک نباید به صورت تطمیع و رشوه باشد، زیرا در آن صورت طفل نسبت به آن شرطی شده و از آن پس در چهارچوب شرایط خاصی حاضر به انجام یا خودداری از کاری می‌شود.

مسأله‌ی مهم دیگر مرزبندی میان دوست داشتن اصل وجود کودک و کارهای اوست. محبت نباید شرط داشته باشد، یعنی هرگز نباید به کودک گفت که اگر این کار را بکنی تو را دوست خواهم داشت، یا اگر فلان کار را بکنی دیگر تو را دوست ندارم! دوستی و محبت به کودک باید دائمی باشد، اما اگر کودک کار خلافی کرد، پدر و مادر یا مربی باید به او بگویند این کار بدی را که تو کرده‌ای دوست ندارم، یعنی ابراز تنفر از اصل وجود کودک نباشد، بلکه از کاری باشد که او انجام داده است. تنها در این صورت است که کودک عقده‌ای نخواهد شد و خواهد توانست میان اصل وجود خود و کارهای خوب و بدش تفکیک قائل شود.

یکی از هشدارهای مهم در زمینه‌ی محبت این است که باید به موقع و به‌جا باشد. هرگز نباید به خاطر کار مثبت امروز، تحسین کودک را به فردا موکول کرد. هنگامی هم که جای محبت نیست نباید محبت کرد، زیرا این امر نوعی بدآموزی دارد و دارای آثار منفی است.

علاوه بر محبتی که مربی به دانش‌آموز می‌کند، باید محبت خداوند به مخلوق را نیز به کودک گوشزد کند تا او بفهمد که خداوند وی را حتی بیش از والدین یا مربیانش دوست دارد. این امر موجب پاگیری ریشه‌های دین در وجود دانش‌آموز می‌شود.

٤. نقش تشویق در تربیت دینی

از دیگر نیازهای عاطفی کودک نیاز به تشویق و تحسین است که می‌توان از این نیاز

برای تربیت دینی کودک نیز استفاده کرد. تشویق و تحسین مایه‌ی تقویت روح است، به افراد نیرویی تازه می‌بخشد، روح شکست خورده را تقویت می کند، حقارت را به عزت تبدیل می‌سازد و سبب می‌شود که انسان راه تعالی را بپیماید.

تحسین و تشویق کودک موجب می‌شود که حس اعتماد در او تقویت شود، استعدادهای درونی او رشد کند و قوای او به فعلیت برسد و کمالات مخفی وی آشکار شود. این کار نوعی تلقین نیرو به حساب می‌آید و کودک از طریق آن ساخته و احیا می‌شود، به‌گونه‌ای که اگر شکست‌هایی هم در سر راهش باشد، از میان می‌رود، به‌خصوص اگر این امر حساب شده باشد.

درست است که تشویق و تمجید در تربیت نقش مهمی‌دارد، ولی مهم‌تر آن است که بدانیم چه زمانی و درباره‌ی چه نوع کارهایی تشویق را انجام دهیم. تعریف و تمجید از کودک باید زمانی انجام شودکه کار خوب و نیکی انجام دهد یا کاری را که به او محول شده است خوب و بادقت به انجام برساند.

بهتر است تشویق به صورت کلی نباشد تا کودک نتواند عمل مورد تشویق را درست تشخیص دهد. به عبارت دیگر نباید بگوییم چون تو کلاً خوب هستی پس تشویقت می‌کنیم. هم‌چنین تشویق نباید مربوط به مسائلی باشد که کودک در بود یا نبود آن نقشی ندارد. مثلاً زیبایی کودک، وضعیت جسمانی او یا مسائل دیگری که از اختیار او خارج است.

به هر حال این کار باید چنان هنرمندانه به عمل آید که کودک نتیجه‌ی مثبت را در مورد خوب و مثمرثمر بودن خویش بگیرد. این مسأله در مورد انتقاد از کودک نیز صادق است، چنان که اگر کاری از کودک سرزد که خوشایند نبود، نباید شخصیت کودک را به باد انتقاد گرفت و با تذکرات بی‌مورد شخصیت وی را خرد کرد، بلکه بهتر است فقط در باره‌ی واقعه‌ای که سبب نارضایتی ما شده است، بحث و از عمل انجام شده انتقاد کنیم و کوچک‌ترین توهینی به بچه نکنیم، در غیر این صورت کودک مرز کارهای خوب و بد را تشخیص نخواهد داد.



۵. تربیت از طریق عمل

تربیت امری است عملی نه علمی و دانشی، که براساس قواعد نظری پیش رود.
تربیت در عمل به فهم می‌رسد، یعنی باید در وجود انسان نقش ببندد، به‌گونه‌ای که انسان با ادب آشنا شود، سپس همه‌ی حرکات دست و پا و چشم شکل بگیرد، نه این‌که صرفاً ادای آدم‌های مؤدب را دربیاورد.

مهم‌ترین اصل در تربیت دینی، عمل است. معنای این جمله آن است که مربی باید زمینه‌ی عمل کردن را برای بچه‌ها فراهم کند. یک راه این است که ابتدا خودش عمل کند، به دانش‌آموزان نشان دهد و کم‌تر از زبانش استفاده کند. زبان، آخرین و ضعیف‌ترین وسیله است. مربی باید ابتدا به عنوان الگوی دانش‌آموزان خودش عمل کند، بعد هم آن‌ها را به اجرا کردن ترغیب کند. دانش‌آموز تا عمل نکند نمی‌فهمد، وقتی فهمید رغبت پیدا می‌کند، رغبت که پیدا کرد عمل را تکرار می‌کند. تکرار عمل، صفت می‌سازد. وقتی صفت در وجودش نقش بست، فرماندهی برای همیشه در جانش آغاز می‌شود، بعدها خود دانش‌آموز به فرمان و خواست خودش عمل می‌کند.

بعضی می‌گویند تا ما فواید نماز یا روزه را درک نکنیم به آن عمل نمی‌کنیم. باید گفت همه‌ی مسائل دینی جنبه‌ی نظری و دانشی ندارد که تا ابتدا آن‌ها را درک نکرده‌ایم، نپذیریم. آن بخش از مسائل دینی که جنبه‌ی عملی دارد فقط با عمل به مفهوم واقعی درک می‌شود و به معرفت می‌رسد. کسی که روزه گرفتن را تجربه نکند و لذت معنوی حاصل از آن را درنیابد، هرچند خوبی‌ها و فواید آن را برایش توصیف کنند هرگز درنخواهد یافت. مثال دیگر آن مسأله‌ی حج و عمره است. تا فردی وارد آن محیط و فضا نشود، هرچند ده‌ها فیلم ببیند و صدها سخنرانی گوش کند هرگز معنای آن را چنان که با حضور در آن فضاها درک می‌کند نخواهد فهمید.

مسائل اخلاقی و انسانی نیز کلاً این‌گونه‌اند. انسان تا تمرین گذشت نداشته باشد، هرگز مفهوم گذشت را نمی‌فهمد. تا تجربه‌ی نیکی کردن به دیگران را نداشته باشد، احساس شادی حاصل از آن را درنمی‌یابد. تا خودش صداقت نداشته باشد مفهوم صداقت را درک

نمی‌کند.

ایمان زیربنای هرگونه دین‌داری است. در تعریف ایمان در احادیث آمده است: «الاعتقاد بالجنان، و الاقرار باللسان، و العمل بالارکان.» [1]

ایمان داشتن این است که: انسان با دل و قلب خویش به مطلبی باور داشته باشد، سپس همان اعتقاد را به زبان آورد، آن‌گاه اعتقاد خویش را به اجرا درآورد.

در حدیث دیگری آمده است: «الایمان عمل کله» [2] یعنی: تمام ایمان عمل است.

به این جهت باید دانش‌آموزان را ترغیب کنیم تا جایی که می‌توانند با میل و بدون هرگونه فشار به دستورات عمل کنند. برای مثال آن‌ها را تشویق کنیم تا «آداب» مهم مذهبی و فرایض عبادی را انجام دهند. یعنی نماز، روزه، دعا، راز و نیاز با خدا، و سپاس‌گزاری از نعمت‌ها را به طور عملی تمرین کنند و با حضور قلب، مشکلات خود را به خدا عرضه دارند، از او یاری بطلبند و برای توفیق خود در امور و انجام کارهای نیک هدایت جویند و همین که به خواسته‌ی خود رسیدند، سپاس‌گزاری کنند.

توجه کودک و نوجوان به عبادت امری طبیعی است، ولی باید او را در این زمینه تربیت کرد و عملاً در وی آمادگی ایجاد کرد، زیرا «عمل» موجب کمال ایمان است و سبب پای‌گیری ایمان و سپس تقویت آن خواهد بود.

البته این نکته اهمیت دارد که این کار (ترغیب به پرستش خدا) باید از خانه شروع شود و پدر و مادر (که دوسوم وقت شبانه‌روز فرزند را در اختیار دارند) لازم است کودک را به صحبت با خدا، استمداد از خدا، سپردن خود به خدا، امید و توکل بر رحمت خدا، انس و عادت دهند. مربی نیز باید پیوسته حضور خدا را به صورت غیرمستقیم و در قالب داستان و حکایت یادآور شود یا درس را با دعای مختصری، که شاگردان به‌طور جمعی می‌خوانند، آغاز کند.

مربی در زمان‌های مناسب باید دانش‌آموزان را به مواظبت از رفتار خود، اندیشیدن



---

۱. *امالی* شیخ مفید.

۲. *الکافی*، جلد ۲، ص ۳۴.

در وجود خویش، ارزش نعمت هستی و شکرگزاری خدا توجه بدهد. همه‌ی این کارها ضمن خواندن سرود و دعاهای دسته‌جمعی قابل اجراست.

٦. استفاده از واسطه‌ها و وسایل مناسب

اساساً هیچ تعلیم و تربیتی بدون واسطه یا وسیله‌ی مناسب تأثیر خوب و ماندگار ندارد. تربیت دینی نیز از این قاعده مستثنا نیست. بدین منظور باید از انواع واسطه‌های مهم هنری، ادبی، بازی‌ها، قصه‌گویی، نمایش فیلم و... برای رسیدن به اهداف تربیتی استفاده کرد.

واسطه‌ها و وسایل دیداری و شنیداری برای انتقال بهتر پیام به مخاطبان که همان دانش‌آموزان هستند به کار می‌روند، یعنی به درک بهتر مطالب یا ایجاد یک تربیت کمک می‌کنند.

علاقه‌مندی ذاتی کودکان و نوجوانان به واسطه‌هایی مانند بازی، فعالیت‌های هنری، شعرخوانی، شنیدن قصه، اردو، گردش‌های علمی و... می‌تواند بهانه‌ی خوبی برای آغاز کار تربیتی با دانش‌آموزان باشد.

استفاده از این واسطه‌ها و وسایل مزایای زیادی دارد. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

بهره‌گیری از واسطه‌های مناسب مانند شعر، قصه، فیلم، نقاشی، عبادت‌های دسته‌جمعی و... باعث خواهد شد که مسائل دینی برای دانش‌آموزان باروح و بامعنا شود. این واسطه‌ها به‌ویژه در مقطع ابتدایی بسیار مؤثرتر و دل‌پذیرتر از سایر روش‌های آموزشی است و باید اهمیت ویژه‌ای برای آن‌ها قائل شد.

استفاده از وسایل سمعی و بصری مانند عکس، نقاشی، اسلاید و... کار تربیتی را جذاب و دلچسب می‌کند و از خشک و رسمی بودن فضای مدرسه می‌کاهد.

بهره‌گیری از این وسایل ایجاد رابطه‌ی مؤثر میان دانش‌آموزان و معلم را سهولت می‌بخشد.

این واسطه‌ها اگر به خوبی استفاده شوند مقدمه‌ی دل‌انگیزی برای ورود به مطالب و مباحث دینی –که ممکن است ابتدا دشوار به نظر آیند– به‌شمار می‌روند.

۷. ارتباط دادن درس دین با زندگی

درس‌های دینی مدرسه را باید با زندگی روزمره‌ی دانش‌آموزان مربوط کنیم تا بدان دلبستگی پیدا کنند. بنابراین مربی و معلم باید از وقایع و حوادثی که در مدرسه، کوچه، خیابان، شهر یا خانه‌ها اتفاق می‌افتد، یا حتی خبری که در روزنامه‌ها خوانده یا داستانی که شنیده، یا موضوعی که در اماکن مقدس روی داده استفاده کند، و آن‌ها را به نحوی جالب با درس روز ارتباط دهد تا کودکان و نوجوانان با علاقه به مطالب توجه کنند و آن‌ها را به دل و جان سپارند. بهتر است مربی یا معلم در این رویدادها، رگه‌های مذهبی و اخلاقی را برجستگی خاصی دهد تا دانش‌آموزان اثر دین و ادب مذهبی را در زندگی بفهمند، نشانه‌های آن را دریابند و از مجموع آن نشانه‌ها نقشی از دین را در ذهن خود ترسیم کنند و بدان عشق ورزند و تقدیسش کنند. برای مثال به مناسبت تولد حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ که شهر چراغانی می‌شود، داستانی از آن حضرت را که معرف اخلاق، رفتار و اندیشه‌ی آن بزرگوار است، بیان کند و اشعاری در این باره با همنوایی شاگردان بخواند تا محبت امام را در دل‌ها بیفزاید یا به عنوان مثال هنگامی که یکی از شاگردان به مشهد رفته و برگشته است، از او بخواهد حرم امام رضا﴿علیه‌السلام﴾ را توصیف و شور و شوق مردم را برای زیارت بیان کند، یا از آن دانش‌آموز بخواهد تاریخچه‌ای از زندگی امام﴿علیه‌السلام﴾ را تهیه و برای شاگردان بیان کند یا بخواند. یا مثلاً معلم در روز عید فطر، حکمت «فطریه دادن» و «خدمت به فقرا» را برای بچه‌ها بگوید. یا وقتی که یکی از بزرگان دینی از دنیا می‌رود یا سالگرد درگذشت یک شخصیت مذهبی است، در باره‌ی زندگی او سخن بگوید، یعنی از ویژگی‌های برجسته، تجارب علمی، کوشش‌هایش در راه خدمت به مردم و... حرف بزند.

۸. توجه به عوامل درونی در پرورش دینی

عوامل درونی انسانی، که در پرورش دینی فرزند مؤثرند عبارت‌اند از:

الف) سیر در آفاق و انفس

ب) تفکر و تدبر، تعقل و استدلال

ج) عبرت‌آموزی

د) نتایج دریافتی از تجارب زندگی.

منظور از سیر در آفاق و انفس، نحوه‌ی برداشتی است که انسان با حسن نظر و به قصد فهم و درک، از دنیای درون خویش و جهان خارج دارد. این درک و برداشت باید تا آن‌جا که دنیای اوست و می‌تواند تا آن حدود نگاه کند وسعت یابد. این سیر باید از طریق دیدن و با دقت ظاهری و ذهنی صورت بگیرد.

غرض از تفکر، اندیشیدن در باره‌ی همه‌ی چیزهایی است که کودک یا نوجوان با آن‌ها تماس دارد و می‌خواهد آن‌ها را بشناسد اما مقصود از تعقّل، مقایسه بین دو امری است که هم‌جهت‌اند، یعنی هردو مفیدند، یا هر دو صالح و خیرند و عقل، گونه‌ای از آن را که بدتر است معرفی می‌کند تا آدمی بر پایه‌ای بلندتر قدم بگذارد و زودتر و بهتر خود را به کمال برساند.

استدلال هم نوعی دلیل‌یابی برای وصول به مقصد یا تلاش برای کشف مجهول با استفاده از معلومات موجود است.

با توجه به مطالب فوق، **تربیت دینی، پایه‌ی کار را بر داشتنِ وجدان سالم، عقلِ در کار و بیدار، میلِ به «حق و خیر و کمال»، و سیادتِ اصول انسانی در آدمی قرار می‌دهد و در واقع تربیت وجدانی و نفسانی را مقدّم می‌شمارد،** سپس بر اساس آن وجدان، عقل، عاطفه و اندام را به کار و فعالیت مناسب وامی‌دارد و با استفاده از عمل صحیح و مداوم، اخلاق درست را موجب می‌شود.

پس نقش تربیت در ابتدا، معطوف کردن نگاه و رفتار آدمی به مدل‌های درستِ ادب و انسانیت و انضباط داشتن در پیروی از آنان است.

پس از این مرحله پیروی عملی و تبعیت نفسانی است که تفکر، تدبر، تعقل و بالاخره اخلاق و اعتقاد حاصل می‌شود. در این مرحله کارِ تربیت از جهت خارجی آن تمام می‌شود و جهت داخلی آن می‌ماند که مربوط به کوشش و پی‌گیری خود انسان است و غالباً

جنبه‌ی عمق دادن به همان مسائل اخلاقی و اعتقادات را دارد.

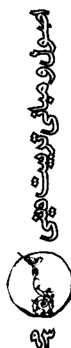
بنابراین آن‌چه در تربیت دینی بسیار اهمیت دارد، آن است که در همه‌ی آن عوامل درونی (سیر در آفاق و انفس، تفکر و تدبر و...) خود تربیت شونده (کودک و نوجوان) تلاش و حرکت کند، رشد یابد و در نهایت عمل کند. به عبارت دیگر این خود متربی است که با کمک مربی خودش را می‌سازد و اساسِ کارِ تربیت را پایه‌گذاری می‌کند و نیز خود اوست که تحول و کمال می‌یابد. در یک جمله می‌توان گفت که «تربیت دینی» در واقع بر پایه‌ی خودسازی بنیاد نهاده شده است.

۹. ایجاد جوشش درونی در کودک

«شما بیش‌ترین کاری که باید در امور تربیتی بکنید همین معناست که دید مربی و معلم عوض شود. جریان از داخل به خارج بشود نه از خارج به داخل. ببینید اگر بچه را مثل یک حوض فرض کنیم، معنایش این است که چند تا سطل از حوض علم معلم برداریم بریزیم توی حوض شاگرد. وقتی آن را مصرف کرد دوباره دو تا سطل دیگر و... این روش غلط است. ذهن و استعداد شاگرد مانند چاه است. توی چاه که آب نمی‌ریزند. باید آن را حفاری کنند تا خودش به آب برسد. بعد از آن آب استخراج می‌کنند.

تربیت یعنی پرش، جوشش، انفجار. انسان مثل کوهی است که آتشفشانی فعال شده است و از روی آن می‌فهمیم که در اعماق زمین آتشین است. چه کسی این آتش‌ها را بیرون می‌ریزد؟ انسان هم همین‌طور است، در اعماق وجودش نورِ ایمان است. جوششِ ایمان نیاز به یک کانال دارد تا بالا بزند. عشق کانالی است که از درون آن «آتش فطرت» می‌جوشد. این آتشفشان قابلیت‌های انسان را به ظهور می‌رساند. **هر انسانی می‌تواند یک آتشفشان باشد، به شرطی که بتواند به اعماق وجود خودش کانال بزند.** انسان در حینی که «مضطر» می‌شود «فعال» می‌شود. چه‌طور یک آتشفشان در شرایط خاص فعال می‌شود، انسان هم در حین اضطرار آتشفشان می‌شود.

«أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا



تَذَكَّرُونَ»[1]

پس اگر می‌خواهید روی تربیت کودک کار کنید، لازم نیست ایمان را به او بگویید. او را تشویق کنید که کار کند و به دیگران خدمت نماید. اگر کسی ایمان داشته باشد به سایر انسان‌ها خدمت می‌کند. شما سعی کنید از بچه‌ها خدمت بکشید. بعد ببینید چه چیزی از وجودشان تراوش می‌کند؟ بعد همان را جزء طلب او قرار بدهید.

شما به عنوان مربی بچه را راهنمایی کنید، اما اجبارش نکنید. کاری کنید که او احتیاج دیگران را ببیند، بعد به پدر یا معلم یا دیگران بگوید من می‌خواهم یک کاری بکنم، یک چیزی تولید بکنم و به آن‌ها بدهم. مثلاً بچه برود در بیمارستان‌ها، انسان‌های محتاج را ببیند، بچه‌های ایزوله را ببیند، بعد خودش پیشنهاد کند که مثلاً ما بیاییم میوه تهیه کنیم و برای این بچه‌ها که عقب مانده هستند ببریم...

در انسان هر دو کانون آتشفشان وجود دارد، هم آتشفشان شرارت و هم آتشفشان شهادت. کربلا چگونه آتشفشانی است؟ هر دو آتشفشان فعال است؛ شرارت و شهادت، پاکی و طهارت. نتیجه این می‌شود که شما می‌بینید.»[2]



۱۰. طرح استدلالی و منظم مسائل دینی

پس از آن‌که فرزند به مرحله‌ی نوجوانی رسید و قدرت عقلانی او رشد کرد، باید او را با مبانی دینی یعنی خداشناسی تفصیلی، نبوت استدلالی، معاد عقلی و امثال این‌ها آشنا کرد. نوجوان در شرایطی است که می‌خواهد فلسفه و غایتی برای زندگی بجوید و مسیر زندگی خویش را تعیین کند. از این روست که می‌پرسد: «زندگی چیست؟» «من برای چه زنده‌ام؟» «چرا تلاش می‌کنم؟» و...

مربیان پرورشی و معلمان دینی باید از این فرصت استفاده و سعی کنند «مطالب دینی» را به صورتی منظم و با ترتیبی منطقی به نوجوانان عرضه کنند، تا آن‌ها بتوانند مطالب را

---

۱. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲

۲. سخنان آیت‌الله حائری شیرازی، در گفت‌وگو با آقای سیدمحمدباقر پیشنمازی، معاونت محترم پرورشی.

به‌گونه‌ای بنیادی در جان و زندگی خویش پیاده سازند.

البته در دوره‌ی بلوغ، مسائل اساسی زندگی مطرح و بر سایر دانستنی‌ها مقدم شمرده می‌شوند، تا جوان کار خود را بر آن فضا قرار دهد، فعالیت خود را شروع کند و نیز تطبیق دین با زندگی و اثر آن را در سازندگی و نظام‌بخشی به‌خوبی احساس کند.

به هر حال، باید بدانیم که در این سن و سال، چه مباحثی از اسلام را عرضه کنیم؟ و چه نظرات و دستوراتی را از دین مطرح کنیم که جوان عملاً آن‌ها را در زندگی خود ملاحظه کند و مصداق‌های آن‌ها را بشناسد.

وقتی به جوان می‌گویید «مسلمان باش» باید بداند یک جوان مسلمان با یک جوان غیر مسلمان یا یک دانشجوی مسلمان با یک دانشجوی غیرمسلمان چه تفاوتی دارد؟ و این تفاوت در فکر، حالات، صفات، رفتار و کار آن دو و در اثری که برخود و بر غیر دارند، در زندگی چیست؟ و نیز باید بداند اسلام از جنبه‌ی مسائل نظری و فکری چه برجستگی‌هایی دارد که دیگر ادیان ندارند؟

در تعالیم مذهبی آمده است که به فرزندانتان در هفت سال اول زندگی، خواندن و نوشتن را یاد بدهید، و در هفت سال دوم، فهم تکالیف (یعنی حلال و حرام) را به آن‌ها بیاموزید. مربی باید این موارد را در مدرسه به دانش‌آموزان بیاموزد. روش‌های این کار بسیار زیاد است. مثلاً ضمن بیان قصه‌های خوب، شرح سرگذشت‌های تاریخی و احوال گذشتگان، بحث و گفتگوی آزاد، خواندن قرآن با آهنگ خوش، خواندن اشعار دینی با نوای دل‌پسند، مناجات با نغمات روح‌بخش، همه از عواملی هستند که احساسات دینی را ایجاد یا تقویت می‌کنند. در درس تاریخ، در اشعار ادبی و عرفانی و نیز در غالب آثار فارسی و متون ادبی حتی در علوم طبیعی، ریاضی، زیباشناسی و... زمینه‌ها و نمونه‌های زیادی برای فهم مسائل عالم و پرورش احساسات مذهبی وجود دارد.

۱۱. پرورش حس مسئولیت در کنار آموزش

«اساسی‌ترین کار در تربیت، حرکتی است که از درون شروع شود. معلم باید

احساس خلأ و نیازی در بچه ایجاد کند تا از این طریق از او نوآوری تراوش کند. چگونه بچه وقتی می‌خواهد پستان مادر را بمکد لب‌هایش را محکم روی نوک سینه‌ی مادر می‌گذارد که هوا خارج نشود و بعد دهانش را باز می‌کند و با این کار شیر را می‌مکد؟ این مکیدن و بیرون کشیدن مطلب، باید با یک اختلاف فشاری بین داخل و خارج ایجاد بشود. آموزش هم به همین گونه است. طلب علم باید از درون شاگرد ایجاد شود و بعد برای کسب آن تلاش کند.

«نکته‌ی دیگری که در همین رابطه مطرح است آن است که آموزش به منزله ی «دلو» یا سطلی است که با آن به درون ذهن دانش‌آموز آب می‌ریزید. هرچه ظرفیت دانش‌آموز بیش‌تر باشد، آب بیش‌تری می‌گیرد. پرورش به منزله‌ی بند آن «دلو» یا سطل است که هر چه آب‌گیری آن بیش‌تر باشد، باید قدرت کشش بند آن هم بیش‌تر شود. آبی که توی این سطل است یعنی قدرت، یعنی عزت، یعنی ثروت، یعنی علم و دانش.

«مسئولیت حفظ آب درون این «دلو» با بند آن است. پرورش یعنی احیای احساس مسئولیت. یعنی تابیدن این طناب، یعنی آب را از چاه بیرون بکشند و درون منبع بریزند، یعنی نیرو و قدرت خویش را صرف خدمت به انسان‌ها کردن. وقتی همه‌ی آموزگاران در بخش آموزش ظرفیت «دلو» طفل را وسعت می‌دهند و بر دانش او می‌افزایند، امور پرورشی باید بر احساس مسئولیت کودکان بیفزاید. تربیت یعنی احیای احساس مسئولیت. یعنی خود انسان این‌گونه است که اگر پرورش پیدا بکند و سالم‌تر با او برخورد بشود، خودش احساس مسئولیت می‌کند. خدا در خلقت انسان جهلی قرار داده است تا تشنه‌ی قبول مسئولیت شود و مرتب بگوید به من بدهید.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»[۱]

«انسان جهلی دارد که برای دریافت امانت مسئولیت حریص است. خداوند در توصیف

---

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

انسان می‌فرماید: «انه کان ظلوماً جهولاً».

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»[1]

«ما انسان را از نطفه‌ی مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!

«پس انسان به دلیل جهلش همیشه حریص است؛ رئیس بشوم، استاندار بشوم، وکیل مجلس بشوم. او زحمت می‌کشد برای خودش بار درست کند. یک جنبه‌ی دیگر احساس مسئولیت آن است.

«کار امور پرورشی افزایش احساس مسئولیت است. هر انسانی مقداری احساس مسئولیت دارد و وقتی این احساس را به کار می‌گیرد، این احساس افزایش می‌یابد. درست مثل ورزش کردن، که با تمرین و تلاش نیروی انسان افزایش می‌یابد.

«پس فلسفه‌ی تربیت یعنی احیای احساس مسئولیت. روش این تربیت به کارگیری حس مسئولیت است، یعنی بچه در بزرگی می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر بکند. او در کودکی باید این کار را تمرین کند تا در بزرگی هم بتواند آن را انجام دهد. خودش به خودش امر به معروف بکند، خودش خودش را نهی از منکر بکند. خودش، خودش را ملامت بکند.»[2]

مبانی تربیت دینی

در بحث تربیت دینی، «مبناها» پایه و اساس کار تربیتی‌اند. این مبناها گذرگاه‌های حساس تربیت دینی را به ما نشان می‌دهند.

مبنای اول: فرهنگ

فرهنگ، یعنی فهم عمومی مردم از آن‌چه شایسته‌ی زندگی ماست. براساس همان فهم، انتخاب‌ها، اجراها، نوع زندگی، نوع کارها و شغل‌ها، طرح لباس، طرح خانه، نوع

۱. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲.

۱. سخنان آیت‌الله حائری شیرازی، در گفت‌وگو با آقای سیدمحمدباقر پیشنمازی.

پذیرایی‌ها و دیدارهای ما، حتی نوع تشکیل خانواده و تربیت فرزند صورت می‌گیرد.

ما با فرهنگ خودمان زندگی می‌کنیم. فرهنگ ما فرهنگ ایرانی و اسلامی است. این **فرهنگ مثل خود ما «جسم» و «روح» دارد. «تن» فرهنگ ما ملی و ایرانی، و «روح» آن مذهبی و اسلامی است.** معنایش این است که آن‌چه ظاهری است از این آب و خاک و زندگی در این سرزمین گرفته‌ایم، از قبیل شغل‌ها، کارها، مراودات، معاملات، نمای زندگی، فعالیت‌های حیاتی، نوع غذا، نوع پوشش، فرم خانه، شکل رفت و آمد و امثال این‌ها.

اقتضای فرهنگ ملی و ایرانی، وضع زندگی ما را تناسب می‌دهد. اما این زندگی همراه با حالات، پسندها، عاطفه‌ها، بینش‌ها، داوری‌ها و ترجیح‌هایی است که دیانت ما آن‌ها را تعیین می‌کند. مثلاً اگر می‌گوییم باید خانه داشته باشیم شکل آن را «فرهنگ ایرانی» ما تعیین می‌کند. اما روح خانه، فضای خانه، حال خانه، و این‌که جای خلوت روشن باشد یا اشراف بر خانه‌ی دیگران نداشته باشد، یا دور از نظرگاه دیگران باشد، همه را دیانت ما بیان می‌کند.

مثال دیگر این‌که تعیین نوع یا وقت غذا و چگونگی وسایل سفره با فرهنگ ملی است، اما آداب غذا خوردن، آداب سفره، حالات مناسب غذا خوردن در خانه، همه با مذهب است. در تربیت دینی، دوازده مورد آداب سفره داریم.

در واقع فرهنگ ما، پایی به زمین و سری افراشته به آسمان دارد. هم به دنیای ما خوب توجه دارد و هم آخرت ما را مد نظر قرار می‌دهد.

بچه‌ای که می‌خواهد با این فرهنگ بزرگ شود، باید آداب کودکی را بیش‌تر از همه از مذهب بگیرد. چون در این زمان است که باطن او باید قوی شود. در حالی که از اوایل نوجوانی و یا از اواسط آن، نه تنها باید با جنبه‌های ظاهری فرهنگ خود آشنا شود، بلکه باید لطف فرهنگی هر عمل و اجرای خود را بفهمد و هر نمایش فرهنگی در فهم و جان او بنشیند.

اگر ما تا اواسط نوجوانی فرزند را چنان بارآوریم که فهم فرهنگی او از ارزش‌های دینی و ملی حاصل شود و لطف‌های اجراهای خود را بداند و بشناسد، به یقین تا پایان عمر

این اساس وجودی را از دست نخواهد داد و در برخورد با هر فرهنگ دیگر، ممکن است انعطافی پیدا کند، اما باز به جای خود برمی‌گردد. مثلاً سرشاخه‌های درخت وجود او اثر «فرهنگ بیگانه» را به خود می‌گیرد، اما اصل و فرع او، هم‌چنان مستقل، ایرانی و مکتبی خواهدماند.

این مایه‌ی فرهنگی در حقیقت در درون او نگهبان دریچه‌های وجود اوست تا آن‌چه را از بیرون بر او وارد می‌شود، بپذیرد یا نپذیرد، تعرض کند یا موضع بگیرد... به هر حال حضور این فرهنگ ملی و دینی، او را از بی‌بندوباری، باری به هر جهت بودن، بی‌خود بودن و بی‌معنا بودن، آسوده می‌کند و به وی استقلال و شخصیت می‌بخشد.

بعد از حضور این فرهنگ است که می‌توان از ادب و تربیت سخن گفت یا در زمینه‌های علم، فن و هنر، مطلبی بیان داشت. تنها در آن صورت است که هرکدام از آن‌ها متناسب با زندگی ما خواهند بود. به عبارت دیگر در آن حال است که دانش ما، دانش زندگی ماست، هنر ما هنر زندگی است، و همه‌ی آن شنیده‌ها، آموخته‌ها و یادگرفتن‌ها به حُسن زندگی کمک خواهند کرد، و هرگز «بار» و «اضافی» نخواهند بود.

آدم با فرهنگ هر جا برود زمینه‌های وجود، دلبستگی‌ها، تعهدات، خواست‌ها و امیدهایش برقرار است. آدم با فرهنگ در طول عمرش مسیر زندگی درستی دارد. می‌داند چه کسی است، می‌فهمد چه لیاقتی دارد، استعدادهای خود را می‌شناسد و حتی اگر به کاری مجبور شود باز راه خود را می‌رود. چنین انسانی همواره دلش متوجه خانه‌ی خویش است و هرگز بیرون از آن نیست.

آدم با فرهنگ، باورهایی دارد که با آن‌ها زندگی می‌کند. این باورها او را متحجر و متعصب نمی‌کند. او به حقیقت قبول‌ها و باورهای خود ایمان دارد و بانهایت لطافت و ادب، به آن‌چه منافی مقبول‌های فرهنگی‌اش باشد عمل نمی‌کند. او معتقد است اگر لباسی مناسب فرهنگش نباشد، باید آن را عوض کند. چه رسد به غذا، فضا و محیط زندگی.

آدم با فرهنگ همیشه با پسندهای فرهنگی خود، خوش است و از خلاف آن‌ها ناخوش! او مقبول‌های فرهنگی خود را دوست دارد و نسبت به ضد آن‌ها نفرت و بغض دارد، برای این که معتدل بماند.

آدم با فرهنگ کسی است که می‌توان به او اعتماد کرد. حالات ده سال بعد او را می‌توان پیش‌گویی کرد حرفی را که از او نقل می کنند می‌توان بررسی کرد و گفت که این کلام از او هست یا نه. و اگر عملی را به او نسبت دادند، می‌توان گفت که از او می‌تواند سربزند یا خیر.

آدم با فرهنگ، آدمی با قاعده، معقول و منطقی است. چنین آدمی اگر بخواهد فرهنگی بماند، باید خودکفا باشد، با قناعت به جنگ وابستگی برود و با کفاف زندگی کم‌ترین انتظار را از «داشتن‌ها» داشته باشد تا بتواند سرپای خود بماند. اگر او را به درماندگی بخوانند، حاضر است بمیرد ولی به خلافِ مکتب و فرهنگ خویش تن در ندهد. او همان کلامی را می‌گوید که پیشوای دین ما امام حسین﴿علیه‌السلام﴾ می‌فرمود: به مرگ خوش‌آمد می‌گویم، اما زندگی خوش و راحت را در خدمت به ظلم نمی‌پذیرم.

همه‌ی این‌ها لازمه‌ی حفظ و بقای «فرهنگ» ماست. ما باید اهمیت وجودی خود را بفهمیم و بکوشیم فرزندان تحت تربیت خویش را با فرهنگی «مستقل» و «ریشه‌دار» بارآوریم تا آن‌ها برای خدا زندگی کنند و برای خدا بمیرند.

«قُلْ إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»[1]

بگو: «در حقیقت، نماز و [سایر] عباداتم، زندگی و مرگ من، برای پروردگار جهانیان است.»

مبنای دوم: خانه و خانواده

مبنای دوم در تربیت دینی، اهل خانواده بودن و خانگی زندگی کردن است. فرهنگ درون خانواده یک فرهنگ انسانی جامع است. در این فرهنگ همه نسبت به یک‌دیگر «خودی» هستند، یعنی همه بی‌هیچ منّت، بی‌هیچ حسادت و بی‌هیچ بدخواهی و خصومتی

---

۱. سوره‌ی انعام، آیه ی ۱.

در کنار یک‌دیگر زندگی می‌کنند. همه بدون تظاهر با هم مهربان هستند و با هم ارتباط قلبی و باطنی دارند. این فرهنگ در خانواده اصل است. ریشه و بدنه‌ی وجود فرزند، باید با این فرهنگ بزرگ شود.

در دوران کودکی، کودک باید مثل درختانی که برگ و بار خود را تماماً در درون خانه قرار می‌دهند، باشد. در دوران نوجوانی اگر شاخه‌ها به بیرون از خانه می‌روند، باز باید ریشه در خانه باشند ولی از نوجوانی به بعد اگر از محله هم می‌گذرد، همانند درخت تاک، ریشه واصله‌ی او باید در خانه باشد.

در فرهنگ ما، محله مایه از خانه دارد. اهل محله باید مثل برادر و خواهر انسان با هم مراوده داشته باشند. عمده‌ی اعضای جامعه هم (چه محل کار باشد، چه مدرسه، و چه حکومت) باید آن مبنای خانوادگی را اصل قرار دهند، یعنی نسبت به یک‌دیگر پدر و مادر باشند یا خواهر و برادر.

اگر بخواهیم روی به تربیت دینی داشته باشیم باید این‌گونه باشیم. زیرا پیامبر ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ و علی ﴿علیه‌السلام﴾ پدران امت محسوب می‌شدند و وجود مقدس خدیجه و زهرا ﴿علیهما‌السلام﴾ مادران امت بودند، در حالی که در بالاترین مقام اجتماعی قرار داشتند. فرهنگ دینی ما فقط فرهنگ خانه و خانواده را اصل قرار می‌دهد.

در خانه هیچ‌کس هم‌سن و سال و هم‌قد و هم‌وزن دیگری نیست، همه با هم تفاوت دارند، اما در روحیه و حالات، در عقیده‌ها و در ادب، همه یکی هستند. مادر بچه را در آغوش می‌گیرد و روی سینه می‌گذارد تا سربچه برابر سر خود او باشد و بچه احساس کوچکی و حقارت نکند. پدر او را بر روی شانه‌ی خود قرار می‌دهد، یعنی تفاوت‌های ظاهری را با شیوه‌های مختلفی کنار می‌زنند تا همه در یک وحدت که همان «اهلیت خانه» است قرار بگیرند.

در خانواده، روح خانوادگی وجود دارد، این روح خانوادگی باعث می‌شود آدمی با خود کاملاً به‌حالت انصاف درآید و کمال بهره را از خود ببرد.

مثلاً اگر دین می‌گوید، در قبال پدر و مادر مطیع باش یا در قبال پیامبر و امام همه‌ی

اختیارهای خود را کنار بزن، بدین جهت است که می‌خواهد به انسان حالت خلوص و تسلیم و ادب بدهد والاّ مکتب، مکتب عقل و حکمت است. **دین با این دستور می‌خواهد یک سنت مسلم را که لازمه‌ی زندگی خوب است به انسان بیاموزد، و آن این است که: بزرگ‌تر را بشناسیم و محترم بداریم و بکوشیم از بزرگ‌تر، درس بزرگ‌تر شدن را فرا بگیریم، تا خود نیز بتوانیم بزرگ شویم.**

بزرگش نخوانند اهل خرد — که نام بزرگان به زشتی برد

اگر بخواهیم برای این اصل «بزرگ‌ترشناسی» شرطی قائل شویم، مکتب ترجیح می‌دهد که بزرگ‌تری سنی و سالخوردگی را بپذیرد و این سنت را مردود نداند.

آدم بزرگ‌ترشناس و بزرگ‌تردار همیشه می‌روید، متوقع و مغرور نمی‌شود، «خودمحور» نیست و تا خدا بالا می‌آید. معتقد است که «وَفَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ»[1]

هر کس هرچند علم داشته باشد، باز خدا از او عالم‌تر است. این یعنی ممنوعیت غرور!

مسأله‌ی دیگر «کوچک‌ترشناسی» در خانواده است. کوچک‌ترشناسی یعنی علاوه بر پرستاری و حفاظت از افراد کوچک‌تر، مددکار آن‌ها برای فهم رشد باشیم. در چنین فرهنگی، خانه، هم آدم را فهمیده می‌کند و هم او را معلم فهمیدگی برای دیگران می‌سازد. هم متعلم دارد و هم معلم‌پرور است. کسی که خانگی بار آید، هیچ موقع «خودمحور» نمی‌شود.

به دلایل زیر کودک و نوجوان اعمال و رفتار دینی را ابتدا باید از پدر و مادر یاد بگیرند:

اول این که پدر و مادر عاقل‌تر و عالم‌ترند.

دوم این که پدر و مادر مصلحت زندگی فرزند را می‌خواهند، خیرخواهش هستند، و چیزی را عمل می‌کنند که خوب است.

سوم این که کسی دل‌سوزتر از پدر و مادر برای فرزند نیست.

این‌ها اصول تربیت دینی ماست، که اگر در یک خانواده نباشد، آن خانواده از هم پاشیده می‌شود، هرگز سامان نمی‌گیرد و دین‌دار نمی‌شود.

---

۱. سوره‌ی یوسف، آیه ۷۶.

اولین مایه‌ی قبول و باوری را که باید در خانواده و در فرزند ایجاد کنیم، این است که فرزند بفهمد «پدر و مادر از او داناتر و عاقل‌ترند و آن‌چه را که به او یاد می‌دهند هم معقول است و هم خیر، پس او باید به گفته‌های آنان عمل کند.»

اگر بخواهیم اقدام به تربیت دینی کودک و نوجوان کنیم، باید عملاً به این نکته توجه کنیم و اگر خدای نخواسته خانواده‌اش مطلوب نبود، باید راه دیگری که باز هم نقش خانوادگی در آن وجود داشته باشد بیابیم و به جای خانواده برای فرزند مورد قبولش قرار دهیم.

باید این اعتقاد را در فرزند ایجاد کنیم که پدر و مادر و بزرگ‌ترهای فهمیده‌ی او خوب، سالم و عاقل هستند.

اگر قدری تحقیق کنیم می‌بینیم که بسیاری تلاش کرده‌اند پدر و مادرها را بد جلوه دهند، خانواده‌ها را ضایع کنند، و ریشه‌ی آن‌ها را از بین ببرند. برخی رسانه‌ها این گونه تبلیغ می‌کنند که پدران و مادران مربوط به زمان گذشته هستند، ولی کودکان و نوجوانان متعلق به زمان جدیدند! به همین خاطر بعضی از مردم به این تصور رسیده‌اند که انسانیت هم مثل ظاهر دنیا تغییر می‌کند و عوض می‌شود.

اگر این باور درست است پس چرا ما می‌گوییم که ما بر آیین حضرت محمد ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ هستیم. ایشان که قرن‌ها قبل می‌زیسته! پس باید بدانیم آن‌چه متغیر است دین، ادب، حقوق و اخلاق نیست، بلکه شکل دنیا، زندگی و صنایع است.

یکی از سیاست‌ها و روش‌هایی که دنیای غرب برای از هم پاشیدن دنیای جهان سوم اتخاذ می‌کرد، سیاست «خانواده‌زدایی» و از میان بردن «روح خانوادگی» بود، به این معنا که «اصالت خانوادگی» را در جامعه از میان می‌بردند تا بدین وسیله بتوانند حاکمیت خود را اعمال کنند.

مبنای سوم: حفظ اصالت فرزند

در طرح تربیت دینی «اصالت فرزند» را باید بسیار مهم بدانیم. بدون این اصالت، تربیت امکان‌پذیر نیست. اصالت فرزند حقیقتی است مسلم که موضوع تربیت بر آن قرار

می‌گیرد. لذا اگر بچه‌ای اصالت نداشته باشد، تربیت نمی‌شود. درست مثل یک درخت که شما ریشه‌ی آن را پرورش می‌دهید. اگر درخت ریشه نداشته باشد، هرچه روی شاخه‌ها و برگ‌ها کار کنید بی‌ثمر است.

منظور از اصالت در کودک ریشه‌دار بودن اوست. اصالت کودک به پدر و مادرش برمی‌گردد. یعنی مایه‌هایی که از پدر و مادر به اصالت می‌گیرد مهم است. اگر رابطه‌ی کودک با پدر و مادرش خوب و ارتباط دوستانه بین پدر و مادرش برقرار باشد، او اصالت دارد. یعنی این‌ها ریشه‌شان به هم وصل است و هرچه این ریشه‌ها قوی‌تر باشند، اصالت آن خانواده بیش‌تر است.

مربیان مدارس باید اصالت‌های خوب هر کودک و نوجوان را بشناسند، آن‌گاه آن‌ها را توصیف کنند، سپس آن‌ها را در جان بچه‌ها پایدار سازند و عمیق بخشند، تا این ریشه‌داری در وجود آنان باقی بماند.

مربیان باید اصل‌های فرزند (پدر، مادر، خانواده‌ی مادر، خانواده‌ی پدر) را بسیار محترم بدانند و محاسن آن‌ها را برای او بزرگ و توصیف کنند تا کودک و نوجوان بدان‌ها تعلق پیدا کند مربی وظیفه دارد که همواره با عزت و احترام از والدین بچه‌ها یاد کند. حتی اگر پدر و مادر کودک یا نوجوان صالح هم نباشند، باز نباید در حضور فرزند از بدی آن‌ها سخن گفت.

برای تقویت اصالت‌ها، حتی اگر پدر و مادری لباس روستایی و ساده می‌پوشند، باید با عزت از لباس آن‌ها یاد کرد تا کودک به نوع زندگی خود علاقه‌مند شود و به همان لباس کار پدر و پیراهن دهاتی مادر عشق بورزد. باید فرزند را واداشت که لطف‌های وجودی و اصل‌های خانوادگی خود را برای دوستانش تعریف و نسبت به آن‌ها اظهار خشنودی کند، هم‌چنین خود را وادار سازد که در خانه لباس مادر را تا و ابزار کار پدر را تمیز کند و با آن‌ها مأنوس شود.

باید به بچه‌ها یاد داد که حتی اگر کار پدرشان از لحاظ اجتماعی چندان مناسب نیست، از آن به خوبی یاد کنند. همین طور باید به فرزندان دختر آموخت که خود را به رنگ مادر

درآورند، و کارهای مادری کنند تا با آن انس بگیرند.

حتی زیبایی‌های شهر و دیار بچه‌ها را باید به هنگام گشت و گذار به آنان شناساند و آن‌ها را برایشان توصیف کرد تا به آن‌ها ابراز علاقه کنند. کودکان باید مشاغل، آداب و رسوم محل خودشان را بزرگ بدارند. باید از آن‌ها خواست که الفت‌های خانوادگی را برای هم توصیف کنند تا جانشان با این علاقه‌ها به اصالت‌های خانوادگی، محلی، قومی و فرهنگی پای‌بند شوند و اتکای وجودی پیدا کنند. احساس اعتماد به نفس در آن‌ها به وجود آید و از وابستگی و سرگردانی رهایی یابند.

انسان در مکتب ما به درخت تمثیل شده است. با این درخت گونگی بسیاری از مسائل را می‌فهمیم. مثلاً می‌فهمیم که مادر و پدر، اصل وجود هستند. مادر نسبت به پدر اصالت بیش‌تری دارد. و بعد از پدر و مادر «خودی‌ها» هستند که برادر و خواهر جزو آن‌هایند. در مرتبه‌ی بعد خویشاوندانی مثل عمو و دایی و سپس خویشاوندانی مانند عموزاده و خاله‌زاده قرار می‌گیرند.

فرزند مکلّف است که فقط خوبی‌های پدر و مادر را ببیند و عیوب آن‌ها را نبیند و نشنود. تا اواسط نوجوانی هم نباید باور کند که پدر و مادر او عیبی هم دارند. اما پس از آن حق دارد که گاهی بشنود، آن هم به قصد این که به اصلاح آن‌ها کمک کند. علتش هم آن است که بدون اصلاح پدر و مادر، اصلاح فرزند در خردسالی امکان ندارد و هرگز جبران این نقیصه در بزرگ‌سالی امکان‌پذیر نیست.

اگر دانش‌آموزی اصالت نداشته باشد، مربی باید برای اصالت‌دار شدن او تلاش کند. برای این منظور باید در صورت امکان با خانواده‌اش رابطه برقرار کند. تا زمانی که کودک اصالت پیدا نکند، توانایی هیچ حرکت متکی به وجود خودش را ندارد. در این صورت تربیت‌ها تصنّعی خواهد بود، یعنی عاری از حقیقت و ناپایدار.

بچه‌ای که اصالت نداشته باشد، اگر یک عمر هم برایش کار کنیم، باز با ایجاد یک ترس و تزلزل یکباره همه چیز را کنار می‌گذارد، در حالی که انسان دارای اصالت، اگر بخواهد تغییر کند سال‌ها طول می‌کشد. کسی که تا دیروز خوب بوده است ولی امروز

یکباره تغییر می‌کند اصالت ندارد.

مبنای چهارم: فضاسازی

در وجود فرزند سه دریچه‌ی مهم وجود دارد که فضای مناسب زندگی کردن را برای او فراهم می‌آورد. این دریچه‌ها عبارت‌اند از: «چشم»، «گوش» و «دل» که به «باطن» حاصل می‌دهند.

در این‌جا آن‌چه به‌طور ناخودآگاه به چشم می‌رسد یا چشم معمولاً آن را می‌بیند مقصود ما نیست، زیرا حاصل این نوع دیدنی‌ها غالباً به ذهن می‌رود. اگر جنبه‌ی آموزشی هم داشته باشد «دانستنی» و اطلاع را فراهم می‌کند. مقصود ما از مرحله‌ی نگاه کردن به بعد است. در نگاه کردن «مسئولیت» هست. یعنی به چه چیزی نگاه می‌کنیم و چگونه حاصلش به دل راه پیدا می‌کند که دل می‌پسندد یا نفرت پیدا می‌کند، یا عاطفه می‌ورزد یا بغض می‌کند و نظیر این‌ها... فضای دیدنی آدمی به این وسیله فراهم می‌شود.

در مورد گوش هم همین طور است، یعنی حاصل صداها و آوازهایی که به‌طور ناخودآگاه به گوش ما می‌رسد یاآن‌چه گوش می‌شنود، به‌طور طبیعی به ذهن می‌رود که موضوع بحث ما نیست. این نوع صداها که رغبتی ایجاد نکرده است اگر آموزش هم داده شود باز اطلاعات و دانستنی‌ها را برای انسان می‌سازد. بحث ما از آن‌جا آغاز می‌شود که فرزند خودش گوش می‌دهد و می‌توان از او پرسید چرا گوش می‌دهی؟ یا به چه سخن یا صدایی گوش فراداده‌ای که دل تو آن را قبول کرده است؟ زیرا آن‌چه آدمی گوش می‌دهد و می‌خواهد که گوش بدهد، برای او فضای وجودی می‌سازد و او را بنده‌ی خود می‌کند، خواه این بندگی حق باشد یا ناحق.

درباره‌ی دل تا آن‌جا که خاطره‌ها، به یاد ماندنی‌ها و تداعی‌های بی‌اختیار آدمی را در برمی‌گیرد، موضوع بحث ما نیست و ممکن است اگر آموزش دیده باشیم، فقط یادآوری باشد برای دل و حافظه، یا برای انفعالات که نشاط و خوشامدی ایجاد کند. بحث ما از آن‌جا آغاز می‌شود که دل بر کدام یک از این خاطره‌های گذرنده تکیه می‌کند؟ بر کدام تأمل می‌کند؟ کدام را دوباره به نظر می‌آورد و از آن ابراز خوشامد می‌کند؟ لب‌ها از کدام

موضوع به خنده باز می‌شود و جان امید می‌گیرد؟ کدام یک از این‌ها موضوع تفکر در دل می‌شود؟ همان موضوع، فضای وجودی، عقیدتی، فهمی و معنوی برای فرد می‌سازد.

مجموع این فضاها (فضای دیدنی، شنیدنی، فهمیدنی) فضاهایی است که کودک یا نوجوان را می‌سازد.

این فضاها عامل اساسی و زمینه‌ساز تربیت هستند. مربی پرورشی باید دانش‌آموز را برای همین فضاسازی‌ها تمرین بدهد هدایت کند و توانمندی ببخشد. همه‌ی کار عظیم مربی باید در این نقطه تمرکز یابد. اگر دانش‌آموزی در این فضاسازی توانمندی یافت تعلیم او بسیار آسان می‌شود، به‌گونه‌ای که حتی با اشاره و نگاه می‌توان معانی زیادی را به او آموخت. این فضای وجودی یک مبنا برای بهره‌گیری مربی است.

مکان‌ها نیز فضاهای مختلفی را ایجاد می‌کنند. اصولاً وقتی انسان خود را در مکانی مقدس حس کند و به آن اهمیت بدهد، موجب می‌شود که خود را پاک بداند و دقت کند که تا می‌تواند به کار خلاف، حتی اعمال منافی ادب هم نپردازد.

عوامل زیادی می‌توانند فضای مناسب و محیط مساعد را برای تربیت دینی کودک، فراهم سازند که بخشی از آن‌ها بدین شرح‌اند:

خانواده و پدر و مادر اولین فضاسازهای محیط تربیتی کودک و نوجوان هستند. مربی باید ضمن حفظ این فضا در دل و قلب کودک، به تدریج محبت خانوادگی را به محبتی خدایی تبدیل کند و به آن نفوذی عمیق‌تر و دوامی بیش‌تر بدهد.

عامل فضاساز دیگر «نماز» است. **نماز می‌تواند نمایش تربیتی عرضه کند. ذکرهای آن می‌تواند باطن کودک و نوجوان را با خدا ارتباط دهد، دعاهای نماز قادر است به او روح نیازمند استغنا ببخشد و تکرار آن می‌تواند بیداری مداوم به انسان بدهد و این هشیاری و توجه را در او به امری فطری و وجودی تبدیل کند.**

عامل فضاساز دیگر مسجد است. مسجد جایی است که دانش‌آموز را با اجتماعی آشنا می‌سازد که برای «هدف مقدسی» دور هم جمع شده‌اند (نه پول و مال و شهوات و امور دنیایی موقت و بی‌اساس). در آن‌جا همه برای سالم بودن، بهتر شدن، بندگی حق و عمل

خیر کردن گرد آمده‌اند. نظام نماز جماعت و احترام به بزرگ‌تر و انضباطی که در عمل خود دارند، همه آموزنده و آماده‌ساز پرورش وجودی برای تربیت دینی است.

«متربی را در فضایی مقدس رها کردن، در آیات هستی گردش دادن، با چهره‌های مؤمن و ذاکر آشنا کردن و به تمامی پدیده‌های اطراف مرتبط ساختن به او امکان می‌دهد که شخصاً از این نشانه‌های به ظاهر سازمان‌نایافته‌ی بیرونی، سازمان‌یافتگی درون را بیافرینند و از این گشتالت ناقص بیرونی گشتالت درونی را کامل کند؛ و این یکی از بهترین و عمیق‌ترین شیوه‌های تربیت دینی است.» [1]

مجالس مذهبی، اعم از سخنرانی یا سوگواری یا اعیاد، عامل فضاسازی دیگری است که حضور دانش‌آموزان در آن‌ها باعث می‌شود روح دینی و فطرت مذهبی‌شان پرورش یابد، البته بدین شرط که بزرگ‌ترها مواظب باشند در آن مجالس، مطلبی خرافی و القایی نادرست مطرح نشود.

دیدار افراد خوب، مؤمن، سالم و صاف‌دل، خوش‌خلق و مهربان و مؤدب و... عامل فضاساز بعدی است. بخش مهمی از تربیت دینی در این فضاها میسر است. مربی باید تلاش کند چنین فضاهایی را شناسایی کند و دانش‌آموزان را به بهانه‌های مختلف به چنین فضاهایی ببرد.

نزدیک شدن به طبیعت، نگاه به آسمان صاف، قرار گرفتن در میان دشت وسیع، دیدن کبوتران و گوسفندان، تماشای سبزه‌ها و آب‌ها، نگاه به شبنم‌های صبحگاهی و... همگی به کودک و نوجوان وسعت روح می‌دهد، پاکی نظر و دل می‌بخشد و تعالی عاطفه را در آن‌ها موجب می‌شود. همه‌ی این فضاها برای پرورش مذهبی، محیط مساعدی هستند. مربی با استفاده از برنامه‌هایی مانند اردوها، بازدیدها و... می‌تواند چنین فضاهایی را برای پرورش دینی دانش‌آموزان فراهم سازد.

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۳۶.

چکیده‌ی آموزه‌های بخش پنجم

در این بخش آموختیم که:

اصول تربیت دینی مبانی و قواعدی هستند که بنیان «تربیت دینی» بر آن‌ها قرار دارد. به همین جهت لازم است مربیان با اصول تربیت دینی آشنا باشند. توجه به طبیعت کودک و نوجوان و در نظر داشتن مراحل رشد و آشنایی با اصول و قوانین روان‌شناسی کودک و نوجوان، اولین اصل در طرح مسائل تربیتی است.

انسان برای رشد خود نیاز به دو دسته مایه‌های درونی دارد: یکی «عقل» و دیگری «عواطف و احساسات». **محبت و مهربانی به کودک یکی از اصول مهم و حساس در تربیت دینی است. البته در عمل محبت نباید جانب افراط و تفریط را پیمود.** به عبارت دیگر محبت باید به‌موقع و به جا باشد. از دیگر اصول تربیت دینی توجه به تشویق و تحسین است و مربی باید از این عامل در جهت تربیت دینی کودک استفاده کند.

تربیت امری است عملی نه علمی و دانشی، که براساس قواعد نظری پیش رود. تربیت در عمل به فهم می‌رسد. بنابراین مربیان باید زمینه‌ی عمل کردن را برای بچه‌ها فراهم کنند

اساساً هیچ تعلیم و تربیتی بدون واسطه یا وسیله‌ی مناسب تأثیر ماندگار ندارد. تربیت دینی نیز از این قاعده مستثنا نیست. بدین منظور باید از انواع واسطه‌های مهم هنری، ادبی، بازی‌ها، قصه‌گویی، نمایش فیلم و... برای رسیدن به اهداف تربیتی استفاده کرد.

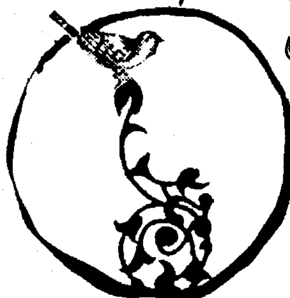
درس‌های دینی مدرسه را باید با زندگی روزمره‌ی دانش‌آموزان مربوط کرد تا بدان دلبستگی پیدا کنند و اثر دین و ادب مذهبی را در زندگی بفهمند و نشانه‌های آن را دریابند.

توجه به عوامل درونی انسان در پرورش دینی فرزند مؤثر است. بنابراین مربی باید به آن‌ها توجه داشته و کاری کند که کودک خودش از درون بجوشد و برای تغییر و تحول خودش تلاش کند.

در بحث تربیت دینی، «مبناها» پایه و اساس کار تربیتی است. مبناهای اصلی تربیت دینی عبارت‌اند از: ایجاد فهم فرهنگی از ارزش‌های دینی و ملی، توجه به خانواده و اهل خانواده بودن، توجه به «اصالت فرزند» در طرح تربیت دینی، ایجاد فضای مناسب برای وارده‌های دیدنی، شنیدنی و قلبی.

بخش ششم

نقش باور در تربیت دینی



پرسش‌های کلیدی بخش ششم
در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.ایجاد باور در تربیت انسان و زندگی او چه نقشی دارد؟

۲.باورهای اولیه‌ی انسان کدام هستند؟

۳.چگونه باید باورها را در وجود کودکان ایجاد و پایدار کرد؟

٤.دیدنی‌های مناسب چه تأثیری در ایجاد باورهای مذهبی دارند؟

٥.آیا آموزش‌های رسمی و اجباری می‌تواند ایجاد باور کند؟

٦.راه‌های ایجاد باور در دوره‌ی نوجوانی چیست؟

۷.آفات ناباوری در فرزندان چیست؟

۸.چه عواملی باعث بی‌باوری در کودکان و نوجوانان می‌شود؟



اهمیت ایجاد باور

انسان باید به‌گونه‌ای تربیت شود که اعتقاد پیدا کند پیوسته اعمال، حرکات و حتی دل او تحت نظارت است. برای این منظور باید از همان کودکی فرزندان را طوری تربیت کنیم که همیشه احساس کنند چشم‌هایی از غیب بر آن‌ها نظارت می‌کند. نباید آن‌ها را به‌گونه‌ای بارآوریم که هر وقت در حضور ما و تحت نظارتمان هستند، درست رفتار کنند، اما در خلوت این چنین نباشند. آن‌ها باید حس کنند که در خلوت و حتی در بستر خواب هم به کارشان نظارت می‌شود. این مطلب را برای کودکان به‌اندازه‌ای باید تکرار کنیم که جزو باورهایشان شود.

این «نظارت بر اعمال» را باید به باور کودک رساند تا هنگامی که در حضور ما هم نیست از خودش مراقبت کند. اگر کودکی این‌گونه بزرگ شود بعدها هم چشم خدا را بر اعمال خویش ناظر می‌داند.

کودک مثل آدمِ بزرگ نیست که اگر بگویید چشمی به تو نگاه می‌کند بگوید کو آن چشم؟ بچه خیلی ساده چشم‌ها را می‌بیند. مثل آدم‌های بزرگ، شکاک و بدنگر نیست. او انسانی آزاد است، عالَم را زنده می‌بیند، با درخت حرف می‌زند، با مرغ خانه صحبت می‌کند.

با عروسک توی بغلش درد دل می کند و همه‌ی این‌ها را زنده می‌بیند. مربی باید بگذارد کودک با همین دیدگاه بزرگ شود.

در «تربیت دینی» باورها نقش بسیار مهمی دارند. انسان را باور اصالت می‌دهد. فرهنگ نیز بر باورها بنا می‌شود. باید ارزش انسان‌ها را با دارایی باوری‌شان ارزیابی کنیم. به فردی که دارای باور نیست نباید اعتماد کنیم. کاری را هم نباید به او بسپاریم. ابتدا باید باورها را در آدمی پایدار و شکوفا کرد تا آدم شدن او ممکن شود، آن‌گاه زمینه‌های وجودی در او تحقق یابد.

باورها بزرگ‌ترین پایگاه در وجود بچه‌هایند. اگر باور در کودک پا نگیرد، تمام اطلاعات دنیا را هم که به او بدهیم تربیت نمی‌شود، فقط کامپیوتر می‌شود ، دستگاه اطلاعاتی می‌شود، ذهن و فکرش رشد می کند ولی آدم نمی‌شود.





وجود انسان را باورها آمادگی می دهند و برپا می‌دارند، به حرکت وادار می کنند و سرانجام جهت می‌دهند. باورها واسطه‌ی فهم و بصیرت و دریافت آدمی از پدیده‌های هستی‌اند. علاوه بر این‌ها، **باورها در قبال ناملایمات به انسان استقامت می دهند و ادامه‌ی مسیر زندگی مطلوب را برای او ممکن می سازند.**

باورها آدم را می‌سازند و جان انسان را قوام می‌دهند، زمینه‌ی تربیت دینی می‌شوند و به کودک شخصیت می‌دهند. کودک به وسیله‌ی باورها به خودش اتکا پیدا می کند. آن «من» که می گوید، «من با معنا» می‌شود.

آن‌چه انسان را برپا می‌دارد، اراده‌اش را قوی و حرکت و تحول آدمی را ضمانت می کند و تداوم و استمرار می‌بخشد باور است. باور باعث فعالیت مطلوب و معقول در انسان می‌شود. باور به چشم، بصیرت، به گوش، توانِ استماع، به دل، قدرتِ وجدان، و به جان، قرار و حال می‌بخشد. حتی اگر تن خسته شود و چشم از کار بیفتد، باز هم به وسیله‌ی امید، جان و وجود آدمی را می‌پاید و رغبت او را تحریک می کند. البته لازمه‌ی این پایداری آن است که کودک با تحمل مشکلات و مصائب مأنوس شود تا دیرتر به درماندگی برسد و در برابر بلاها به عقل خویش و به عقلا مراجعه کند. شخص بی‌باور، دل و چشم و گوش

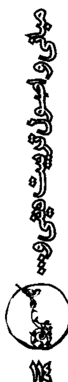
ندارد، وجدان و درک درستی هم ندارد. بنابراین می‌توان گفت که شخص بی‌باور اصلاً وجود ندارد و اگر تلاشی هم داشته باشد همه بر باد است، زیرا روح او دائماً مضطرب و در قبال حوادث و پدیده‌ها عاری از بصیرت و سراسر عایق و مانع است.

شخص بی‌باور همواره در تردید به سر می‌برد. به همین جهت می‌توان گفت: بی‌باوری یعنی معلّق بودن در فضا، یعنی این‌که شخص منتظر بماند و ببیند که باد او را به کجا می‌برد و کدام اقتضای محیطی او را به چه بلایی مبتلا می‌کند.

«باورها» در وجود انسان «اصل» هستند. ریشه‌ی انسان باورهای اوست. باید باور کنیم که «خوب»، «خوب» است. باور کنیم که «حق»، «حق» است. باور کنیم که: «من آدم هستم» و باید «آدم مرا آدم کند.»

این‌ها همه باید به باور بنشینند، و اگر ننشینند وجود ما عمق، ریشه و اصالت ندارد و دارای امکان رشد ضمانت شده و مطمئن نیستیم.

کسانی که ریشه ندارند، زمینه‌ی باور هم در آن‌ها وجود ندارد. پس اولین مسئله باور داشتن است. باورها اساس و عامل اساسی در جهت دهی به حرکات وجود آدمی هستند که از معرفت فطری مایه می‌گیرند.



باورهای اولیه‌ی انسان

باورهای اولیه‌ی آدمی کدام‌اند؟ مثلاً: من وجود دارم، انسان هستم، برای منظوری خاص آفریده شده‌ام، یا: در زندگی باید خوب بود، زندگی امر ارزشمندی است و...

مسائل باوری باید از نوع مسائل انسانی و معرفتی باشد نه دانشی و اطلاعاتی. کودک اگر دارای «باور» باشد، وقت زیادی برای پرورش او لازم نیست، بلکه کافی است مصداق‌ها را به او بدهیم، خودش مطلب را فرا می‌گیرد. اما اگر باور نداشت، مربی باید خود را در نقش ولی (یعنی مادر یا پدر او) یا در نقش خواهرِ بزرگ یا برادرِ بزرگ او قرار دهد. هنگامی که او مربی را به عنوان «خودی» قبول کرد، با وی حرف می‌زند. در آن حالت، مربی باید مطالب باوری را مطرح سازد و سعی کند هنگام طرح آن‌ها به‌گونه‌ای

قرار بگیرد که کودک تصور کند مربی با دیگری حرف می‌زند! اما همه‌ی آن‌چه را که او باید بشنود باید گفت به‌گونه‌ای که کودک بفهمد و احساس کند (البته بدون هیچ رویارویی و خطاب مستقیم).

این «نمایش تربیتی» را مکرر باید اجرا کرد تا دانش‌آموز کاملاً متوجه شود و آن «امر باوری» در او ایجاد گردد. باورها در وجود انسان‌ها ریشه می‌دوانند، لذا اگر به کسی بگویید: این باور تو غلط است، نه او از آن باور دست برمی‌دارد و نه شما می‌توانید در او باور دیگری ایجاد کنید، بلکه باید او را از همان باوری که دارد به باور لایق‌تر سوق دهید.

«پیچک» عاشق نور است و در همان سمتی که نور وجود دارد رشد می‌کند. پس اگر می‌خواهید پیچکی را از لابه‌لای یک شبکه عبور بدهید، باید هر روز نور را در جهتی از شبکه قرار دهید تا پیچک بدان سو بگراید ، و روز دیگر، نور را در جهت دیگر شبکه قرار دهید تا بدان سو حرکت کند.

باور آن‌قدر برای انسان اهمیت دارد که اگر در «نفْس انسان» پای بگیرد، در دل او «بصیرت» و «اعتقاد» ایجاد می‌کند، در زبانش به صورت اقرار بیانی مطرح می‌شود ودر اندام به صورت عمل و اجرا خودش را بروز می‌دهد و خلاصه آن که در مجموعه‌ی وجود انسان اثر می‌گذارد.

چگونگی ایجاد باور

کودک خیلی زود به باور می‌رسد. هرچه را که از راه گوش و با توصیف به او بدهیم در وی باور ایجاد می‌کند، زیرا شنیدن با «توصیف» دیدنی می‌شود. بعد آن دیدنی در او باور ایجاد می‌کند. پس راهش این است که: آن‌چه را قابل رؤیت است به کودک نشان بدهیم و آن‌چه را که قابل رؤیت نیست برایش توصیف کنیم تا در باورش بنشیند.

هم‌اکنون در بسیاری از فعالیت‌های آموزشی و پرورشی تلاش می‌شود که غالب دیدنی‌ها را که در ایجاد باور بسیار مهم‌اند، به شکل غیرمستقیم و تصرّف شده به ملاحظه‌ی افراد برسانند، یعنی با وساطت عکس، اسلاید، فیلم و... همین کار را در شنیدنی‌های انسان نیز

انجام می‌دهند. علاوه براین **امروزه فقط سعی دارند از طریق مطالب خواندنی همه ی مسائل را طرح کنند. به نظر ما با این رویه‌ها باور به‌راحتی در انسان‌ها پا نمی‌گیرد، زیرا همه‌ی دانسته‌های انسان «گمانی» و «ذهنی» و به‌سادگی قابل تردید می‌شود.** به اعتقاد ما مسائل شنیدنی و خواندنی بیش‌تر «گمان» را بارور می‌کنند تا «علم» و «یقین» را. آن‌چه در انسان یقین ایجاد می‌کند دیدنی‌های مستقیم است. مثلاً وقتی ما مقابل کودک قرار می‌گیریم و به او می‌گوییم: «من تو را دوست دارم.» این جمله زمانی ایجاد باور می‌کند که چشمان ما هم همین معنا را حکایت کند و حالت ما هم بیانگر آن جمله باشد. وقتی کودک یا نوجوان در حضور ماست، (ما او را می‌بینیم، او هم ما را می‌بیند.) به راحتی می‌توانیم مسائل باوری را برایش مطرح کنیم. مثلاً اگر بگوییم: «می‌بینی که من چه طور کنارت نشسته‌ام، دارم آرام با تو صحبت می‌کنم و حرف‌های خوب به تو می‌زنم! این‌ها همه علامت این است که من تو را دوست دارم. چرا تو را دوست دارم؟ چون صورتت را خیلی خوب شسته‌ای، چون منظم هستی و لباس‌هایت تمیز است.» یا بگوییم: «شنیده‌ام که تو همیشه در خانه را آهسته می‌زنی، وقتی هم وارد خانه می‌شوی به آرامی کفش‌هایت را درمی‌آوری. تا مامانت را می‌بینی، به او سلام می‌کنی، با ادب دست او را می‌گیری و می‌بوسی. شنیده‌ام مادرت هم تو را خیلی دوست دارد، چون تو خوبی. آخر، هر مادری بچه‌ی خوب خودش را دوست دارد و...»

وقتی این گونه توصیف کنیم مطالب به‌سادگی در باور او می‌نشیند. وقتی می‌خواهیم از شنیدنی‌ها صحبت کنیم حتماً باید از توصیف استفاده کنیم.

فرض کنیم می‌خواهیم درباره‌ی «زیستن» سخنی بگوییم. باید مطالب را با خود زمزمه کنیم، به‌گونه‌ای که انگار داریم با خودمان حرف می‌زنیم، منتها به‌گونه‌ای که کودک یا نوجوان مورد نظر حرفمان را بشنود:

«می‌دانم زیستن راهی برای وصول به هدف است. خدایا می‌دانم که بالاخره به سوی تو برمی‌گردم. می‌دانم که مرگ هرگز پایان زندگی من نیست. می‌دانم که همه‌ی ما همیشه در این دنیا زیر نظر تو زندگی می‌کنیم. می‌دانم که تو به ما نگاه می‌کنی، به احوال

ما توجه داری، می‌خواهی ما خوب باشیم، می‌خواهی فکر ما خوب باشد. خدایا تو را شکر می‌کنیم که بر ما نظارت داری و ما را حفاظت و راهبری می‌کنی...»

یادمان باشد که هرگز نباید به‌طور مستقیم از کودک یا نوجوان بخواهیم به چیزی معتقد باشد. این روش غلط است. باید مطالب را با خودمان بگوییم، خوب است باورها را به صورت دعا بازگو کنیم. لزومی ندارد از او بپرسیم که آیا این حرف‌ها را فهمیده‌ای یا نه؟ فقط او باید بشنود. البته شرط مهم این است که خودمان با حالت اعتقاد و قبول این باورها را بازگو کنیم. اگر خودمان حال پیدا کنیم، تأثیرش بسیار بیش‌تر می‌شود. و به‌طور مستقیم در قلب بچه اثر می‌گذارد. شرط دیگر آن است که این کار در روزهای بعد هم تکرار شود.

باید بدانیم که نوشته به‌تنهایی باور ایجاد نمی‌کند. مطلبی که از روی کتاب می‌خوانیم، باور ایجاد نمی‌کند. این یکی از رموز مهم کار تربیتی است. اگر چیزی را از روی کتاب هم می‌خوانیم، بایستی چشمانمان به سوی کودک و نوجوان باشد و از حفظ برای او بگوییم.

مطالب رسمی و کتابی در دل بچه‌ها نمی‌نشیند، مگر این‌که به صورت شعر یا تصنیف باشد تا به وسیله‌ی آهنگی که دارد بچه‌ها را جذب کند. شعر با آهنگ و وزنی که دارد قلب کودک و نوجوان را تسخیر می‌کند. البته شرط تأثیر این است که ما هم تکرار کنیم و با آن‌ها هم‌صدا شویم. یکی از راه‌های ایجاد باور هم‌صدایی است. باید روبه‌روی بچه بنشینیم، به چشم‌های او نگاه کنیم و خیلی آرام مطلب را بگوییم. او هم با ما تکرار کند تا مطالب در او به باور برسد.

خلاصه‌ی راه‌های ایجاد باور این‌ها هستند:

اول این‌که باید از دیدنی‌ها و شنیدنی‌های توصیفی استفاده کرد.

دوم آن‌که باید باورها را به صورت حضوری با بیان خوب و دعاگونه طرح کرد.

سوم آن‌که باید مطالب را روزهای زیادی تکرار کرد تا کم‌کم در جان بچه بنشیند.

نکته‌ی دیگر این‌که لازم است باورهایی را که می‌خواهیم به بچه‌ها بدهیم در حد درک و فهم آن‌ها باشد.

کودکان، به‌ویژه نوجوانان، به باورها عشق می‌ورزند و به آن‌ها تکیه دارند. از باورها نشاط می‌گیرند و حال و روح پیدا می‌کنند و پرورش اصلی آن‌ها براساس باورهایی است که در وجودشان پای گرفته‌اند.

در تربیت دینی، باورها اصل مهمی هستند که فقدان آن آدمی را از انسانیت دور می‌سازد. آدم‌ها گاه باور ندارند که «آدم» هستند. الآن بسیاری از آدم‌ها متأسفانه بی «من» هستند.

در این زمینه باید بچه‌ها را به اقرار و اظهار برسانیم. وسیله‌ی اظهار، زبان است. حرف‌های بچه‌ها کلک نیست، آن‌ها از دلشان حرف می‌زنند.

ایجاد باور در کودکی

صفات انسانی بهترین عناصر ساخت «شخصیت بامعنای» فرزند محسوب می‌شوند و در فرزند حالت‌ها و رفتارهایی پدید می‌آورند که نشانه و معرف وجودی ارزش چنین فرزندی است. به عبارت دیگر از انسانیت او حکایت می‌کنند.

باور و باورداری باید از همان اوان کودکی در وجود فرزند تحقق پذیرد. اگر باورداری پا بگیرد، آن هنگام می‌توان موضوع باور را از مسائل روزمره به مسائل دیگر سرایت داد. ولی اگر والدین این باور را در کودکی ایجاد نکنند، به‌گونه‌ای که در مسائل ابتدایی و ساده‌ی زندگی برایش ملموس نباشد، فرزند در بزرگی با دشواری می‌تواند به باور برسد. مهم‌تر این که فرزند همواره در مسائل معنوی و مذهبی مشکل خواهد داشت.

گاهی مشاهده می‌شود که فردی به مکتب احترام می‌گذارد، عبادات و تکالیف را هم انجام می‌دهد، به مطالعات مکتبی نیز توجه دارد، اما خودش احساس می‌کند که در باطن خویش نسبت به استقرار اعتقادش راضی نیست و از اجرای اعمال مذهبی حال نشاط و فرح باطنی پیدا نمی‌کند، بلکه برعکس احساس جبری بودن نسبت به اعمال مذهبی دارد. بدیهی است در چنین فردی باور پا نگرفته است، بلکه این تعصب و عادات است که او را اداره می‌کند.

فرزند خردسال تمام وجودش با باور آمیخته است، زندگی‌اش نیز سراسر باور است، از طرف دیگر باورها هم بسادگی در جانش می‌نشینند. با آن که باور مخصوص مسائلی است که باطن فرزند بدان‌ها توجه دارد، ولی کودک هرچه را فرامی گیرد فوراً با باور خود می‌آمیزد، یعنی اساس باوری به آن می‌دهد.

در فرزند خردسال باطن و ظاهر از یک‌دیگر جدا نیستند، به‌گونه‌ای که گویی تمام وجودش باطن است و ظاهر او نیز درخدمت باطن اوست. به همین جهت، باور پیوسته در او رشد می‌کند.

اگر فرزند در خردسالی باوری بارآید و با سلامت باور بزرگ شود، بعدها به آسانی متدین و مؤمن خواهد شد. گویا دل فرزند در پشت چشم او قرار دارد. از طریق چشم بلافاصله می‌فهمد و باور می‌کند، در حالی که گوش و سایر حواس در ایجاد باور این قدر عاملیت و وساطت ندارند، بلکه تنها می‌توانند مؤید باشند.

اتفاقاً مسائل شنیده و فهمیده شده «گمان» را به باور تبدیل می‌سازند، نه به علم. کلام حضرت علی ﴿علیه‌السلام﴾ ناظر بر همین معناست که با اشاره به فاصله‌ی میان چشم و گوش فرمودند: بین شک و یقین چهار انگشت فاصله است.

بنابراین اولیای تربیتی باید به فرزند که به‌آسانی باورپذیر می‌شود، فقط مصادیق درست باوری را عرضه کنند و او را بیدار، متوجه و راغب به ملاحظه‌ی مصادیق کنند و آن قدر عرضه کردن را تکرار و تداوم بخشند تا باور در وجود فرزند ریشه بدواند، بروید و ببالد. پس از آن باید فقط مؤیدات آن باور را به نمایش بگذارند و کار را ادامه دهند. هنگامی که باور پا گرفت باید حفظ و نگه‌داری شود تا به آفات «سستی» و «بدباوری» مبتلا نشود.

ایجاد باور در نوجوانی

نوجوانی زمانی است که فرزند پای از خانه بیرون می‌گذارد. در این زمان باورهای مخالف در کمین روحیه و نفس اویند. هنگام جوانی که فرد به جامعه وارد می‌شود حمله به باورها تندتر، مشکلات فراوان‌تر، برخوردها همه روزه، همه جایی‌تر و متنوع‌تر خواهند شد.

در این شرایط تنها باورهای اصیل هستند که می‌توانند فرزند را سرپا و مقاوم نگه‌دارند. باورهای اصیل، درون فرزند را غنی، دل او را امیدوار و با اعتماد می‌سازند. پشت او را محکم و پای او را استوار می‌گردانند. هم‌چنین دانایی مفید و توانایی مؤثر در او ایجاد می‌کنند.

فرزندی که دارای باور است، اخلاق و ادب در وجودش از نمایش به مایه و معنا و مذهب در وجودش از تقلید و تعصب، به بصیرت و علم و فهم و نهایتاً به ایمان ختم می‌شود. هم‌چنین در نفس او حال تسلیم و رضا و توکل ایجاد می‌شود. این‌جاست که می‌گوییم باور، فرمانده و تدبیرگر وجود فرزند ونوجوان می‌شود، زیرا در جایی عمل لازم است و در جایی دیگر ترک آن عمل، در مکانی تندی لازم است و در موضعی دیگر نرمی مناسب به نظر می‌رسد. به عبارتی شکل‌ها در همه‌جا متغیرند، اما قاعده‌ها درست و به‌جا هستند و باعث احوال و رفتارهای گوناگون می‌شوند. آن‌چه این قاعده‌ها را تشخیص می‌دهدباورهایند.

دوره‌ی نوجوانی، دوره‌ی نگاه عبرت‌پذیر به امور و وقایع زندگی و برداشت از پدیده‌های هستی است. در این مسیر باید از تفکر قلبی کمک گرفت و با یادآوری‌های پی‌درپی آن را استمرار داد تا به ایجاد باور منجر شود.

آفات بی‌باوری فرزندان

آفت مهم باور در فرزندان تردید است که اگر دفع نشود به تکذیب هم می‌انجامد که خود آفت بزرگ‌تری است.

تردید در برابر قبول و اعتماد فرزند قرار دارد و تکذیب در مقابل تصدیق اوست. عواملی که تصدیق را قوت می‌بخشد و به باور می‌رساند عبارت‌اند از: اقرار زبانی و عمل به آن. ترک اقرار و عدم‌عمل، احساس تصدیق را سست ومتزلزل می‌کندوبر معرفت آن، سرپوش می‌نهدتا چنان کم‌رنگ شود، که از توجه بیفتد و دیگر ملاک به عنوان وجدانی باقی نماند.

اگر چنین وضعی پیش بیاید، ملاک وجدان فرزند تنها دانسته‌های روزمره، القایی،

احساسی و انفعالی خواهد بود و قضاوت آن نیز بر مبنای نظر و فهم شخصی صورت می‌گیرد. از این‌رو احکام مکتب را که بر صلاح او استوار است نمی‌پسندد و رد می‌کند، زیرا وجدان او دنیایی شده است و ما می‌دانیم که با معیار مکتب، امور صلاحی انسان را نمی‌توان با ملاک‌های انتفاعی، لذتی و تنوعی بررسی و ارزیابی کرد.

اقتضای وجودی آدمی چنان است که هماره فهم خود را معیار قرار می‌دهد. بنابراین اگر فطری بار آید، با باورهای مکتبی موافقت خواهد داشت و مصادیق دیانت را به‌سادگی پذیرا خواهد بود، اما اگر فطری بار نیاید و خود را از معارف فطری غافل کند، بعدها به تکذیب بیان مکتب خواهد پرداخت و چنان که گفته شد، نظرات مکتب را با علم شخصی خود خواهد سنجید. از سویی می‌دانیم که بسیاری از علوم به دست آمده توسط انسان به صورت فرضی و گمانی است و دانش‌های غیرمکتبی از حد ظن فراتر نیستند. ظن و گمان هم حق را در نخواهد یافت. تصدیق هم نخواهد کرد. اما تکذیب بیان مکتب به علت آلودگی به گناه و عادت به تجاوز برای شخص بزهکار به‌راحتی ممکن است، زیرا آدم بدکار نمی‌تواند باور کند که کیفر بدکاری‌های خودش را خواهد دید.

نباید به باورهای کودک و نوجوان تنه بزنیم. به فرض اگر تشخیص دادیم که باور غلطی در او پا گرفته، باید همان رفتاری را با او داشته باشیم که با طفل خردسالی که ظرف گران‌قیمتی را در دست گرفته است داریم. یعنی می‌ترسیم که آن را بشکند! باید ظرف را از دست کودک گرفت، اما چگونه؟ تدبیر این کار همواره باید با ظرافت و لطافت همراه باشد و هرگز نباید چیزی را به زور از کودک گرفت، بلکه باید او را از موضع توجه دور نگه‌داشت و چیز دیگری را جای‌گزین آن کرد.

به این ترتیب و با این روش می‌توان باور ناشایست را در فرزند تغییر داد و هیچ رویه‌ی دیگری مطلوب و مؤثر نخواهد بود.

در هر صورت، باید نوجوان آگاه شود که باور قبلی‌اش کافی و غنی نیست و این باور که به او عرضه می‌شود از غنای لازم برخوردار است. اگر به غیر از این روش عمل شود و اولیای تربیتی بخواهند باوری را از فرزند بگیرند، او تعصب خواهد ورزید و لجاجت به خرج

خواهد داد و کار اصلاح باور بسیار دشوار و بلکه غیرممکن خواهد شد.

عوامل بی‌باوری کودک و نوجوان

عواملی که موجب بی‌باوری در کودک و نوجوان می‌شوند، گوناگون‌اند و صحبت درباره‌ی همه‌ی آن‌ها در این مختصر میسر نیست، اما به دلیل ارتباط این موضوع با بحث تربیت دینی به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

زمینه‌ی پیدایش تردید و سست شدن باور در فرزند، ابتدا در خانواده به‌وجود می‌آید. فرزند اعتماد دارد که مادر و پدر او بزرگ‌تر و قاعدتاً فهمیده‌ترند. حال اگر آن‌ها مخالف یک‌دیگر رفتار کنند، چشم فرزند به چپ و راست می‌نگرد که حکایت از تردید دارد، هرچند که مخالفت والدین با یک‌دیگر درحد یک بگومگوی ساده و کوتاه یا حتی یک اشاره باشد، یا یک درخواست ساده‌ی روزمره باشد، باز ایجاد تردید می‌کند. در این حالت اعتماد کودک سلب می‌شود و اضطراب وجود او را دربرمی‌گیرد و اصلاً باور در او پای نمی‌گیرد. به این ترتیب فرزند به بزرگ‌ترین بلای باطنی که بی‌باوری است گرفتار می‌آید.

اگر ابتدا معارف فطری در وجود کودک شکوفا نشود، دل او هرگز نمی‌تواند بدون واسطه‌ی آن معرفت‌ها به رغبت برسد و زندگی او به دور از ذوق عاطفی و فطری خواهد گذشت و مسائل باوری جایگاهی در نفس او نخواهند یافت. در نتیجه چنین فردی دیگر طالب جمال، خواستار لطف، جویای ایمان و... نخواهد بود.

اگر کودک آداب و سنت‌های نیکو را فرانگیرد و رعایت نکند یا اگر رعایت و عمل می‌کند از فهم عملی مایه‌ای برای علم (آگاهی) خود نگیرد یا به عملش تداوم نبخشد تا منتهی به صفت و سیرت شود، باعث بی‌باوری او خواهد شد. حتی اگر تداوم عمل داشته باشد ولی رابطه‌ای بین دل و عملش برقرار نباشد، بازهم موجب بی‌باوری او می‌شود.

ترس و طمع از دیگر عوامل سست شدن باور و بروز زمینه‌ی تردید به‌شمار می‌روند، زیرا این دو عامل آدمی را نزدیک‌بین می‌کنند. انسان نزدیک‌بین که داشته‌های مادی را ملاک سعادت می‌شمارد از حقایق زندگی غافل می‌ماند، زیرا حقیقت‌ها ورای این

عینیت‌ها هستند. هر کس به عینیت‌ها تکیه کند، زود می‌ترسد یا آسان به طمع می‌افتد و از آن‌جا که اغلب توقع‌ها و انتظارات او برآورده نمی‌شود، نسبت به زندگی و امنیت فکری و جسمی خود تردید می‌کند و به این ترتیب از باور جدا می‌شود و فاصله می‌گیرد.

تنبلی و کسالت آفت دیگر باور است. اگر انسان تنبلی و کسالت را به درون خود راه بدهد، مانع آن می‌شود که امور حق و درست را به اجرا برساند و درنتیجه موجبات بی‌باوری را در وجود خویش فراهم سازد. بنابراین بیش از هر امری باید کودک را از تنبلی و کسالت برحذر داشت. اگر وجودش آلوده به کسالت شود یا به تنبلی بپردازد، هیچ فرمانی براو کارگر نیست و باورش نیز کارایی نخواهد داشت.

فعالیت‌های سنجشی، سبقت‌ها، مسابقات زیاد و رقابت‌ها باعث می‌شوند که کودک توان خودش را با دیگران مقایسه کند و از خودش بیش از حد، انتظار داشته باشد و در نتیجه به خستگی برسد که چنین حالتی کم کم باعث بی‌باوری او می‌شود.

اگر انسان مطلقاً بر دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها تکیه کند و وسعت دید خود را در تجربیات و محسوسات محدود کند، دیگر توان برداشت صحیح از سایر پدیده‌ها و امور معنوی را نخواهد داشت. در نتیجه، چنین انسانی نزدیک پسند خواهد شد و همواره در طول زندگی عینیت‌ها را واقعی و حقیقی خواهد پنداشت و این ایرادِ غالب انسان‌های امروزی است.

از دیگر عواملی که موجب بی‌باوری می‌شود این است که انسان فرصتی برای فکر کردن نداشته باشد و درباره‌ی کاری که می‌خواهد انجام دهد قبلاً فکر و تدبیری نکرده باشد، و صرفاً نیازها، تمایلات و عادت، او را بدان کار وادار کند و حتی در ضمن عمل، به آثار آن هم دقت نکند. دیگر این که در فضای نامناسب برای فکر کردن یا در محیط متعارض با تفکر، کاری انجام دهد یا فکری بکند.

ماندن در شک و تردید و اضطراب از جمله عواملی هستند که باعث بی‌باور شدن انسان می‌شوند. باقی ماندن در حالت بی‌تفاوتی نسبت به قضایا وحوادث، و رویداهای اطراف زندگی نیز همین گونه است.

اگر انسان در مسیر خوب شدن صرفاً ادای خوبان را درآورد و به همان ادا نیز اکتفا

کند و در آن ادا و تقلید، تفکر و تفقّه نکند، باز زمینه‌ی بی‌باور شدن را برای خویش فراهم می‌سازد.

اگر کسی مسائل انسانیتی مانند ادب، حقوق، اخلاق و... را به طور اطلاعی و علمی اخذ و به همان اطلاعات اکتفا کند، باز به بلای بی‌باوری گرفتار خواهد شد. مسائل باوری را نباید صرفاً ذهنی بررسی کرد یا با دلایل حسی و ادراکی درصدد اثبات آن‌ها برآمد.

اختلاف‌های خانوادگی و ناسازگار بودن اهل خانه با یک‌دیگر، و برخوردهای نامناسب بزرگ‌ترها در محیط خانه، هم‌چنین تبعیض میان فرزندان، اختلاف میان نظرات معلمان و مربیان همگی باعث بروز حالت بی‌باوری در فرزندان می‌شود.

اگر در برنامه‌های آموزشی و پرورشی مدارس بخواهند ابتدا دانش‌آموز را فردی بامعلومات و متخصص بارآورند و سپس به او بینش مکتبی و معارف و حکمت دینی را بیاموزند، چنین فردی هرگز «تربیت دینی» پیدا نخواهد کرد، بلکه «بی‌باور» یا «بدباور» می‌شود.

چکیده‌ی آموزه‌های بخش ششم

در این بخش آموختیم که:

در «تربیت دینی» باورها نقش بسیار مهمی دارند. باورها به انسان اصالت می دهند. فرهنگ نیز بر باورها بنا می‌شود. باید ارزش انسان‌ها را با دارایی باوری‌شان ارزیابی کنیم.

باورها بزرگ‌ترین پایگاه در وجود کودکان است. اگر باور در کودک پا نگیرد، تمام اطلاعات دنیا را هم که به او بدهیم تربیت نمی‌شود، فقط کامپیوتر می‌شود، دستگاه اطلاعاتی می‌شود. ذهن و فکرش رشد می کند، ولی آدم نمی‌شود.

مسائل باوری باید از نوع مسائل انسانی و معرفتی باشد نه دانشی و اطلاعاتی. کودک اگر دارای «باور» باشد، برای پرورش او لازم نیست وقت زیادی صرف شود. کافی است

مصداق‌ها را به او بدهیم، خودش مطلب را فرا می‌گیرد.

باور و باورداری باید از همان اوان کودکی در وجود فرزند تحقق پذیرد. اگر باورداری پا بگیرد، آن هنگام می‌توان موضوعات باوری را از مسائل روزمره به مسائل معنوی و بالاتر تحول داد. یکی از راه‌های مهم ایجاد باور در کودکان آن است که چیز قابل رؤیت به آن‌ها نشان بدهیم و هرچیز غیر قابل رؤیت را برایشان توصیف کنیم تا در باورشان بنشیند. تا جایی که امکان دارد نباید به کودک یا نوجوان مستقیم بگوییم این طور معتقد باش. این روش غلط است. باید این مطالب را با خودمان بگوییم یا بهتر است به صورت دعا این باورها را در مقابل او بازگو کنیم تا او بشنود. البته شرط مهم این است که خودمان با اعتقاد و حالت قبول، این باورها را بگوییم.

دوره‌ی نوجوانی، دوره‌ی نگاه با عبرت به امور و وقایع زندگی و برداشت از پدیده‌های هستی است. در این مسیر باید از تفکر قلبی کمک گرفت و با تذکار و یادآوری پی‌درپی آن را استمرار داد تا باور ایجاد شود.

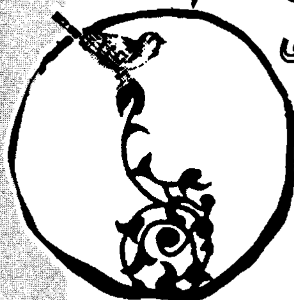
آفت‌های زیادی باورهای کودکان و نوجوانان را تهدید می‌کند که یکی از آن‌ها تردید است که اگر دفع نشود به تکذیب نیز می‌انجامد که خود آفت بزرگ‌تری است.

نباید به باورهای کودک و نوجوان تنه بزنیم. اگر به فرض تشخیص دادیم که باور غلطی در او پا گرفته است، باید خیلی ظریف و باتدبیر با او برخورد کنیم.




بخش هفتم

روش‌هایی از تربیت دینی



پرسش‌های کلیدی بخش هفتم

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.اهمیت انتخاب روش در تربیت دینی چیست؟

۲.چرا باید در روش‌های تربیتی پویایی و تازگی وجود داشته باشد؟

۳.در انتخاب شیوه‌ی مناسب تربیتی به چه مسائلی باید توجه کرد؟

٤.ایجاد حس کنجکاوی و جست وجوگری چه تأثیری در تربیت دارد؟

٥.منظور از «روش‌های فعال» در تربیت دینی چیست؟

٦.چرا استفاده از روش‌های غیرمستقیم در تربیت اثرگذارتر است؟

۷.منظور از «روش‌های غیرکلامی» در تربیت دینی چیست؟

۸.استفاده از شیوه‌ی «قصه‌گویی» چه اهمیتی در کار تربیت دینی دارد؟

۹.به‌کارگیری روش‌های هنری چه تأثیری در ماندگاری تربیت دینی دارد؟

۱۰.نقش الگوها در تربیت دینی چیست؟





مفهوم و اهمیت انتخاب روش در تربیت دینی

روش در هر کار، مسیری است که انجام آن کار را آسان‌تر، سریع‌تر و سودمندتر می‌کند.

«روش راه مشخص و منظمی است که فرد در کوشش‌های خود پیش می‌گیرد تا به هدفی برسد، خواه برای شناختن یا شناساندن موضوعی و خواه برای انتقاد و نشان دادن فایده یا عدم فایده‌ی چیزی»[1]

اهمیت انتخاب راه و روش در میزان موفقیت هر فعالیتی بسیار زیاد است تا آن‌جا که گاهی بهترین مربیان با بالاترین میزان دانش و اطلاعات، به علت انتخاب روش غلط به نتیجه نمی‌رسند. البته این نکته نیز قابل تأمل است که یک روش هر اندازه هم خوب باشد، به تنهایی نمی‌تواند مربی را موفق کند. مربی باید با توجه به کلیه‌ی عوامل اثرگذار در تربیت یا آموزش و طبق شرایط، از روش‌های گوناگون بهره ببرد.

جالب این‌جاست که اسلام در این خصوص توصیه‌هایی بسیار زیبا و کاربردی دارد. قرآن می‌فرماید:

---

۱. علی حسن زند و دیگران، *اصول و روش‌های آموزش و پرورش*، ص ۲۰۰.

«لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَيٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[1]

یعنی: نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه درآیید، بلکه نیکی آن است که پارسا باشید و در هر کاری از «راه» آن داخل شوید...

حضرت امام باقر ﴿علیه‌السلام﴾ در تفسیر آیه‌ی «و اتوا البیوتَ من اَبوابِها» فرموده‌اند: یعنی هر کاری را از راهش وارد شوید.[2]

امام صادق ﴿علیه‌السلام﴾ فرموده است:

«اَلعامِلُ عَلی غَیرِ بَصیرَة کَالسّائِرِ عَلی غَیرِ طَریقٍ، فَلاتَزیدُهُ سُرعَةُ السَیرِ الا بُعداً»[3]

کسی که بدون بصیرت و دانایی به کاری دست می‌زند، مانند مسافری است که در بیراهه می‌رود. او هرقدر بر سرعت سیر خود می‌افزاید، به همان نسبت از جاده دورتر می‌شود.

فعالیت‌های پرورشی موجود همیشه برای همه‌ی دانش‌آموزان مقاطع مختلف، اعم از دختر و پسر، به یک اندازه جذابیت ندارند. فعالیت‌های موجود را از لحاظ میزان کشش و جذب دانش‌آموزان می‌توان به دو گروه فعالیت‌های «پرجاذبه» و «کم‌جاذبه» تقسیم کرد.

باید در نظر داشت که محتوای فعالیت‌ها هرچه هدف‌مندتر باشد بهره‌گیری از روش‌های جذاب برای آن فعالیت مهم‌تر و شاید دشوارتر باشد، چرا که در فعالیت‌های پرورشی علاوه بر بیان محتوا جذب دانش‌آموزان از اهمیت زیادی برخورداراست.

در حال حاضر وجود رسانه‌های مختلف، شبکه‌های گسترده‌ی تلویزیونی، چه در داخل و چه به صورت ماهواره‌ای، اینترنت و سی‌دی‌های فراوان با جذابیت‌های بسیار بالا، همگی بر سلیقه و نظر دانش‌آموزان تأثیر گذاشته و قطعاً قدرت انتخاب و سلیقه‌ی آن‌ها را بالا برده

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۹.
۲. ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۸۵.
۳. کافی، جلد ۱، ص ۴۳.

است. بنابراین فعالیت‌های مربوط به تربیت دینی اگر با روش‌های بسیار کهنه و قدیمی اجرا شوند، ممکن است از جذابیت چندانی برخوردار نباشند.

بدین منظور مربیان پرورشی باید بتوانند توانایی‌های خود را مطابق با شرایط روز تغییر دهند و نیازهای دانش‌آموزان را در زمینه‌ی مسائل تربیتی، به ویژه تربیت دینی برآورده سازند.

مربیان پرورشی به دلیل گسترده بودن فعالیت‌های تربیتی، ناگزیرند که از ابزار و شیوه‌های تازه برای رسیدن به مقاصد خود بهره ببرند. بدین منظور ضمن کسب آشنایی کامل با وظایف و مسئولیت‌های سنگین خود در مدرسه، باید بتوانند شرایط روز جامعه و نیازهای جدید دانش‌آموزان را به‌خوبی درک کنند و خود را با آن تطبیق دهند. آن‌ها باید نسبت به تحولات محیطی خود، آگاه و حساس باشند و بتوانند برنامه‌های خود را با این تحولات هماهنگ کنند.

ضرورت پویایی در روش‌ها

هم اکنون هر یک از مربیان پرورشی با توجه به میزان تحصیلات و تجربیات آموزشی خود روش‌های خاصی برای انجام وظایف خویش در پیش می‌گیرند که گاه از زیرساخت‌های علمی و منطقی هم برخوردار نیست. در حالی که برای انجام صحیح وظیفه، آگاهی از روش‌ها، وسایل و ابزاری که مربیان را سریع‌تر و مطمئن‌تر به مقاصد تربیتی خویش می‌رساند ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

مشکل بزرگ‌تر این است که این افراد بعد از مدتی به «روش‌های خودپرداخته» عادت می‌کنند که تغییر آن به این سادگی‌ها میسر نیست. مساله‌ی دیگر آن است که رسیدن به این تجربه‌ها علاوه براین که بسیار زمان‌بر است، گاهی از نظر تربیتی نیز بدون خسارت نیست.

به نظر می‌رسد برای هر یک از ابعاد یا جنبه‌های تعلیم و تربیت، باید روش‌ها و فنون مخصوصی را انتخاب کرد و به کار بست. برای رسیدن به هر یک از هدف‌های تربیتی

و آموزشی، و اگر بخواهیم دقیق‌تر عمل کنیم، حتی در ارائه‌ی یک مطلب یا پیام تربیتی، باید از روشی خاص استفاده کرد.

برخی روش‌ها مختص یک جنبه‌ی خاص از تربیت یا آموزش یک رشته‌ی خاص اند و برخی میان همه ی جنبه‌های تربیت مشترک اند. برای مثال استفاده از «روش آزمایشگاهی» ویژه‌ی آموزش علوم محض است. از این روش برای آموزش تاریخ نمی‌توان استفاده کرد، هم چنان که از برخی شیوه‌های مناسب تربیت دینی در آموزش تاریخ یا علوم نمی‌توان بهره گرفت.

«پیام تربیتی در هر نما و در هر لحظه باید به شیوه‌ای متفاوت به تناسب دریافت درونی متربی تنظیم شود. این روش نشانه‌ی پویایی و بی‌همتایی فضای نامتعین دو قطب سیال مربی و متربی است.» [1]

از طرفی در یک نظام تعلیم و تربیت پویا و کارامد، روش‌ها به‌طور دائم نمی‌توانند ثابت و ایستا باشند. چه بسا روش‌هایی که زمانی بسیار کارامد بوده و برای تعلیم و تربیت نسلی مفید واقع شده‌اند، پی زمان دیگر و برای نسل بعدی اثربخشی نداشته باشند. به همین جهت روش‌های کار نباید ایستا و جامد باشند، بلکه باید انعطاف داشته باشند.

برای این منظور، شناخت شرایط جدید تربیتی و ویژگی‌های نظام‌های جدید آموزشی در به کارگیری درست شیوه‌های نوین کمک مؤثری خواهد کرد. توضیح آن که، شرایط فرهنگی جامعه به‌گونه‌ای است که صرفاً با تکیه بر شیوه‌های سنتی نمی‌توان به اهداف والای تربیت دینی دست یافت. به همین جهت مربیان باید با شناخت شرایط جدید و روش‌های نوین تعلیم و تربیت از آن‌ها به طور مطلوب استفاده کنند. البته این مطلب به معنای نفی کامل روش‌های سنتی نیست، بلکه باید آن دسته از شیوه‌های سنتی را که کاربری خود را از دست نداده‌اند، در کنار شیوه‌های جدید و هماهنگ با آن‌ها مورد استفاده قرار داد.

از جهت دیگر، کودکان و نوجوانان با توجه به شرایط روحی و روانی خود، پیوسته دنبال

---

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۳۴.

کارهای تازه و جذاب هستند. بنابراین **تکرار همیشگی فعالیت‌های گذشته بدون ایجاد تنوع در قالب‌ها یا روش‌ها، ممکن است موجب خستگی برخی مخاطبان و گریز آنان از مباحث و معارف دینی بشود.** این ویژگی ضرورت و لزوم وجود «تنوع» و «جذابیت» در فعالیت‌های فرهنگی را تبیین می‌کند.

انتخاب شیوه‌ی مناسب

مربیان باید با کسب آشنایی نسبت به روش‌های آموزش و تربیت، برای رساندن هر گونه پیام یا محتوای تربیتی، متناسب با موضوع، مقطع تحصیلی و جنسیت مخاطبان، روش مناسبی را انتخاب کنند. در این زمینهٔ توجه به چند نکته ضرورت دارد:

۱. استفاده از شیوه‌های جذاب و متنوع

برای جذب دانش‌آموزان به سوی فعالیت‌های پرورشی، مربی تنها با این سؤال روبه‌رو نیست که چه می‌خواهد بکند؟ بلکه باید ببیند که طرف مقابل او یعنی مخاطبان چه می‌طلبند؟ علایق آن‌ها چیست و چه اهدافی را از حضور در فعالیت‌های پرورشی دنبال می‌کنند؟

دانش‌آموزان در حال حاضر نیازمند فعالیت‌های متنوع و جذابی هستند که در جهات مختلف رشد و پرورش شخصیت آن‌ها مؤثر و مفید واقع شود و آنان را برای زندگی فردا آماده سازد.

۲. روش جست و جوگری و کشف

یکی از روش‌های بسیار ارزشمند در تربیت و به ویژه تربیت دینی آن است که با برانگیختن حس کنجکاوی کودکان و نوجوانان را تشویق کنیم که خودشان با کشف و تجربه به حقایق دست پیدا کنند.

عمداً انسان را بردند زیر نقطه ی صفر تا بتواند کار بکند. کاری که در خلقت انسان کردند

این بود که برایش ماهی نگرفتند بلکه آداب ماهی‌گیری یادش دادند. خدا برای حیوانات ماهی گرفت ولی به انسان قلاب ماهی‌گیری داد. به آن‌ها غریزه داد و به انسان کشف داد. از این جهت گرسنه‌اش کرد تا نیاز داشته باشد به دنبال کار برود. تشنه‌اش کرد تا برود حفاری کند و چاه بزند. ناچارش کرد در زمین جست و جو کند. تعمداً چیزها را زیر زمین قایم کرد تا انسان تلاش کند.

تربیت یعنی این که مربی برای شاگردش ماهی نگیرد، قلاب ماهی‌گیری و ابزار ماهی‌گیری را به اوبدهد. این روش تربیت است. این که ما در کلاس‌ها مسائل را برایشان حل می‌کنیم، از ابتدا اشتباه است. ما از سنگ اول خطا می‌کنیم.

یعنی شما از دوره‌ی قبل از کودکستان باید با بازی‌هایی مانند قایم باشک که یک چیزی را پنهان کنید و او برود پیدا کند و از این قبیل، باید با بچه‌ها کار کنید تا استعداد کشف کردن را در آن‌ها پرورش دهید. باید از آن‌ها سؤال کنید و آن‌ها جواب بدهند. کتاب آموزشی کودکان باید سرتاسر ایجاد سؤال باشد و آن‌ها باید تلاش کنند تا برای این سؤالات جواب بیاورند وگرنه حافظه‌ی بچه‌ها را از هزاران شنیدنی پر کردن فقط برای این که مشهور بشوند، کار درستی نیست.



اگر ما بخواهیم با درس و مدرسه بچه‌ها را غل و زنجیر کنیم برای این که آن‌ها این ور و آن ور نروند و درس بخوانند و دیگر فراغت نداشته باشند سرشان را بخارانند، کار درستی نیست. گویی ما قصد داریم یک موجود خطرناک را مهار کنیم.

این گونه درباره‌ی انسان فکر کردن درست مانند این است که یک «کبوتر باز» کوچک بخواهد کبوتری را که تازه به دستش رسیده است کنترل کند و چون نمی‌تواند مثلاً کبوتری را که روی پشت بام پریده است کنترل کند، پاره آجری بر می‌دارد و به سمت او پرتاب می‌کند تا او را پایین بیاورد! چون می‌داند اگر کبوتر برود دیگر مال او نیست. اما کبوترباز ماهر آن است که کبوترش می‌رود به آسمان و اوج می‌گیرد، اما دوباره او را باز می‌گرداند چون او می‌تواند کنترلش کند، پس فضایش را وسیع می‌کند.

پدر هرچه فضای رشد فرزندش را بیش‌تر کند بچه پروازش بیش‌تر می‌شود. معلم

هم همین‌طور، منتها باید همان کاری را بکند که خدا کرده است. خدا به شیر چنگ و دندان داد و به انسان راه چنگ و دندان ساختن داد. خنجر ساخت، شمشیر ساخت. یعنی هرچه به همه داد ابزار تولیدش را به انسان داد، فهمش را به انسان داد، درکش را به انسان داد و انسان را در محیطی قرار داد که محتاج آب باشد، محتاج غذا باشد، محتاج این و آن باشد. احتیاج انسان هم اگر به صورت صحیح در جامعه صورت نگیرد، هم‌دیگر را می‌کشند و فساد هم می‌کنند. این همان بیان قرآن «اِنّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»[1] است. یعنی نیاز دو طرف دارد؛ یک طرفش امکان فساد و آدم‌کشی است، می‌خواهند چیزی را از چنگ یک‌دیگر در بیاورند، یک طرف دیگرش تحقیق و بررسی و تلاش و کوشش و کشف و فهم است. پس اگر این‌ها دو روی سکه هستند، هروقت کشتار بیش‌تر است کشف هم بیش‌تر است. دوره‌ی جنگ‌ها بیش‌ترین مقدار کشتارهاست. سرعت کشفیات هم همین طور بیش‌تر است. الآن هم که در ظاهر جنگی نیست اما همه‌ی طرف‌ها صلح و مسلح‌اند و در حال رقابت. همین انگیزه‌ها باعث می‌شود انسان به تلاش و کشف دست بزند.

بشر که در ابتدا به قصد قربت به سمت این کارها نرفت. برای این نرفت که خدا را بشناسد یا درس بخواند و صرفاً علم بیاموزد. برای این رفت که ریاست پیدا کند و جهان‌گیر بشود، برتری پیدا کند. برای این به دنبال درس و تحقیق و امثال این‌ها رفت. برای این رفت که محصولات جدیدی از طریق علم به دست آورد. به منظور چشم و هم‌چشمی و رقابت و از دیگران جلو افتادن به سمت دانش و علم رفت. خودش هم می‌دانست این کارها بد است. خدا هم می‌دانست این کارها خوب نیست. اما خوب این‌گونه او خیلی بیش‌تر تلاش می‌کند.[2]

۳. استفاده از روش‌های فعال

یکی از مثبت‌ترین روش‌ها برای جذب دانش‌آموزان به سوی فعالیت‌های پرورشی، به

---

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۲. سخنان آیت‌الله حائری شیرازی در گفت‌وگو با آقای سیدمحمدباقر پیشنمازی، معاونت محترم پرورشی.

ویژه فعالیت‌هایی که جنبه‌ی دینی و اسلامی دارند، مشارکت دادن دانش‌آموزان در اجرای برنامه‌هاست. هرقدر آن‌ها بیش‌تر درگیر این موضوع شوند، ارتباط بیش‌تری با مسائل تربیتی پیدا می‌کنند و بیش‌تر جذب می‌شوند.

برای تحقق این موضوع، مربیان باید در انتخاب «روش تربیتی» بیش‌تر به سوی روش‌های «آموزش فعال» مانند تشکیل گروه‌ها، آموزش از طریق هم‌شاگردان، فراهم کردن فرصت‌های مطالعاتی خارج از محیط مدرسه و... گرایش داشته باشند.

برای دست‌یابی به این هدف، مربیان پرورشی باید بستر مناسب را فراهم کنند و زمینه‌ی لازم را برای مشارکت‌پذیری و تعامل دانش‌آموزان در فعالیت‌ها به وجود آورند. به بیانی دیگر، مربیان باید برای اجرای هر یک از فعالیت‌های خویش، بیش از هر چیز، به روش‌های ایجاد تعامل با دانش‌آموزان توجه داشته باشند.

توجه به این نکته ضرورت دارد که حضور یا شرکت در فعالیت پرورشی با مشارکت و تعامل متفاوت است. دانش‌آموزان باید در فعالیت‌ها با مربی در تعامل باشند و مشارکت جدی داشته باشند تا آن فعالیت تأثیرگذاری بیش‌تری داشته باشد.

بسیاری از مواقع حضور فیزیکی دانش‌آموزان در یک فعالیت همراه با حضور دلی و ذهنی آن‌ها نیست و به همین جهت آن فعالیت نتیجه‌ی مطلوب تربیتی را دربر ندارد. به عبارت دیگر، «مشارکت» مرحله‌ی بعد از «حضور» است، اما محدوده‌ی «مشارکت» هم به اندازه‌ی «تعامل» نیست. تعامل یعنی این‌که دانش‌آموز در کنش متقابل با مربی باشد. تعامل، عکس‌العمل فرد در یک فعالیت است. دانش‌آموزی که در یک فعالیت شرکت و حضور دارد اما از ابتدا تا انتها سکوت می‌کند، در واقع مشارکتی در آن فعالیت ندارد.

٤. بهره‌گیری از روش‌های غیرمستقیم

به نظر می‌رسد که اگر دانش‌آموز به‌طور رسمی متوجه نشود که مربیان قصد تربیت دینی او را دارند و مطالب به روش غیرمستقیم بیان شود، تأثیرپذیری بهتری می‌یابد. این امر بدان علت نیست که او مذهب را دوست ندارد، بلکه بدین سبب است که احساس دوگانگی یا

بیگانگی نکند، زیرا عملاً در خانواده و جامعه تلقین می‌شود که علم و دین از هم جداست، دنیا و دین دوتاست، اعمال زندگی غیر از اعمال دینی است، در حالی که همه‌ی این‌ها غلط است. به همین جهت مربی و معلم عملاً باید همپایی و همراهی هر یک از این دو را با دیگری اثبات کند و بی‌شک، پس از این تفهیم، دیگر آن دوگانگی یا بیگانگی در ذهن شاگرد بروز نخواهد کرد.

متأسفانه بسیاری از مربیان پرورشی، هم به دلیل این که خودشان محصول تربیت نظام آموزش رسمی هستند و به روش‌های موجود مدرسه‌ای عادت کرده‌اند و هم به دلیل عدم آشنایی با روش‌های جدید تربیتی ترجیح می‌دهند از روش‌های مستقیم تدریس بیش‌تر استفاده کنند. البته می‌دانیم که استفاده از روش‌های غیرمستقیم علی‌رغم جذابیت بیش‌تری که برای دانش‌آموزان دارند، کار ساده‌ای نیست.

اگر به شیوه‌های تبلیغ دین توسط پیامبر گرامی اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» و ائمه معصومین «علیهم‌السلام» توجه کنیم می‌بینیم که این بزرگواران در تربیت و هدایت افراد به فراخور موقعیت‌های پیش‌آمده و شرایط موجود از روش‌های متنوعی استفاده می‌کرده‌اند. جالب این است که بیش‌تر روش‌های به کارگرفته شده توسط آن‌ها جنبه‌ی غیرمستقیم داشته‌است.

برای مثال داستان وضوگرفتن حضرت امام حسن «علیه‌السلام» و امام حسین «علیه‌السلام» را به منظور آموزش غیرمستقیم به پیرمردی که اشتباه وضو می‌گرفت همه شنیده‌اید و می‌دانید. در این واقعه، این دو بزرگوار به آن پیرمرد این‌گونه آموزش دادند: حضرت امام حسن «علیه‌السلام» رو به پیرمرد کرد و فرمود: «من و برادرم هر کدام می‌گوییم که وضوی ما درست‌تر است. از شما می‌خواهیم که میان ما قضاوت کنید.» آن‌گاه اول امام حسن «علیه‌السلام» و برادرش امام حسین «علیه‌السلام» درست مثل هم وضو گرفتند. پیرمرد که به دقت رفتار آن‌ها را نظاره می‌کرد، متوجه اشتباه خودش شد، آن‌ها را بوسید و گفت: هر دوی شما درست وضو می‌گیرید، این من هستم که باید درست وضو گرفتن را یاد بگیرم.

۵. استفاده از امکانات جدید

توسعه‌ی امکانات جدید و گسترش تکنولوژی آموزشی از ویژگی‌های بارز این عصر است. به همین جهت مربیان پرورشی باید بتوانند از همه‌ی امکانات جدید استفاده کنند، نه این که خود را محدود به امکانات کلاس یا حتی مدرسه سازند. امروزه با رواج اینترنت و ماهواره، محدودیت‌های مکانی و زمانی آموزش درهم شکسته شده و آموزش و پرورش نیز باید برای استفاده از این امکانات جدید تدابیری بیندیشد.

٦. استفاده از روش‌های غیر کلامی

«یکی از مربیان بزرگ گفته است: من هوادار آن دسته از روش‌های تربیتی هستم که در آن‌ها دخالت کلام به حداقل ممکن خود برسد، زیرا در سکوت و تأمل، حس درونی انسان برای کشف و تفکر آماده می‌شود.» [1]

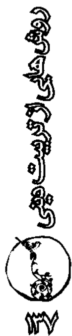
عمل، از مؤثرترین روش‌های غیرمستقیم تربیت دینی است. دعوت عملی به سوی خوبی‌ها، خیرها و جمال‌ها، از دعوت زبانی بسیار مؤثرتر و نتیجه‌بخش‌تر است. در روایات معصومان ﴿علیهم‌السلام﴾ به طور مکرر به این امر توصیه و بر اهمیت آن تأکید شده است.

در حدیثی امام صادق ﴿علیه‌السلام﴾ فرمودند:

«کُونُوا دُعاةَ النَّاسِ بِأَعْمالِکُمْ وَ لا تَکُونُوا دُعاةً بِأَلْسِنَتِکُمْ» [2]

به وسیله‌ی عمل و رفتار پسندیده‌ی خود، مردم را به سوی خوبی‌ها دعوت کنید و دعوت‌گر زبانی نباشید.

در این زمینه در منابع ارزشمند اسلامی توصیه‌های بسیار زیادی دیده می‌شود که مربیان با آن‌ها آشنایی لازم را دارند. به همین جهت از اطاله‌ی کلام در این باره خودداری می‌کنیم.



---

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۳۷.

۲. سفینة البحار، ج۲، ص ۷۸.

۷. تلفیق شیوه‌ها

در نظام جدید آموزش و پرورش تنها از یک یا دو شیوه‌ی مرسوم استفاده نمی‌شود، بلکه روش‌های تازه و شیوه‌های نو در اختیار معلمان و مربیان قرار دارد و آن‌ها اجازه دارند با توجه به شرایط مخاطب از همه‌ی آن‌ها استفاده کنند.

نمونه‌هایی از شیوه‌های تلفیقی بدین قرار است: قصه‌گویی و نمایش، نقاشی و قصه‌گویی، نقاشی و نوشتن اثر ادبی، نمایش فیلم و گفت‌وگو، کاردستی و قصه‌گویی، مشاهده و نوشتن، بازی و گفت‌وگو و...

انواع روش‌های مناسب تربیت دینی

اینک در این بخش، برخی از انواع روش‌هایی را که برای تربیت دینی و آموزش معارف اسلامی مناسب است به اختصار معرفی می‌کنیم. تفصیل این مباحث لازم است در جای دیگری مطرح شود یا مربیان با مراجعه به کتاب‌های تربیتی دیگر با آن‌ها آشنا شوند.

روش‌های تربیتی را از یک منظر می‌توان به دو دسته‌ی کلی «روش‌های مستقیم» و «روش‌های غیرمستقیم» تقسیم کرد.

از جهت دیگر می‌توان آن‌ها را به روش‌های «گفتاری» و «غیرگفتاری» دسته‌بندی کرد.

علاوه بر دسته‌بندی‌های فوق، در این‌جا به منظور آشنایی مربیان، برخی از روش‌های مناسب و مؤثر در تربیت دینی را فهرست‌وار می‌آوریم و بعضی از آن‌ها را به اختصار شرح می‌دهیم:

- روش توضیحی؛
- روش سخنرانی (خطابی)؛
- روش پرسشی؛
- روش مباحثه‌ای؛

- روش الگویی؛
- روش قصه‌گویی؛
- روش گروه‌های کوچک؛
- روش‌های کارگاهی (کارگاه‌های عملی)؛
- روش نمایشی (نمایش فیلم، تئاتر و...)؛
- روش‌های مبتنی بر بازی و سرگرمی؛
- گردش در طبیعت و اردوها؛
- دیدار و مجالست با بزرگان و صالحان؛
- روش عبادت و نیایش؛
- روش‌های ارشادی و تبلیغی.



۱. روش قصه‌گویی

در میان روش‌های مختلف، استفاده از «قصه‌گویی» یا «شنیدن قصه‌ها» با توجه به رغبت و پذیرشی که در کودکان و حتی نوجوانان نسبت به آن‌ها وجود دارد، از موقعیت خاصی برخوردار است. **قصه‌گویی به صورت غیرمستقیم زمینه‌ی آموزشی و تربیتی مناسبی برای مخاطبان ایجاد می‌کند،** زیرا اغلب بچه‌ها به شنیدن قصه‌ها و حکایت‌ها تمایل فطری دارند و از این کار بسیار لذت می‌برند. به همین جهت مربیان پرورشی می‌توانند از این فعالیت بسیار ارزشمند و مؤثر در جهت تعلیم و تربیت دینی استفاده‌ی فراوان ببرند.

این روش چنان مؤثر است که قرآن، این کتاب الهی، نیز حاوی داستان‌های واقعی فراوان است و بخش قابل توجهی از آن به نقلِ قصه‌های راستین انبیا و بزرگان اختصاص یافته و این خود نشانه‌ی اهمیتی است که اسلام برای استفاده از این هنر ارزنده در ارتباط با مخاطبان و تفهیم تعالیم ارزشمند دینی قائل است.

بسیاری از قصه‌ها و حکایت‌های دلنشین قرآن کریم با مضمون‌های تربیتی و اخلاقی، همگان را به عبرت‌گیری و پندآموزی از وقایع تاریخی و حقایق زندگی

گذشتگان دعوت می کند.

حضرت علی «علیه‌السلام» در این باره می فرمایند:

«وَتَعَلَّمُوا الْقرْآن فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَأَحْسِنُوا تِلاَوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ.»[1]

قرآن را بیاموزید، که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که بهار دل‌هاست، از نور آن شفا و بهبودی خواهید که شفای سینه‌های بیمار است، و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سودبخش‌ترین داستان هاست.

یعنی: قرآن را یاد بگیرید که شفای قلب هاست و آن را خوب بخوانید که پرفایده‌ترین قصه‌هاست.

هم‌چنین از آن حضرت نقل شده است:

علاوه بر قصص و تمثیل های قرآن کریم، پیامبر گرامی اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» و ائمه ی معصومین «علیهم‌السلام» برای بیان سخنانشان از تمثیل‌های جالب و زیبای زیادی استفاده کرده‌اند.

در طول تاریخ اسلام نیز، مسلمانان از این شیوه‌ی مؤثر استفاده‌های فراوان برده‌اند، تا جایی که تقریباً از نیمه‌های قرن اول هجری گروهی به‌نام قَصّاص در مساجد شکل گرفتند. نحوه‌ی تعلیمات این گروه به‌گونه‌ای بی‌مانند و مخصوص بود، یعنی با سبکی خاص و عاطفی و با تحریک احساسات درونی و جذب دل های مردم، فصل هایی از تاریخ امت‌های گذشته و حتی تفسیر، موعظه و اخبار را به صورت جذاب و دلنشین برای مردم عرضه می کردند.

مضامین بسیاری از قصه‌ها و حکایت‌های باقی مانده از گذشته درباره‌ی خداشناسی، محبت، ایمان، شجاعت و پایداری، نوع‌دوستی، همکاری گروهی، آزادگی، امیدواری، مبارزه با ظلم و ستم و... است و طبعاً استفاده از آن‌ها می‌تواند در ایجاد و پایدارسازی آموزه‌های دینی به ویژه در دانش‌آموزان بسیار مؤثر باشد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۹.

۲. استفاده از روش‌های هنری در تربیت دینی

در زمینه‌ی تأثیر و نقش هنر در تربیت، بسیار سخن گفته شده و همه‌ی اهل نظر و مربیان چنین نقشی را بارها شاهد بوده و تجربه کرده‌اند. در این جا تأکید ما بر استفاده از این روش ارزشمند در تربیت دینی است. به نظر می‌رسد مربیان پرورشی می‌توانند هر گونه آموزش دینی و محتوای مذهبی را با هنر در آمیزند و اثر آن را در کودکان و نوجوانان بسیار افزایش دهند. دلیل این مطلب، وجود مایه‌های فطری، از جمله «حس زیباشناسی» در انسان است. به دیگر سخن، یکی از مایه‌های فطری که در پرورش حس دینی بسیار مؤثر است استفاده از حس «زیباشناسی و زیباپرستی» است.

«پرورش حس زیبایی دوستی در کودک، شالوده‌ی تعادل، پاکی، طراوت و خلوص را در او بنا می‌نهد. این زیبایی باید در چشم او به طور طبیعی حس شود نه این‌که ما آن را برای وی زیبا جلوه دهیم! اگر چنین درکی از زیبایی در کودک به وجود آید حس مذهبی و عشق به جمال الهی در او برانگیخته می‌شود.»[۱]

برای استفاده از «حس زیبایی خواهی» کودک و نوجوان در تربیت دینی، ابتدا باید بدانیم که این حس دو کارکرد و فایده‌ی مهم دارد:

الف) فایده‌ی فردی، که «لذت معنوی» می‌دهد، و همان لذت، به هنگام برخورد با ناملایمات شدید زندگی، مددیار انسان است. یعنی او را با ملاحظه‌ی «زیبایی‌های طبیعت»، و «لطافت حال موجودات طبیعی» فارغ از اندوه می‌سازد و نشاط می‌بخشد.

توجه داشته باشیم که منظور از خوشی، شادی‌های جسمانی و بهره‌مندی از لذت‌های مادی نیست، اصل خوشی انسان در روح و روان اوست. برای مثال، وقتی کسی زیبایی‌های هستی، طبیعت و نعمت‌های الهی را ببیند خوشحال می‌شود و به وجد می‌آید.

اگر انسان توجه داشته باشد که هرچه به او می‌رسد از ناحیه‌ی خداست و اگر به حکمت خداوند قائل باشد، در آن صورت چیزی که او را ناخوش کند به نظرش نخواهد رسید.

ب) فایده‌ی اجتماعی: زیبا دوستی، انسان را از خودپسندی‌ها و سودجویی‌ها جدا

---

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۵۴.

می سازد، و او را برای درک افکار عالی و انجام کارهای بزرگ (که خودپسندی، قبلاً مانع تحقق آن‌ها می‌شد) آماده می کند.

زیبایی، به واسطه‌ی همین دو فایده‌ای که دارد، به‌ویژه آن‌که انسان را از خودخواهی (که منبع شرارت‌هاست) دور می‌سازد؛ خود قسمتی از «خیر» است، یعنی در واقع کار «عاطفه‌ی اخلاقی» را انجام می‌دهد. این مسئله، رابطه و مناسبت دقیق «اخلاق و جمال» را به نظر می‌رساند و این امر در نهایت می‌تواند در خدمت تربیت دینی قرار گیرد.

«ما باید آموزش دینی را با هنر همراه کنیم، البته باید توجه داشت که آن هنر صرفاً برای ایجاد غم نباشد! یکی از اشکالاتی که من به آموزش دین و شیوه‌ی عرضه‌ی دین به جوان‌ها دارم این است که تربیت دینی، آموزش دینی و اصولاً دین را بیش از اندازه با غم همراه کرده‌ایم.» [1]

«استفاده از فضاهای هنری برای آموزش دین ضروری است. این که شما می‌بینید مساجد ما عرصه‌ی بهترین هنرهای اسلامی بوده یا اماکن مقدس ما همیشه در برگیرنده ی مجموعه‌ای از زیباترین هنرها بوده، برای همین است که فضاهای دینی باید سرشار از نور و سرور باشد. معلم دینی هم باید چنین فضاهایی را ایجاد کند.» [2]

«کار مربی هنرمند در تربیت دینی آن است که مفاهیم دینی و آیات هستی را با تصویرسازی، لحظه‌های نشاط‌آور و احساسات شورانگیز به متربی عرضه کند نه با استدلال‌های کلامی و نصیحت‌های قالبی.» [3]

«حس زیبایی خواهی» کودک و نوجوان را با روش‌های مختلف می‌توان تحریک کرد. برای مثال با تماشای زیبایی‌های طبیعت و تفکر و دقت در شگفتی‌های آن، اندیشیدن در باره‌ی آفرینش موجودات طبیعی و... که همه اثری عمیق در تلطیف احساسات، تعالی عواطف، وسعت روح، صفا و سلامت روان دارند و موجب حرکت درست اندیشه، بلند نظری، حقیقت گرایی، پاکی، خیرطلبی، آشنایی با رموز نهفته ی جهان، قاعده‌یابی و داناتر

---

۱. مرادی اسدالله، *آسیب‌شناسی تربیت دینی* (گفتوگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۷۷.

۲. مرادی اسدالله، همان مدرک، ص ۷۹.

۳. عبدالعظیم کریمی، *رویکردی نمادین به تربیت دینی*، ص ۱۴۴.

شدن به واقعیت‌های زندگی خواهد شد.

۳. گردش و تفکر در طبیعت و مشاهده‌ی آیات الهی

یکی از روش‌های بسیار ارزشمند برای تربیت دینی و گسترش معارف مذهبی، گردش در طبیعت و تفکر در آیات الهی است. قرآن کریم در موارد مختلف به تدبّر و تفکّر در این باره دستور داده است. چه در آیاتی که به تفکّر در مجموعه‌ی خلقت امر کرده و چه آن‌ها که به اندیشه در جزء جزء آن، مانند زنبور عسل، شتر، کوه‌ها، نهرها، درختان، میوه‌ها، باران، آفتاب، ماه، خواب و غیر آن فرمان داده است.[۱]

جهان آفرینش آن‌قدر حیرت‌انگیز و شگفت‌آور است که انسان هرگز نخواهد توانست به تمامی اسرار آن واقف شود. آن‌چه تاکنون بشر بدان دست یافته، در برابر مجهولاتش همچون قطره‌ای در برابر اقیانوس بی‌کران است، چرا که به بیان قرآن کریم، تعداد موجودات الهی و اسرار آن‌ها پایان‌ناپذیر است.

جهان طبیعت دو چهره دارد؛ یکی همین ظاهر آن است که ما مشاهده می‌کنیم و دیگر عالم ملکوت و باطن آن، که ارتباط این ظاهر با مبدأ آفرینش یعنی خداوند است. در مطالعه و مشاهده‌ی طبیعت، دانش‌آموزان را به هر دو جنبه باید توجه داد.

متأسفانه بسیاری از درس‌های علوم که به بررسی مسائل طبیعت می‌پردازند به‌گونه‌ای طرح می‌شوند که دانش‌آموزان را در همان محدوده‌ی ظاهر طبیعت نگه می‌دارند. کار مهم مربیان تربیتی در این زمینه آن است که به صورت «غیرمستقیم» دانش‌آموزان را از این پوسته بیرون ببرند و آنان را متوجه نحوه‌ی ارتباط موجودات عالم، با خالق خویش بنمایند.

قرآن کریم در باره‌ی کسانی که فقط در جهان طبیعت محصور می‌شوند و هرگز از این ظاهر به باطن ره نمی‌برند می‌فرماید:

«یَعْلَمونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الاخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ»[۲]

---

۱. برای مثال به این آیات توجه کنید: آل عمران، آیه‌ی ۱۹۱؛ رعد، آیه‌ی ۳؛ نحل آیات ۱۰ - ۱۱، ۶۹؛ غاشیه، آیات ۱۷ - ۲۰؛ نبأ، آیات ۶ - ۱۶.

۲. سوره‌ی روم، آیه ی ۷.



آنان جز ظاهری از زندگی دنیا نمی‌دانند و از ورای آن که جهان آخرت است غافل‌اند.

مربیان برای رسیدن به اهداف تربیتی خود در استفاده از این روش باید کارکردهای تربیتی و نحوه‌ی اجرای صحیح فعالیت‌هایی همچون «گردش‌های علمی» و «اردوهای تربیتی» را خوب بشناسند و از آن‌ها درست بهره ببرند.

«تماشای «زیبایی» طبیعت، تفکر و دقت در شگفتی‌های آن و اندیشیدن درباره‌ی آفرینش موجودات طبیعی اثری عمیق در تلطیف عواطف، تعالی احساسات، وسعت روح و صفا و سلامت روان خواهد داشت و این همه موجب درست دیدن، درست اندیشیدن، بلند نظری، حقیقت‌گرایی، سعه‌ی صدر، خیرطلبی، آشنایی با رموز نهفته در طبایع هستی، قاعده‌یابی و داناتر شدن نسبت به واقعیت زندگی خواهد شد. این‌ها همه نمادهایی از تربیت دینی و نشانه‌هایی برای پرورش حس مذهبی‌اند.»[1]

«آدمی باید به طور طبیعی مجذوب طبیعت خوبی‌ها، طبیعت حوادث و طبیعت نمادها شود تا به یاری آن‌ها هویت خویش را کشف کند. او باید در پی شناخت نیروهای درونی خویش، به عظمت جهان بیرون پی ببرد و از طریق عظمت جهان بیرون، عظمت جهان درون را کشف کند. سرچشمه و تبار تربیت طبیعی در طبایع مختلف نهفته است و همین که کودک با این طبایع پیوند یابد در پرورش حس مذهبی او اثری ماندنی به جای می‌گذارد.»[2]

٤. روش ارائه‌ی الگو

یکی از روش‌های بسیار مؤثر در تربیت دینی روش «ارائه‌ی الگو» و معرفی «اسوه‌های حقیقی» است. مطابق این روش، مربی تلاش می‌کند کسانی را که اندیشه‌ها، گفتار و رفتار آن‌ها می‌تواند قابل الگوگیری برای متربیان باشد معرفی و دانش‌آموزان را به پیروی از رفتار آن‌ها تشویق کند.

«اسوه» یعنی مدل و نمونه. البته نمونه‌ی خوب و «اسوه‌ی حسنه». مثلاً وقتی انسان

---

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص۱۵۴.

وصف پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ یا علی بن ابی طالب ﴿علیه‌السلام﴾ را می‌شنود روح و دلش آرزو می‌کند مانند او باشد، وقتی فضایل فاطمه‌ی زهرا ﴿علیها‌السلام﴾ را می‌شنود که عفیف و ساده بود، با نامحرم چگونه روبه‌رو می‌شد و... دوست دارد همان‌گونه باشد.

البته به‌جز اسوه‌های حقیقی تربیتی پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ و ائمه‌ی معصومین ﴿علیهم‌السلام﴾ هستند، در سطحی پایین‌تر، دیگر شخصیت‌های دینی و اجتماعی، حتی مربیان و معلمان نیز می‌توانند الگوی دانش‌آموزان قرار گیرند.

استفاده از این روش از آن جهت کارساز و مؤثر است که کودکان و نوجوانان به طور طبیعی دوست دارند خودشان را همانند کسانی قرار دهند که آن‌ها را می‌پذیرند.

همانندسازی یکی از ویژگی‌های دوران کودکی و نوجوانی است. این خصوصیت آن‌قدر قوی است که نوجوانان دوست دارند کسانی را برای خودشان الگو قرار دهند و به عنوان قهرمان از آن‌ها پیروی کنند. حتی بچه‌های کوچک هم در بسیاری از موارد سعی در تقلید از رفتار بزرگ‌ترها دارند.

مراحل تأثیر اسوه و الگو:

کودک و نوجوان به کسی که در کنار اوست نگاه می‌کند و بدین ترتیب از او اثر می‌پذیرد:

او را می‌بیند؛

وی را دوست می‌دارد؛

به او اعتماد می‌کند؛

شایستگی وی را باور می‌کند؛

خوشش می‌آید مثل او بشود؛

به حالات و رفتار او تشبه می‌کند؛

این تشبه را ادامه می‌دهد و «صفت» در او پا می‌گیرد؛

می‌فهمد که مثل او بودن چه نتیجه‌ای دارد (فهم عملی)؛

همین فهم عملی به او فرمان می‌دهد که: این گونه باش.

در این حالت حتی در صورت عدم حضور الگو، متربی با فهم جان درمی‌یابد که باید مثل و مانند «او» باشد.

۵. روش عبادت و نیایش

یکی از وظایف مهمی که خداوند متعال برای انسان به عنوان برگزیده‌ی مخلوقات خود قرار داده «عبودیّت» است، چنان که در آیه‌ی کریمه می‌فرماید:

«إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ الاَّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً»[۱]

هر یک از موجودات آسمان و زمین بنده‌ی پروردگارند.

چون همه‌ی موجودات جهان در اصل وجود و بقای خویش به مبدأ آفرینش وابسته‌اند، لذا همه‌ی آن‌ها در برابر حق تسلیم و بندگی او را از روی میل پذیرایند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«فَقالَ لَها وَ لِلأَرْضِ ائْتِیَا طَوعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعینَ»[۲]

«سپس به آسمان و زمین گفت از روی رغبت یا کراهت تسلیم شوید. آن‌ها گفتند ما با میل سر در اطاعت داریم.»

هم‌چنان که در بخش گرایش‌های فطری انسان یادآور شدیم، میل به پرستش در ذات انسان وجود دارد، اما لازم است که این گرایش پرورش یابد تا به انحراف کشیده نشود.

یکی از شیوه‌هایی که در تربیت دینی مؤثر است ترغیب کودکان و نوجوانان به عبادت و نیایش است. این کار از وظایف بسیار مهمی است که والدین در خانواده و مربیان در مدرسه باید با جدیت فراوان به آن اهتمام می‌ورزند. این حرکت باید از همان اوان کودکی توسط پدر و مادر انجام شود.

---

۱. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱.

در این زمینه احادیث فراوانی از ائمه‌ی معصومین ﴿علیهم‌السلام﴾ رسیده است. حدیثی از امام باقر ﴿علیه‌السلام﴾ بدین مضمون نقل شده که فرموده‌اند:

کودک اگر پسر باشد تا هفت سالگی آزاد است. چون هفت سالش به پایان رسید، به او گفته شود که دست‌ها و صورتت را بشوی. هنگامی که انجام داد، به او گفته شود که نماز بخوان. سپس رهایش کنند تا نه سالش به پایان رسد. آن گاه وضو و نماز را به او بیاموزند تا آن‌را به جا آورد...

از امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ نقل شده است که فرمود:

همانا ما پسران خود را هنگامی که هفت ساله شدند به روزه فرمان می‌دهیم. پس روزه می‌گیرند تا نصف روز، یا کم‌تر و بیش‌تر، زمانی که تشنگی و ضعف بر آنان غلبه کرد، روزه را می‌شکنند تا کم‌کم برای روزه آمادگی پیدا کنند و تحمل آن را داشته باشند. پس شما [هم] پسرانتان را هنگامی که نه ساله شدند به روزه تمرین دهید تا زمانی که تحمل دارند، هنگامی که تشنگی برآنان مستولی شد روزه‌ی خود را بشکنند. (همین روزه‌های کله گنجشکی مصطلح در جامعه)

تمرین دادن کودک به مسائل عبادی، هرچند که فایده‌ی به جا آوردن عبادات و اثرات مثبت و سازنده‌اش را درک نکند، باعث ایجاد عادت به انجام فرایض می‌شود و هنگامی که به تدریج فواید عبادات را با بیانی ساده و شیرین برایش توضیح دهند و او بپذیرد، آمادگی لازم برای قبول تکالیف دینی در او پیدا می‌شود.

عبادت و پرستش، جلوه‌های گوناگونی دارد که مهم‌ترین آن‌ها به عنوان شیوه‌های تربیت دینی قابل اجرا در مدارس عبارت‌اند از: نماز، روزه، نیایش.



چکیده‌ی آموزه‌های بخش هفتم

در این بخش آموختیم که:

روش در هر کار، مسیری است که انجام دادن آن کار را آسان‌تر و سریع‌تر می‌کند.

اهمیت انتخاب راه و روش در میزان موفقیت فعالیت‌های پرورشی بسیار زیاد است.

در یک نظام تعلیم و تربیت پویا و کارامد، روش‌ها به‌طور دائم نمی‌توانند ثابت و ایستا باشند، بلکه باید متناسب با زمان و نیازهای نسل جدید تغییر کنند.

مربیان باید با کسب آشنایی از روش‌های آموزش و تربیت، برای رساندن هر پیام یا محتوای تربیتی، متناسب با موضوع، مقطع تحصیلی و جنسیت مخاطبان، روش مناسبی را انتخاب کنند. استفاده از روش‌های غیرمستقیم در تربیت بسیار تأثیرگذارتر از روش‌های مستقیم است. از جمله روش‌های غیرمستقیم در تربیت دینی روش عملی است، بدین معنا که مربی خود با عمل خویش دانش‌آموزان را تربیت کند. در روایات معصومان «علیهم‌السلام» به طور مکرر به این روش توصیه شده است.

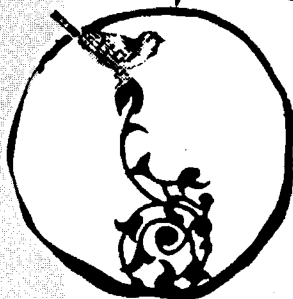
یکی از روش‌های بسیار ارزشمند در تربیت و به ویژه تربیت دینی آن است که با برانگیختن حس کنجکاوی کودکان و نوجوانان، آنان را تشویق کنیم که خودشان با کشف و تجربه به حقایق دست پیدا کنند.

در میان روش‌های مختلف، استفاده از روش «قصه‌گویی» یا «شنیدن قصه‌ها» با توجه به رغبت و پذیرشی که در کودکان و حتی نوجوانان نسبت به آن‌ها وجود دارد، از موقعیت خاصی برخوردار است. آمیخته کردن آموزش‌های دینی با هنر یکی از روش‌های بسیار مؤثر و جذاب در تربیت دینی است که مربیان باید از آن استفاده‌ی مطلوب را ببرند.

از دیگر روش‌های ارزشمند برای تربیت دینی و گسترش معارف مذهبی، گردش در طبیعت و تفکر در آیات الهی است. یکی دیگر از روش‌های مؤثر در تربیت دینی روش «ارائه‌ی الگو» و معرفی «اسوه‌های حقیقی» است. مطابق این روش، مربی وظیفه دارد کسانی را که اندیشه‌ها، گفتار و رفتار آن‌ها می‌تواند قابل الگوگیری برای متربیان باشد، معرفی کند و دانش‌آموزان را تشویق به پیروی از رفتار آن‌ها بنماید.

بخش هشتم

مراحل و موضوعات تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش هشتم

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.مراحل تربیت دینی از نظر پیشوایان دینی کدام است؟

۲.منظور از مرحله‌ی «سیادت» در مراحل تربیت فرزند چیست؟

۳.آیا طرح دین در دوره‌ی کودکی ضرورتی دارد؟

٤.منظور از دوره‌ی سیادت در تربیت دینی چیست؟

٥.موضوعات دینی قابل طرح در دوران کودکی کدام است؟

٦.مسائل دینی قابل طرح در هنگام نوجوانی کدام است؟

۷.مباحث و موضوعات دینی قابل طرح در زمان جوانی کدام است؟

۸.فرایند کلی پذیرش دین توسط فرزندان، شامل چه مراحلی است؟



مراحل تربیت دینی از نظر پیشوایان دین

تعالیم اسلامی درمورد تربیت کودک دارای ابعاد وسیعی است. اسلام، هم برای دوران پیش از تولد کودک و هم برای دوران بعد از تولد او، توصیه‌ها و رهنمودهای دقیق و مؤکدی دارد. قطعاً مقصود اولیای دینی ما از تربیت کودک، نوجوان و جوان، تربیتی در راستای مکتب و به عبارتی «تربیت دینی» بوده است.

در مباحث اسلامی برای رشد انسان مراحلی ذکر شده که به تفاوت‌ها و ویژگی‌های روانی و ذهنی فرد در هر مرحله اشاره دارد. از جمله در حدیث مشهوری از رسول معظم اسلام﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ تحولات روحی فرزند، معرفی و نحوه‌ی برخورد با او مشخص شده‌است. در این حدیث رشد کودک بعد از تولد به سه دوره‌ی هفت ساله تقسیم شده است که می‌توان آن‌ها را تحت عنوان «سیادت»، «اطاعت» و «وزارت» بیان ساخت.

حضرت رسول اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ می‌فرمایند:

«الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین.» [1]

---

۱. وسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۴.

کودک در هفت سال اول سید و آقاست، در هفت سال دوم روحیه‌ی اطاعت دارد و در هفت سال سوم وزیر و مشاور است.

چنان که از سخن پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾، آشکار است، صفت مورد تأکید در هر مرحله می‌تواند به توانایی‌ها و نیازهای خاص آن مرحله دلالت داشته باشد. در ضمن، وجود ویژگی‌ها، تفاوت‌ها، توانایی‌ها و نیازهای فرد در هر مرحله، مستلزم رفتار و انتظاری مناسب از جانب والدین و مربیان است که هدف‌ها و روش‌هایی هماهنگ با آن مرحله را می‌طلبد.

امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ می‌فرماید:

«الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال و الحرام سبع سنین».[1]

«کودک هفت سال اول بازی کند، هفت سال دوم خواندن و نوشتن بیاموزد و هفت سال سوم حلال و حرام را یاد بگیرد.»

امام علی﴿علیه‌السلام﴾ نیز می‌فرماید:

«ولدک ریحانتک سبعاً و خادمک سبعاً ثم هو عدوک أو صدیقک».[2]

فرزند در هفت سال اول برای شما مانند برگ خوشبوی ریحان است، در هفت سال دوم خدمتگزار، مطیع و فرمانبردار شماست و در هفت سال سوم دشمن بدخواه و یا دوست خیرخواه شما خواهد شد.

بنابراین با استفاده از احادیث فوق، تحولات رشد کودک را بعد از تولد می‌توان به ترتیب زیر تقسیم کرد:

الف) دوره‌ی سیادت (تولد تا هفت سالگی): که در احادیث فوق با خصوصیاتی نظیر «سید بودن»، «ریحان» همراه است. در این دوران کار اصلی کودک «بازی کردن» است. گفتنی است امروزه از نظر علمی ثابت شده که اهمیت بازی در این سنین برای کودک

---

۱. کافی، ج ۶، ص۴۶.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، کلمه‌ی ۹۳۷، ص ۳۴۳.

همانند اهمیت اکسیژن برای بدن است.

ب) دوره‌ی اطاعت (۷ تا ۱۴ سالگی): که در احادیث فوق ویژگی‌هایی نظیر «عبد بودن»، «ادب کردن»، «تعلیم کتاب دادن» و «خدمت‌گزار بودن» برای آن بیان شده است.

ج) دوره‌ی وزارت و مشورت (۱۴ تا ۲۱ سالگی): که در احادیث فوق ویژگی‌هایی نظیر «وزیر»، «همراهی و مشاورت»، «تعلیم حلال و حرام» و «دوستی و دشمنی» مورد توجه قرار گرفته است.

اسلام در طرح تربیت دینی، سنین مختلف را در نظر گرفته و انتظار اولیای تربیتی از فرزندان خود را با توجه به سن و روحیات آنان مشخص ساخته است.

کودک در سنین خردسالی برای آموزش و تربیت آماده می‌شود، در دوره‌ی نوجوانی «مقدمات دانستنی و تجربی تربیت» را یاد می‌گیرد و در مرحله‌ی جوانی، تمام آموخته‌هایش را با قبول مسؤولیت به عمل در می‌آورد. همین نقطه، جای واقعی تربیت اوست، که کودک با مدد عقل، هدایت حق، تذکرات مکتب و ولایت رسول و امام، خود را به مرحله‌ی «ربّانی» شدن می‌رساند.

حال باید بدانیم که تربیت دینی در کدامین مرحله تأثیرگذار است و جای آن کجاست؟

تربیت دینی از دوره‌ی کودکی پا می‌گیرد و در دوره‌ی جوانی خاتمه پیدا می‌کند. بیش‌ترین تأثیر مربی مربوط به دوره‌ی کودکی است. مربی در این دوره به کودک ادب می‌آموزد، رعایت می‌آموزد، مواظبت‌های حقوقی را یاد می‌دهد، اعمال دینی را با فرزند به اجرا می‌گذارد، او را با حالات و توجهات اعتقادی، عبادی و دعاها مأنوس می‌کند و بسیاری از مطالب دیگر را به او می‌آموزد.

ممکن است سؤال شود وقتی کودک یا نوجوان (پسر) هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است چگونه می‌توان دین را برای او مطرح کرد؟ زیرا هنوز به سن تکلیف نرسیده است.

پاسخ این است که «تکلیف» برای امور «اجرایی» و «عملی» است. آیا وقتی فرزند به مرحله‌ی بلوغ شرعی می‌رسد، بدون آمادگی قبلی به یکباره می‌تواند شاگرد خوبی برای دین باشد؟ و آیا می‌تواند آن تکالیف را اجرا کند؟ مسلماً نه! پس قبلاً باید این اعمال را

تجربه کرده باشد و آن‌ها برایش جنبه‌ی صفتی پیدا کرده باشند. باید زمینه‌ها را در همین دوره‌ی کودکی و نوجوانی فراهم کرد تا بعدها تکالیف دینی مورد قبول قرار گیرند.

در دوره‌ی جوانی، فرزند باید عهده‌دار امور خودش باشد. یعنی خودش باید به تحول خویش بپردازد. در این مرحله، دیگر جای تمرین و تجربه نیست، بلکه فرد باید به تکالیف و مسؤولیت‌هایش عمل کند و مربی تنها کاری که می‌تواند بکند این است که به هدایت او بپردازد یا پاسخ‌گوی سؤال‌هایش باشد.

مربی باید کودک را دستگیری کند، اما عملاً مراقب نوجوان باشد و بر جوان تنها نظارت کند. نظارت‌ها باید بدان قصد باشد که وقتی فرزند چیزی را نمی‌داند هدایتش کند، و آن گاه که نمی‌تواند، دلالتش کند تا او خود را به امکان و توان برساند.

با این شیوه‌ی تربیت، فرزند متکی به نفس بار می‌آید. در مجموع ما باید به «فهم فرزند» اضافه کنیم، نه این که تنها بر علم او بیفزاییم.

کودک تا زمانی که در وظایف شخصی‌اش محتاج به کمک است، نیاز به سرپرست دارد، بعدها به تدریج این احتیاج کم‌تر ولی حذف نمی‌شود. والدین در هر سنی باید مراقب فرزند خویش باشند، اما این مراقبت در مراحل مختلف سنی متفاوت است. برای مثال:

در کودکی، سرپرست دست بچه را می‌گیرد اما سست، ولی مواظب اوست.

در نوجوانی، دست فرزند را رها می‌کند ولی مواظب اوست.

در جوانی، کنار او می‌ایستد و با نگاه و اشاره‌اش او را مواظبت می‌کند.

در بزرگ‌سالی، با عملش او را توجه می‌دهد.

هنگامی که فرزند دچار سهو یا خطا می‌شود، مربی نباید بی‌درنگ و مستقیم به او کمک و در کارش دخالت کند، یا او را مورد سرزنش قرار دهد، بلکه باید به آرامی و بدون این که فرزند دست کمکی او را احساس کند این کار را انجام دهد. این نکته‌ی بسیار دقیق و مهمی است که نوجوان نباید بفهمد کسی مراقب اوست و او را از خطاها و لغزش‌ها می‌رهاند. این احساس برای نوجوان بد است، زیرا او را از «خود اتکایی» باز می‌دارد. این امر باعث می‌شود وی همیشه احساس کند که در همه حال کسی مراقب اوست، بنابراین

هر کاری را که نتواند انجام دهد دیگران را به کمک می‌طلبد و در نتیجه فردی ترسو بار می‌آید.

مراحل و موضوعات تربیت دینی

الف) دوران کودکی

ما باید از همان سال‌های نخستین زندگی، کودک را برای پذیرش دین آماده کنیم تا هسته‌های عقاید در نهاد او برویند. به عبارت روشن‌تر، آموزش‌های دینی را در همان سال‌های اول عمر فرزند باید بنیان نهاد و همان سنین، زمان مناسب برای پرورش حس دینی و خداشناسی در اوست. مهم‌ترین تأثیر را در این زمینه قبل از همه مادر دارد. اوست که در همان هفت سال اول، مایه‌های توجه فرزند به مبدأ را می‌تواند با زبان کودکی و نمایش‌های مادرانه - که برای کودک قابل فهم است - در وجود او ایجاد کند.

باید بدانیم آن‌چه به کودک می‌آموزیم فقط «تقلید» و تکرار «آشنایی» است؛ و او از صورت الفاظ و احکام، فهم مذهبی ندارد. این عدم «فهم و درک» در سنین پایین بیش‌تر است.

در سنین بالاتر که میزان عقل و تمیز کودک بیش‌تر می‌شود از اعمال مذهبی فهم بیش‌تری حاصل می‌کند. او در سه سالگی کلمه‌ی توحید «لااله‌الاالله» را می‌آموزد؛ در چهار سالگی «محمدرسول الله» ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ را یاد می‌گیرد؛ در پنج سالگی رو به قبله ایستادن و سر به سجده گذاردن را می‌آموزد؛ در شش سالگی رکوع و سجده را فرامی‌گیرد. (در مرحله‌ی دوم که از هفت سالگی به بعد است، به نماز خواندن راغب می‌شود، با وضوی کامل نماز می‌خواند و به وجود پروردگارش هدایت می‌شود تا خدای خود را در عبادت خویش بیابد و اقرار کند که خداوند خالق اوست و او پروردگارش را می‌ستاید.)

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، از دیدگاه پیشوایان دینی ما، هفت سال اول زندگی دوره‌ی بازی و آقایی است. در این دوره کودک باید بچگی کند. بنابراین بزرگ‌ترین خطا

این است که کودک را در زمان بچگی به کارهای مربوط به بزرگی وادار کنیم. ما باید کودک را با رعایت همان اقتضای کودکی به بلوغ برسانیم. کودک آمادگی‌های وجودی خودرا از طریق «سرگرمی‌های بصیرتی» یادمی‌گیرد و همان یادگرفته‌ها را در «بازی‌ها» تجربه‌می‌کند.

در هر صورت، از همان اولین روزهای حیات کودک، باید به کار پرورش دینی و اخلاقی او اقدام کنیم. چرا گمان می‌کنیم که اعمال و سخنان ساده در سنین کودکی و اعمال و سخنان مشکل‌تر برای سنین بالاتر است؟ به نظر ما، آن‌چه مربوط به باطن فرزند است و اساس مذهبی او را در برمی‌گیرد و «اصل دین» و روح مذهب محسوب می‌شود، همان است که در کودکی مایه‌دارتر از اوقات دیگر عمر در انسان وجود دارد. در این زمان تنها باید این مایه‌ها را حرکت داد، آن هم نه با الفاظ، (که از قراردادهای وضع شده‌ی بزرگ‌سالان است)، بلکه با اشاره و ارائه. اگر هم استفاده از «لفظ» لازم باشد، باید از لفظی طبیعی و مناسب با «زبان کودکی» بهره گرفته‌شود.

آری انتقال مفاهیم دینی و تربیتی به خردسالان باید بیش‌تر با زبان چشم و گوش و سایر حواس، با زبان حال و رفتار، با زبان تصویر و آهنگ، با زبان روح، با زبان لمس محیط و دریافت مقصود و با زبان واقع و حقیقت باشد.

بهتر است اعمال مذهبی همه‌ی افراد خانواده با هم و غالباً در یک زمان و حتی در یک جا انجام گیرد و اگر ممکن است آن محل نیز ثابت و دارای لوازم پاک و القاکننده‌ی تقدس و صفا باشد. کودکان نیز باید با تشویق بزرگ‌ترها در این مراسم عبادت خانوادگی شرکت کنند تا این اعمال را ببینند و آزادانه کشش و هماهنگی پیدا کنند.

کودک در این زمان، ضمن آشنا شدن با روش حفظ بدن خود از بیماری‌ها و صدمات، می‌فهمد که برای قوت ذهن و اندام خود باید تا حدی راه‌یابی کند. او هم‌چنین باید وظایف خصوصی و شخصی خود را یاد بگیرد و تجربه کند و خودش مستقلاً متعهد به انجام آن‌ها باشد. علاوه بر این‌ها آن‌چه مناسب «جمال» است، (از قبیل تمیزی و آراستگی) و نیز آن‌چه مناسب «ادب» است، باید کسب کند. رعایت همین «جمال و ادب» اقدامی است

که «اولیای تربیت دینی» باید بدان توجه کنند.

ب) دوران نوجوانی

در نوجوانی که زمان آمادگی برای دوره‌ی جوانی و تجربه‌ی امور شرعی است، دانش‌آموز ضمن رعایت آن‌چه در دوره‌ی کودکی در حال اجرای آن بود (از قبیل انجام وظایف فردی و...) باید به «ریشه‌دار کردن» ادب‌ها در درون خویش نیز توجه کند. بدین معنا که علاوه بر رعایت آن‌ها، سعی کند لطف آن ادب‌ها را نیز بفهمد. وظیفه‌ی دیگر در این دوران آن است که دانش‌آموز با رعایت‌های عاطفی، اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و نحوه‌ی اجرای احکام دینی (در حدود دوران نوجوانی) آشنا شود.

البته اجرای این رعایت‌ها در دوره‌ی نوجوانی تجربی است نه تکلیفی. در این سن «خطا» هست، اما مُجرمیت وجود ندارد. در این دوره، همین رعایت‌ها، اقدامی اولیه برای اجرای اصل تربیت دینی خواهد بود. نوجوان به‌راحتی به رعایت ادب، حقوق دیگران و مسائل مکتبی ابراز علاقه می کند و بخش مهمی از «تربیت دینی» همین است.

در دوره‌ی نوجوانی، دانش‌آموز خودش مستقل عمل می کند و اگر مربی زمینه‌های لازم را درست به او یاد داده باشد، او با مشکلی جدی مواجه نخواهد شد.

در زمینه‌ی ایجاد اعتقاد و باورهای دینی، مربی باید به فعالیت زیر بپردازد:

در کلاس اول و دوم دبستان (۷ تا ۹ سالگی) مربی باید شفاهاً با پرسش‌های گوناگون، توجه کودک را به «اصل و هدف آفرینش» و به‌وجودآورنده‌ی جهان (خداوند) معطوف بدارد. مثلاً از او بپرسد: صندلی را کی ساخته؟ چرا ساخته؟ چه علمی و چه قدرتی لازمه‌ی کارش بوده است؟ صندلی را چه‌گونه می‌توان سالم و مفید دانست؟ رنگ آن، تمیزی آن، بلندی و کوتاهی آن، بر شاگردی که روی آن می‌نشیند چه اثری دارد؟ سردی و گرمی محیط، رطوبت و خشکی محیط، بر آن صندلی چه تأثیری می گذارد؟

در مرحله‌ی دوم یک گیاه را مثال بزند، سپس آسمان و خورشید و بالاخره حیوان و انسان را، آن‌گاه قصه‌های قرآن، قصه‌های آفرینش، داستان آدم و حوا و نوح و ابراهیم

و سایر انبیا را، و این که که از این هستی چه‌گونه باید بهره گرفت؟ چه هدف شایسته‌ای برای آن باید در نظر داشت؟ چه پایانی، مناسب آن است؟ این پرسش‌ها و جست و جوها، باید طی دو سال طرح و اجرا شود.

در سال دوم، مربی یا معلم باید گاهی قرآن را به کلاس ببرد و گاهی نیز از وقایعی صحبت کند که در قرآن از آن‌ها گفت‌وگو شده است. یکی دو آیه‌ی مناسب را از «کتاب الهی»، مطرح کند و معنای آن را بگوید تا شاگرد با مطالب قرآن و نحوه‌ی بیان آن آشنا شود.

حکمت‌ها را با زبان مناسب و ضمن قصه‌ها و در لابه‌لای وقایع بگوید. مربی باید متوجه باشد که هرگز نصیحت یا حکمتی را جداگانه یا در پایان واقعه و جدا از آن بیان نکند، زیرا این کار اولاً سبب می‌شود که شاگرد آن قسمت را چون سنگین‌تر است گوش ندهد یا زود فراموش کند.

ثانیاً برداشت فکری از یک واقعه وقتی جدا بیان شود، می‌تواند جدا از آن هم مورد توجه شاگرد قرار گیرد، و رابطه‌اش با واقعه غالباً از یادش می‌رود و در وقایع مشابه آن، تداعی نمی‌شود. بنابراین برای ذهن دانش‌آموز هدف نخواهد بود و در عمل و زندگی‌اش اثر نخواهد کرد.

هنگام بیان داستان انبیا لازم است که مربی، اثر «طاعت درست» را در زندگی کسی که از قاعده‌ی صحیح و فرمان صالح اطاعت می کند توضیح دهد.

وقتی فرزند، با تحقیق می‌فهمد که پدر و مادر او دانای کار و راهنمای شایسته هستند و معلم او نیز عاقل و صالح است، خواه‌ناخواه نوعی تابعیت از روی تحقیق را برگزیده که کاری عاقلانه و آزادانه است و در واقع خودش آن را برگزیده است و به همین جهت، برای او عقده یا «حال ذلت پذیری» ایجاد نمی کند.

مربی باید محبت خالق را در دل شاگرد ایجاد کند و برای اجرای این کار، باید از هر شیوه‌ای که می‌تواند استفاده کند، چه از زبان داستان و چه از زبان دعا در هر صورت باید این نکته را به شاگرد تفهیم و تلقین کند.

مربی باید به منظور جالب توجه ساختن مطالب درس دینی از همه‌ی وسایل و امکانات سمعی و بصری بهره‌گیری کند. مثلاً بهتر است از اواخر کلاس اول، دانش‌آموز را به نقاشی تشویق کند تا به تدریج تصویر طبیعت و موجودات آن را در ذهن و بر صفحه‌ی کاغذ ترسیم کند. هم‌چنین باید سعی کند از هرکدام این‌ها، بهانه‌ای برای طرح مطالب دینی به دست آورد. مثلاً در تصویر کوه، «کوه حرا، مناجات و حال پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ و در تصویر کشتی، «کشتی نوح و نجات اهل حق» را مطرح سازد.

سرودهای کوچک دینی درباره‌ی خداشناسی، رهبرشناسی، راز و نیاز با پروردگار، خواستن حاجات و نظیر این‌ها می‌تواند هم دل نرم کودک را به درستی نقش دهد و هم فکر لطیف وی را در مسیر حق اندازد. باز هم یادآوری می‌شود که نظرات دینی را باید در لابه‌لای این طرح‌ها مطرح کرد، به‌گونه‌ای که هرگز از آن‌ها قابل تفکیک نباشد و در نظر فرزند جداگانه و مستقل جلوه نکند.

در کلاس سوم و چهارم ابتدایی (یعنی در حدود ۱۰ و ۱۱ سالگی) که کم‌کم حس دینی فرزند در حال شکوفایی است، باید اصول مذهب و اخلاق را با زبان قابل فهم کودک و ضمن قرائت متون فارسی، یا به کار بردن وسایل سمعی و بصری یا ساخت کارهای دستی، طرح کرد. (البته لازم است بیان اصول مذکور، همراه بادلیل باشد، نه دلیلی خیالی و کودکانه، بلکه دلیلی محسوس، ولی درست و به‌جا.)

مربی می‌تواند از پاره‌ای آیات قرآن که حاوی چنین اصولی هستند استفاده کند، یعنی آن‌ها را طرح و سپس معنا کند. (هر جلسه‌ی درسی، دو سه سطر از آیات بیان شود) سپس با طرح پرسش در میان شاگردان بحثی به وجود آورد که همه‌ی آن‌ها در آن شرکت کنند. مربی باید ضمن بیان وقایع روزمره، یا حکایاتی که با زندگی فرزند هماهنگی دارند، یا همراه با قصص قرآنی، مصادیقی از موضوعات دینی را که در زندگی پیش می‌آید مطرح کند تا اگر دانش‌آموز با آن‌ها برخورد کرد، به سهولت بتواند تدبیر شایسته‌ای به کار ببرد و مشکلات خویش را حل کند.

همیشه دو نوع کتاب برای مربی بهتر قابل بهره‌گیری است. یکی قصص قرآن و دیگری شرح احوال و نکات مهم زندگی رسول خدا﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ و امامان معصوم﴿علیهم‌السلام﴾. در این کتاب‌ها هم اگر دقت شود که قصه‌ها و احوال مربوط به کودکی و نوجوانی معصومین انتخاب شوند تا برای کودک و نوجوان نیازمند به تعلیم، ملاک کار آموزش قرار گیرد، بسیار بهتر است.

از داستان‌هایی که به طور نمونه می‌توان ذکر کرد، حکایت‌هایی از زندگی پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ درمورد تواضع، مهربانی و... است. یا از زندگی علی ﴿علیه‌السلام﴾ درباره‌ی کمک به مستمندان، نوازش یتیمان و مانند این‌ها.

در این دو کلاس (سوم و چهارم) از وسایل سمعی و بصری هم می‌توان استفاده‌ی زیادی کرد. مثلاً وقتی از نبوت صحبت می‌شود، خوب است ضمن به‌کارگیری نقشه‌ی جغرافیایی عربستان، جای مکه، مدینه، فاصله‌ی آن‌ها از یک‌دیگر و مسافت آن اماکن مقدسه تا محل زندگی شاگردان روی نقشه نشان داده شود، سپس از دانش‌آموزان بخواهند هرگونه که می‌توانند نقشه‌ی ساده‌ای نظیر آن بکشند و خط سیر محل زندگی خود را تا مکه و مدینه، روی آن نقشه مشخص کنند.

یا مثلاً وقتی از حکایات زندگی حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ سخن می‌رود، جای کوفه در نقشه نشان داده شود و پس از طرح حکایت به پرسش‌ها و اشکالاتی که برای دانش‌آموزان پیش می‌آید پاسخ گویند، بعد هم تکلیف کنند که: شاگردان، گزارش این حکایت‌ها و آن مباحث را به‌اندازه‌ی فهم خود، در خارج از کلاس بنویسند و در جلسه‌ی بعدبیاورند.

اگر هوا مناسب باشد، خوب است مربی همراه دانش‌آموزان در حیاط مدرسه وضو بگیرند و سپس نماز جماعت بخوانند. بعد از نماز نیز جملاتی از معانی نماز توسط بچه‌ها تکرار شود تا ملکه‌ی ذهن دانش‌آموزان گردد. بهتر است پس از نماز، همگی در حالت دعا، با صفای باطن و اخلاص تمام، از خداوند طلب حاجت کنند. دعاها باید شامل درخواست‌های مناسب زندگی باشد که با زبانی ساده و به وسیله‌ی کسی که صدای خوشی دارد خوانده

شود و دانش‌آموزان آن‌ها را با هم تکرار کنند.

سپاس‌گزاری از نعمت‌ها باید به صورت تفصیلی و به طور محسوس برای دانش‌آموزان مطرح شود و همه آن را ذکر کنند، چنان که در جان آنان بنشیند. اولیای دانش‌آموزان هم باید در خانه این کار را دنبال کنند و مراقب برگزاری نماز کودکان باشند، تا آن‌ها بدان خوی گیرند. این روش تا مرز بلوغ باید ادامه یابد.

در کلاس پنجم و اول راهنمایی: از آن‌جا که در چهار سال اول دبستان دانش‌آموز تعلیم دینی یافته و قلبش متوجه پروردگار شده و اکنون بزرگان دین، یعنی پیامبر «صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم» و امامان را در حد صفات، اعمال و نظرات آن عزیزان می‌شناسد، نسبت به دین ابراز علاقه می‌کند و کشش روحی دارد. بعضی از سوره‌های کوچک قرآن و آیات دیگر را با معنای آن‌ها می‌داند و کم و بیش عملاً هم به واجبات عبادی پرداخته است.

اکنون در کلاس پنجم و اول راهنمایی، نوجوان باید اصول و فروع دین را تقریباً به‌صورت کامل بداند. بنابراین باید از قوه‌ی استدلال و قضاوت او برای طرح عقاید دینی استفاده کرد تا بدین وسیله بتواند همان مایه‌های عقیدتی را در خود و زندگی خویش پیدا کند و نیروی ایمان وی مناسب درک و فهمش فزونی و استحکام گیرد. مثلاً در روز تولد رسول اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» از نبوت و دلایل آن، لزوم رسالت و اثر آن بحث شود. یا در ماه مبارک رمضان از روزه و اثرات روحی و جسمی آن گفت‌وگو کنند. ولی باید کاری کرد که ابتدا از طرف دانش‌آموزان پرسش یا درخواستی مطرح شود. هنگام بحث هم نباید به سخن جنبه‌ی موعظه و بیان حکمت محض داد، بلکه ابتدا باید احساسات دانش‌آموزان را برانگیخت، قلب آن‌ها را آماده ساخت و آن‌گاه که حال توجه و پرسش در آنان پدید آمد، به بیان مطلب پرداخت تا به حول و قوه‌ی الهی آن مطالب در قلب آن‌ها جای‌گزین و مؤثر واقع شود.

البته توصیه می‌شود با بهره‌گیری از قصه‌های قرآن، شرح احوال بزرگان و حکایت‌هایی درباره‌ی مکارم اخلاق و فضایل انسانی و نیز با خواندن سرودهای مذهبی، اشعار و نیایش‌ها، ضمن استفاده از وسایل سمعی و بصری، یا به وسیله‌ی نقاشی و ساختن

کاردستی از اشیایی که در داستان‌ها از آن‌ها سخن به میان آمده یا با بردن دانش‌آموزان به اماکن مقدسه‌ی نزدیک مدرسه (مسجد، آرامگاه امامزادگان و علمای بزرگ) زمینه‌های طرح مطالب اعتقادی، فراهم شود.

در این دو کلاس (پنجم و اول راهنمایی) چون دانش‌آموز قادر به فهم قطعات ادبی نیز شده است، قرائت اشعار و حکایات مناسب به‌منظور پرورش حس دینی و عقاید مذهبی او در موقعیت‌های مختلف مناسب به نظر می‌رسد.

هم‌چنین بهتر است بعضی از آن حکایت‌ها را در جلسات بعد به صورت نمایش درآورند و ظرف چند دقیقه در کلاس اجرا کنند یا آن‌ها را به صورت پرده‌ی نقاشی «پرده‌خوانی» کنند.

بیان مطالبی پیرامون «معاد» در این کلاس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا ایجاد زمینه‌ی اعتقاد به روز «جزا» در اخلاق و کردار دانش‌آموزان تأثیری مستقیم دارد و مانع از گمراهی و انحراف آن‌ها می‌شود و قطعاً مشوق حرکت به سوی پاکی‌ها و عمل خیر نیز هست. مربی با ذکر مشاهدات خود و طرح مثال‌های مناسب می‌تواند آن‌ها را توجیه کند که هر کاری عکس‌العمل مناسب خودش را دارد، بدین معنا که در پی هر بدی رنجی نهفته است و به دنبال هر نیکی مهر و محبت و صفا خواهد بود. ذکر مثال‌هایی مثل «گندم از گندم بروید، جو ز جو» یا بردن بچه‌ها به دامنه‌ی کوه تا در مقابل ایجاد صدا، انعکاس آن را بشنوند، می‌تواند به این مهم مدد برساند.

وقتی فرزند، دو شاگرد را در نظر خود مجسم می‌کند که یکی خوش خلق، راستگو و مؤدب است و دیگری تندخو، دروغگو، گداطبع و مردم‌آزار، ولی می‌بیند که اولی را همه دوست دارند، خود او هم از بودنش در کلاس و میان دیگران خوشحال است و خویش را خوشبخت می‌داند؛ ولی همه از دومی بیزارند و خود او هم از خودش راضی نیست و مدرسه برایش جهنم می‌شود. همین تجسم را، دانش‌آموز می‌تواند در مورد قیامت و مجسم شدن اعمال خویش و احساس بهشتی یا دوزخی بودن خودش، داشته باشد و بدین صورت، احساس معاد و فهم آن، در همین زندگی میسر خواهد بود و می‌توان با نمونه‌های مختلف

دیگر هم آن را مطرح کرد.

در همه‌ی مراحل تعلیم دینی و ارائه‌ی نمونه‌ها والدین باید با اولیای مدرسه همکاری داشته باشند، به‌گونه‌ای که حتی قسمتی از یک برنامه در مدرسه و قسمت دیگر آن در منزل به اجرا گذاشته شود. با این رفتار، هم اختلاف و تفاوت نظر بین خانه و مدرسه در کار نخواهد بود و هم خطرات روانی و فکری برای فرزند به بار نخواهد آورد و هم دانش‌آموز همه جا را یک فضا و یک محیط البته با تفاوت مصداق‌ها خواهد شناخت و تربیتش مایه‌دار خواهد شد.

باید سعی شود که از میل طبیعی کودک و نوجوان به درک حقایق و کنجکاوی در امور کاهش نیابد و طبع و فطرت او که راست و مستعد تعالی است، منحرف و منحط نشود، زیرا همین راستی طبیعی به او، «شرافت و عدالت» می‌بخشد. همین که دانش‌آموز بدی را نیاموزد، خود اصل تربیت است و اساس پرورش تمایلات عالی محسوب می‌شود.

برای تربیت و تلطیف حس دینی در نوجوانان، باید از طرح اختلاف اعتقادی ادیان و تفاوت تشریفات آن‌ها پرهیز کرد و همین احتراز (که حذف بدآموزی و ترک ایجاد شبهه و تردید است) برای پرورش تمایل عالی فرزند به مبدأ هستی و خیر کافی است.

ج) دوران جوانی

نوجوانی که به پایان می‌رسد، دانش‌آموز کم‌کم قالب شخصیتی خود را می‌سازد و بازمی‌یابد، خود را درک می‌کند و خویش را صاحب نظر و صاحب اختیار می‌داند. در این هنگام، اعتقاد در او معنا یافته است و خیر و شر را خودش تمیز می‌دهد و می‌خواهد که با اعتقاد به این تمیز بر هر نظری از دیگران و بر هر عملی از سایرین انگشت بگذارد، داوری کند و آن را مقبول یا مردود اعلام کند.

در جوانی که در دوره‌ی مسئولیت و قبول تکلیف به سر می‌برد، همه‌ی آن‌چه را که در دوره‌ی قبل به تجربه گذارده بود، رسماً به عنوان «تکلیف» برخود وظیفه می‌داند و بدان‌ها عمل می‌کند.

در این‌جا جوان، به «تربیت نفس» که همان تربیت حقیقی دینی و «ربّانی کردن نفس» است می‌رسد. او وجود خود را از خطاها محفوظ می‌دارد، خویشتن را راه می‌برد، بلکه فراتر هم می‌رود و با سرعت و سبقت، به کمال و شرف واقعی می‌رسد.

در جوانی اعتقاد به عنوان یک اصل درونی جلوه‌های خود را در همه‌ی وجود فرزند به نمایش می‌گذارد. کم‌کم جوان احساس می‌کند که آماده‌ی کسب معانی مکتبی است. اما هنوز هم انتخاب‌ها بسیار تغییرپذیرند، گاهی به این طرف گرایش دارند و گاهی به آن طرف متمایل هستند. در این گرایش‌ها، خداوند نیز بر «جوانان» سخت نمی‌گیرد و توبه‌ی آنان را زودتر و سهل‌تر می‌پذیرد.

بهترین دوره برای «علم آموزی» جوانی است. جوانان یا باید عالم باشند یا متعلم. در غیر این صورت جوانی را ضایع کرده‌اند. مهم‌ترین علمی که هر جوانی باید بیاموزد «علم دریافت و فقاهت» است. فقاهت به معنای حقیقی آن یعنی «دین‌پژوهی» در همه‌ی ابعاد آن، نه فقط مباحث مربوط به احکام شرعی. جوانی که در مکتب، آگاهانه و با معرفت قدم بگذارد، هیچ‌گاه به عقب برنمی‌گردد و از مکتب خود دست برنخواهد داشت.

امام باقر «علیه‌السلام» می‌فرمود: اگر جوانی از جوانان شیعه را ببینم که مسائل مذهبی را نمی‌آموزد و در دین تفقه ندارد، او را مجازات می‌کنم و به تفقه وادار می‌سازم.

قرآن باید در متن زندگی هر جوان، هادی باورها و جهت دهنده‌ی اندیشه‌ها و رغبت‌های او باشد. نزدیکی و انس جوان با قرآن، منافع سرشار معنوی را نصیب او می‌کند. جوان باید با احادیث اسلامی نیز آشنا باشد و دل پاک خود را با این گوهرهای گران‌بها بیاراید.

در میان افراد جامعه، آن کس که برای هدایت و رشد و حرکت از همه آماده‌تر است، «جوان» است. قلب جوان مانند زمین دست نخورده مهیای کشت است و هر بذری که درآن افشانده شود به‌خوبی می‌پذیرد و در خود می‌پروراند. همین قوّت پذیرندگی است که ضرورت توجه هرچه بیش‌تر به هدایت جوانان را ایجاب می‌کند.

جوان‌ها زودتر به «حق» دل می‌بندند و در عمل و اجرا نیز پرجرأت‌تر و فداکارتر هستند. رسول اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» می‌فرماید: به شما سفارش می‌کنم با نوجوانان به



نیکی رفتار کنید، زیرا آن‌ها دلی رقیق‌تر و قلبی فضیلت‌پذیرتر دارند. سپس فرمود: خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم، جوانان سخنان مرا پذیرفتند و با من پیمان بستند، ولی پیران از قبول دعوتم سر باز زدند و به مخالفتم پرداختند.

تمایل جوان به «زیبایی و تجمل» بیش‌تر از دیگران است. چنین میلی در حد اعتدال باید موجّه شناخته شود. امیرالمؤمنین ﴿علیه‌السلام﴾ هنگام خرید لباس برای خویش لباس ارزان‌تری خرید و برای غلام جوانش قنبر، لباس باارزش‌تری خرید و علت این کار را تمایل جوانان به «تجمل و زیبایی» عنوان کرد.

متأسفانه جوانی آفاتی هم دارد. یکی از آفات جوانی این است که معمولاً جوان، قدر نعمتی را که در آن غوطه‌ور است نمی‌داند و هنگامی که آن را از دست داد، متوجه اهمیتش می‌شود.

از دیگر آفات این دوره، صرف نیروی جوانی در راه‌های بیهوده و عدم بهره‌وری صحیح از نیروی جوانی است. آفت دیگر جوانی تسامح و اهمال است (یعنی امروز و فردا کردن و امر لازم را به عقب انداختن) که هرچه به او می‌گویند: «فرصت را غنیمت بشمار» خود را مطیع عقل و حق بدار، در طاعت و عبادت کوتاهی نکن، باز او انجام آن‌ها را به سال‌های بعد موکول می‌کند و می‌خواهد که جوانی‌اش را به خوشی بگذراند.

دیگر آن‌که جوانی دوران قدرت و نیرومندی است. ممکن است همین احساس نیرومندی، به عنوان یک آفت باعث غرور و سرمستی وی شود و دیگر به فکر «معاد و زندگی آخرت» نباشد و دنیا از همه سو او را به خود مشغول بدارد.

در هر حال جوانی بهترین دوران عمر آدمی است.

جوان باید «معرفت فطری خود» را در طول فاصله‌ی تولد تا مرز جوانی به «فهم و علم و تمیز» تبدیل کند و همان را مایه‌ای برای حرکت در تمام عمر قرار دهد.

فرایند کلی پذیرش دینی

در این‌جا مناسب است به مراحل و فرایند پذیرش دین در کودک و نوجوان بپردازیم. فرایند پذیرش دین شامل سه مرحله است:

الف) مرحله‌ی مشاهده (در ۷ سال اول زندگی، دوران قبل از دبستان)

ب) مرحله‌ی تقلید (در ۷ سال دوم زندگی، یعنی دوران دبستان)

ج) مرحله‌ی بینش (در ۷ سال سوم زندگی، یعنی دوران نوجوانی وجوانی)

اینک مراحل فوق را به اختصار توضیح می‌دهیم:

الف) مرحله‌ی مشاهده

سنین ابتدایی زندگی کودک، دورانی است که او بیش‌تر مشاهده می‌کند و باید این زمینه را برایش فراهم ساخت. کودک در طول شبانه‌روز پدر و مادرش را می‌بیند که خم و راست می‌شوند و اعمالی را انجام می‌دهند، یعنی او نماز خواندن والدین را می‌بیند. کودک در آغاز، دین را در رفتارهای پدر و مادرش می‌بیند. بنابراین در این مرحله باید موقعیت‌های لازم برای مشاهده‌ی رفتارهای دینی را برایش فراهم کرد. در این مرحله باید خدا را برای کودکان به‌گونه‌ی موجودی مهربان که به ما کمک می‌کند و به ما غذا می‌دهد معرفی کرد.

برخی پدران و مادران ناآگاه، از خدا و دین برای کودک خود لولو می‌سازند. مثلاً می‌گویند: اگر این کار زشت را انجام دهی خدا با تو چنین و چنان می‌کند، تو را به جهنم می‌برد، جهنم چنین و چنان است. نباید بگذاریم بچه‌ها از خدا بترسند، بلکه باید خدا را دوست داشته باشند. در این مرحله باید عبادات و اعمال و شعائر دینی را در برابر کودکان انجام داد تا آن‌ها ببینند و تصویربرداری کنند.

ب) مرحله‌ی تقلید

دومین مرحله در فرایند پذیرش دین برای کودکان، «تقلید» است. کودکان، ابتدا بر اساس اعتقاد عمل نمی‌کنند بلکه صرفاً از روی تقلید رفتار می‌کنند. این تقلید وابسته به



مرحله‌ی قبل، یعنی مشاهده است. در روان‌شناسی بحثی تحت عنوان همانندسازی مطرح است، به این معنا که کودک تقریباً از سه سالگی خود را همانند والدینش می‌کند و از اعمال و رفتار آنان تقلید می‌کند. مثلاً کفش بابا را به پا می‌کند، چادر مادر را به سر می‌کشد، یا... در انجام مراسم دینی نیز چنین است. مثلاً پسر مانند پدرش مهر نماز را جلویش می‌گذارد و نماز می‌خواند یا در مراسم عزاداری مانند پدر سینه می‌زند.

کودکان در این مرحله گاهی سؤالات دینی گوناگونی از ما می‌پرسند. ضرورتی ندارد که ما در این مواقع بخواهیم دین را با دلایل فلسفی و به صورت استدلالی اثبات کنیم، چون ممکن است ذهنشان بیش‌تر مغشوش شود. اگر هم بخواهیم استدلالی صحبت کنیم، باید بسیار ساده و ملموس باشد. باید به مربیان و معلمان دینی مدارس ابتدایی و راهنمایی یادآوری کرد آن‌چه را که برای کودک یا نوجوان سؤال نیست، برایش به صورت سؤال مطرح نکنند. وقتی کودک در باره‌ی اثبات خدا، معاد، ازلیت و ابدیت خداوند پرسشی ندارد و نمی‌تواند آن‌ها را درک کند، چرا این مباحث را مطرح کنیم و کار را مشکل‌تر سازیم؟ بگذارید سؤال برای کودکان به‌طور طبیعی مطرح شود.

روان‌شناسان هنگام طرح مفاهیم انتزاعی به صورت استدلالی را مربوط به سنین ۱۳ - ۱۲ سالگی به بعد می‌دانند. تازه در این دوران هم کسب تفکر انتزاعی تدریجی است نه یکباره.

در دوره‌ی ابتدایی، کودک چیزهایی را می‌فهمد که ملموس و عینی باشند. باید به پرسش‌های کودک پاسخ داد، اما ساده و روان. استفاده از مفاهیم انتزاعی، دین را در ذهن کودک سخت جلوه می‌دهد. نکته‌ی دیگر این‌که برای معرفی دین به نونهالان باید از بشارت بیش از انذار استفاده کنیم. از لطف خداوند بیش از قهرش و از بهشت بیش از جهنم صحبت داشته باشیم. یکی از دانش‌آموزان می‌گفت: ما وقتی معلم دینی خود را می‌بینیم یاد قبر و برزخ و آتش جهنم و کفن و دفن می‌افتیم، چون همیشه در باره‌ی همین چیزها با ما صحبت می‌کند.

این روش غلط، این بینش نادرست را به وجود می‌آورد که دین چیزی است برای پس

از مرگ، نه برای این دنیا. در حالی که دین ما می‌گوید دنیا مزرعه‌ی آخرت است و مسائل دنیا و آخرت با هم پیوستگی دارند و اصلاً دین می‌خواهد در دنیا «حسنه» به وجود آید که در پی آن «حسنه» آخرت خواهد بود:

«رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [1]

پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت نیز نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش دور نگه دار.

ج) مرحله ی بینش

در مرحله‌ی سوم، کودک دیروز و نوجوان امروز، در باره‌ی هستی، خدا، قیامت و آن‌چه برایش مهم جلوه می‌کند می‌اندیشد و به دنبال چرایی مسائل است. این مرحله مربوط به دوران نوجوانی است که از سنین ۱۲ یا ۱۳ سالگی شروع می‌شود و تا جوانی و بزرگ‌سالی ادامه می‌یابد.

نوجوان و جوان دیگر مقلد محض نیست، بلکه خود نیز می‌اندیشد و تا نداند آرام نمی‌گیرد. می‌خواهد همه چیز را بداند، به دنبال شناخت استعدادها، توانایی‌ها و ضعف‌های خویش است. این دوران را دوران بحران هویت نیز نامیده‌اند. نوجوان به اعتقادات خود شک می‌کند و با پاسخ‌های ساده قانع نمی‌شود. نوجوان را نباید از شک در اعتقادات ترساند، بلکه باید به او فهماند که شک می‌تواند مقدمه‌ی یقین باشد. به قول شهید مطهری شک به عنوان مسیر و راه، سازنده، اما به عنوان منزل و مقصد خطرناک است.

ترس از طرح سؤال، شک و شبهه نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه اعتقادات نوجوان را که تا چندی قبل تقلیدی بوده است، کم‌رنگ می‌کند؛ تا جایی که کودک دیروز که بچه مسلمان بود، امروز به اعتقادات و مسائل دینی، پشت پا می‌زند، و حتی آن‌ها را به مسخره می‌گیرد و باعث تعجب همگان می‌شود.

جوان و نوجوان، تشنه‌ی حقیقت است و پیوسته آن را می‌جوید. برای یافتن حقیقت باید

---

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۱.

او را یاری داد، نه این که محکومش کرد. مربیان برای کمک به او باید ویژگی‌های دوره‌ی نوجوانی و جوانی را خوب بشناسند، همان‌گونه که گفتیم این دوره را دوره‌ی «بحران هویت» نامیده‌اند، چون بی‌نهایت علامت سؤال در ذهن نوجوان به وجود می‌آید که او را متحیر و سرگردان می‌سازد و همین تحیّر و سرگردانی باعث می‌شود که او به افراط و تفریط کشیده شود. مثلاً زمانی به شدت در عبادت افراط می‌کند، به‌گونه‌ای که عارف مسلک می‌شود، اما چندی بعد نسبت به این مسائل بی‌تفاوت می‌شود.

در این دوره زیرساخت ذهنی نوجوان رو به کمال می‌رود و به‌تدریج در دوره‌ی تفکر انتزاعی قرار می‌گیرد. او می‌تواند مفاهیم انتزاعی و غیرملموس، مانند حقیقت، عدالت، علت و معلول و غیره را درک کند. می‌تواند از مقدمات استنتاج کند و به نتیجه برسد. در این زمان می‌توان برای او اقامه‌ی برهان کرد، اما ذهن او هنوز از قیود دوران کودکی کاملاً جدا نشده است. لذا باید در بحث و استدلال برای او از مثال‌های ساده نیز استفاده کرد.

نوجوان از نظر احساسات و عواطف نیز منقلب است و مربی باید چون جراحی ماهر مراقب باشد که احساسات او جریحه‌دار نشود. در غیراین صورت به لجاجت می‌افتد و پاسخ‌ها را نمی‌پذیرد. باید در برخوردها نشان داده شود که دیگر او را مانند کودک پیشین نمی‌بینند و برای وی شخصیتی بالاتر از کودکان قائل هستند. به خاطر وجود این جوّ احساسی، ممکن است نوجوان از مربی یا معلم دینی یا هر کسی که اعتقادات دینی را برای او مطرح می‌کند یک بت بسازد و او را بسیار بالاتر از دیگران ببیند. در این‌جا مربی باید مراقب باشد و به مرور زمان، توجه نوجوان را از خودش به مسائل و اعتقادات برگرداند و روح واقع بینی را در او بدمد.

اگر مربیان این سه مرحله، یعنی «مشاهده»، «تقلید» و «بینش» را به درستی هدایت کنند، و در هر مرحله رفتاری متناسب از خود نشان دهند و قبل از تعلیم شاگردان به تعلیم خویش بپردازند، به یقین در فرایند پذیرش دین و مذهب توسط کودکان، نوجوانان و جوانان مشکلی پیش نخواهد آمد. نکته‌ی بسیار مهمی که در همه‌ی مراحل تربیت دینی باید رعایت شود، هم‌سویی و اتفاق نظر میان خانواده و مدرسه است.

چکیده‌ی آموزه‌های بخش هشتم

در این بخش آموختیم که:

در مباحث اسلامی برای رشد انسان مراحلی ذکر شده و به تفاوت‌ها و ویژگی‌های روانی و ذهنی فرد در هر مرحله اشاره شده است. از جمله در حدیث مشهوری، رشد بعد از تولد به سه مرحله‌ی هفت ساله تقسیم شده است که می‌توان آن را تحت عنوان «سیادت»، «اطاعت» و «وزارت» مشخص ساخت.

باید از همان سال‌های نخستین زندگی، کودک را برای پذیرش دین آماده کنیم تا هسته‌های عقاید در نهاد او برویند. مهم‌ترین اثر را در این زمینه، اول مادر می‌گذارد.

بیش‌ترین تأثیر مربی مربوط به دوره‌ی کودکی است. مربی در این دوره به کودک ادب‌ها و رعایت‌ها و مواظبت‌های حقوقی را می‌آموزد. و او را با حالات و توجهات اعتقادی و عبادی مأنوس می‌کند. در نوجوانی که برای دوره‌ی جوانی و تجربه‌ی امور شرعی آماده می‌شود، دانش‌آموز ضمن رعایت آن‌چه در دوره‌ی کودکی در حال اجرای آن بود (از قبیل اجرای وظایف فردی و...) باید به «ریشه‌دار کردن» ادب‌ها در درون خویش نیز توجه کند.



نوجوانی که به پایان می‌رسد، دانش‌آموز کم‌کم قالب شخصیتی خود را ساخته است، خود را درک می‌کند و خود را صاحب نظر و صاحب اختیار می‌داند. در همین وقت است که اعتقاد در او معنا می یابد و خیر و شر را خود تمیز می‌دهد و می‌خواهد که با آن اعتقاد در این تمیز به هر نظری از دیگران و به هر عملی از سایرین انگشت بگذارد و داوری کند.

در دوره ی جوانی، فرزند باید عهده‌دار امور خودش باشد ، یعنی خودش باید به تحول خویش بپردازد. در این مرحله دیگر جای تمرین و تجربه نیست، بلکه فرد باید به تکالیف و مسئولیت‌هایش عمل کند و مربی تنها کاری که می‌تواند بکند این است که به هدایت او بپردازد و یا پاسخ‌گوی سؤال‌هایش باشد. تربیت دینی در «دوره‌ی جوانی» به اتمام می‌رسد.

مراحل و فرایند پذیرش دین در کودک و نوجوان شامل سه مرحله است :

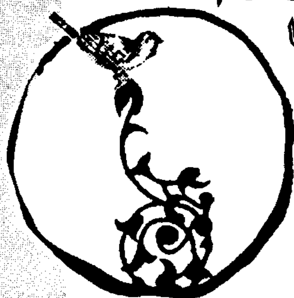
الف) مرحله ی مشاهده

ب) مرحله ی تقلید

ج) مرحله ی بینش

بخش نهم

آموزش ادب‌ها



پرسشهای کلیدی بخش نهم

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.نقش غرایز در زندگی انسان چیست؟

۲.تعریف «ادب‌ها» از نظر تربیت دینی چیست؟

۳.«ادب‌ها» چه نقشی در تربیت دینی فرزندان دارند؟

٤.توجه به «ادب‌ها» در زندگی انسان چه اهمیتی دارد؟

٥.چه زمانی باید «ادب‌ها» را به فرزندان آموزش داد؟

٦.نحوه‌ی آموزش ادب‌ها به کودکان و نوجوانان باید چگونه باشد؟

۷.مأخذ ادب‌های وجودی انسان چیست؟

۸.ضرورت آشنا کردن دانش‌آموزان با آداب و سنن دینی چیست؟



مفهوم ادب

در بخش‌های پیشین گفتیم که غیر از امور فطری که مربوط به تعالی روح انسان است، خداوند غرایزی را نیز در وجود هر فرد قرار داده است. این غرایز مربوط به بخش حیات ظاهری انسان‌اند و بخشی از آن‌ها از همان ابتدای زندگی و در دوران کودکی بسیار محسوس اند. برای مثال، غریزه‌ی حب ذات (خود حفاظتی)، غریزه‌ی گرسنگی و تشنگی، غریزه‌ی منفعت‌طلبی، غریزه‌ی مالکیت و...

یکی از اقدامات اساسی تربیتی در زمینه‌ی غرایز آن است که والدین و مربیان این غرایز را در چهارچوبی به نام «ادب‌ها» به قاعده برسانند، به‌گونه‌ای که ضمن حفظ آن‌ها، (چون همه برای حیات انسان لازم اند) بی کنترل و بی‌قاعده هم نباشند. این غرایز به دلیل طبیعی بودن در همه ی انسان ها وجود دارند و نیازی به پرورش به معنای رشد دادن ندارند. برای مثال، غریزه ی خوردن در انسان هست. کودک وقتی گرسنه شود، خواهی نخواهی داد می‌زند، گریه می کند و این نیاز خود را به مادر می‌فهماند. پس بروز این غرایز نیاز به تلاشی خاص از سوی مربیان ندارد. کاری که مربی به عنوان تربیت باید انجام دهد این است که آن‌ها را به یک نظام و قاعده‌ی درست برساند، یعنی این که به کودک بفهماند خوردن،

امر درست و حقی است و از انجام آن گریزی نیست، اما باید در این خوردن قاعده‌هایی را رعایت کرد.

این قاعده‌ها اسمش «ادب» است. به عبارت دیگر نباید از بروز غرایز جلوگیری کرد، بلکه باید آن‌ها را در قالبی عقلی درآورد، مثلاً باید به کودک گفت که در خیابان غذا نخور، با حرص غذا نخور، به اندازه بخور، بر سر سفره غذا بخور و مسائلی از این قبیل...

نظام‌نامه‌ای که ما برای غریزه‌ی خوردن تعیین می‌کنیم اسمش «ادب» است. به همین ترتیب در زمینه‌ی دیگر غرایز نیز، بر اساس مکتب «آدابی» را به کودک تعلیم می‌دهیم. مثلاً غریزه‌ی حرکت و تلاش در کودک وجود دارد. ما نباید مانع این غریزه شویم، اما باید ضمن این که راه می‌رود، به او بفهمانیم که درست راه برود. به جایی که شایسته است برود، منظم و به قاعده راه برود، با حرمت و باوقار راه برود، مجموعه‌ی این‌ها را آداب راه رفتن می‌گوییم.

حرف زدن یکی از نیازهای غریزی انسان است، اما همین حرف زدن اگر قاعده نداشته باشد سرمنشأ بسیاری از فتنه‌ها و گرفتاری‌ها خواهد شد، دردوران کودکی باید برای حرف زدن، قاعده‌هایی را به فرزند آموزش بدهیم. مثلاً به او بگوییم: حرف بزن، اما سعی کن که خوب حرف بزنی، کلمات را شمرده و صحیح ادا کن، حرفِ خوب بزن، وسط حرف دیگران حرف نزن، با صدای خیلی بلند حرف نزن، به قاعده و به‌جا حرف بزن، به اندازه حرف بزن، در حضور دیگران مؤدب حرف بزن و...

دوچیز طیره‌ی عقل است: «دم فروبستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.»

هنگامی که باید خاموش باشی، خاموش باش و زمانی که می‌خواهی حرف بزنی، اول جایش را ببین، وقتش را ببین و بعد حرف بزن. همیشه سنجیده و با اندیشه حرف بزن، نه این‌که اول حرف بزنی و بعد در باره‌ی آن فکر کنی. مجموعه‌ی این انتظارات به عنوان آداب حرف زدن، باید در دوران کودکی به فرزند آموزش داده شود.

چهارچوب کلی این آموزش‌ها آن است که تلاش کنیم به این غرایز طبیعی جنبه‌ی عقلی و منطقی بدهیم. البته باید توجه داشت که نباید همه‌ی این موارد را از یک کودک



توقع داشته باشیم، بلکه غرض آن است که وقتی دوران کودکی را پشت سر گذاشت، این «ادب‌ها» در وجود او پا گرفته باشد و گرنه در مرحله‌ی بعد که تربیت اصلی از آن هنگام شروع می‌شود، با دشواری روبه‌رو خواهد شد.

زمان اصلی پاگیری این «ادب‌ها» دوران کودکی است، البته چون بخشی از غرایز در دوران کودکی فعالیت شدیدی دارند، ضمن این که نباید مانع بروز آن‌ها شویم نباید بگذاریم که خودرو و بدون هر گونه قاعده‌ای بروز کنند. اگر فرزند در دوره‌ی کودکی این «ادب‌ها» را نیاموزد، بعدها او با مشکل مواجه خواهد شد.

«هر که خردی‌اش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست.»

تفاوت حرف مکتب اسلام با فرهنگ غرب در همین نقطه است، آن‌ها می گویند:

غرایز بچه باید بدون هیچ‌گونه ممانعتی رشد کند و او هرچه می‌خواهد بکند. اما ما می گوییم که این فعالیت‌ها باید کم‌کم در همان دوران کودکی به قاعده بنشینند و اگر قرار است بعداً به آن قاعده بدهیم، باید از همان دوران کودکی که وجود او تربیت‌پذیر است شروع کنیم.

معنای قاعده این نیست که جلوی فعالیت طبیعی او را بگیریم یا غرایز او را نابود کنیم، بلکه مثلاً به او بگوییم: «تو که دوست داری حرف بزنی، سعی کن که خوب حرف بزنی، حرفِ خوب بزنی، به‌جا حرف بزنی و... این‌ها هیچ کدام بر خلاف فطرت کودک نیست، بلکه او این‌ها را دوست دارد، چون با رعایت آن‌ها، دیگران دوستش خواهند داشت که این خود، مطلوب کودک است. اگرما چیزی را بگوییم که او آن را نطلبد، اسمش «جبر» است، ولی ما داریم چیزی را به او می گوییم که او خودش هم ازآن خوشش می‌آید «جبر» وقتی است که مخالف طلب او باشد. ممکن است استدلال کنیم که چون این کار برای کودک زحمت دارد ممکن است از آن خوشش نیاید. در پاسخ می گوییم: درست است که فراگیری این ادب‌ها در ابتدا برای کودک کمی دشوار است ولی چون او بنا به فطرت خویش خوبی‌ها را دوست دارد، بعدها خودش از این که می‌تواند خوب حرف بزند احساس خوشحالی خواهد کرد.

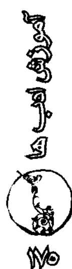
اگر به بچه‌ای خوب را عرضه کنیم و او آن را نپذیرد، وی بیمار است. این مطلب در مورد «بچه‌ی سالم» مطرح است. بچه‌ی سالم «فطرتاً خوبی را دوست دارد، بهتر شدن را می‌طلبد، خوبان را دوست دارد و می‌خواهد که جزو خوبان باشد. اگر به بچه‌ای بگویند تو بدی! ناراحت می‌شود. با این که نمی‌تواند بدی را برای ما تعریف کند، از بد بودن بدش می‌آید، همین فطرت است که بعدها او را به دنبال خوب شدن و بهتر شدن می کشاند.

نقش ادب‌ها در تربیت دینی

اولین وسیله‌ی انسان سازی «ادب» است، به همین دلیل پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم﴾ برای همگان ابتدا «ادب» را طرح می کنند.

حضرت رسول اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ می‌فرمایند: «الدین کله آداب»، یعنی دین مجموعه‌ی ادب‌هاست. ادب در زندگی، مجاورت، معاشرت، حرف زدن و... همه‌ی این ادب‌ها مقدمه‌ی تربیت و تزکیه‌ی نفس به شمار می‌روند.

رفتارها و حالات فرد در حکم پوشش یا شکلی است که مظروف و محتوای اعتقاد، اندیشه و عواطف او را در خود جای می‌دهند. کلیه‌ی تلاش‌های انسان برای تأمین بقا و اعتلای خود از ظاهر و جسم، یعنی بیرونی‌ترین لایه‌ها شروع می‌شود و به‌تدریج به سوی باطن، یعنی بخشی پنهانی که روح در آن حقیقتی اصیل است، پیش می‌رود.



می‌توان گفت که ادب‌ها «لایه‌ی بیرونی» رفتارِ آدمی و تربیت‌ها «باطن» آن است. به عبارت دیگر ادب‌ها مقدمه‌ی تربیت‌ها هستند، یعنی اگر در فرد ایجاد نشوند کار تربیت به آسانی میسر نخواهد بود. به همین جهت ابتدا باید ادب ها به فرزند آموزش داده شوند، تازمینه‌ی تربیت وی فراهم شود.

«ادب‌ها» نمودی از باطن در ظاهرِ «آدم مؤدب» هستند؛ باطنی که به حقیقت حیات، لزوم انسانیت، ضرورت سلامت در روابط و حسن صفای درون باور دارد.

«ادب‌ها» نمایشی از رفتار همراه با حال هستند. همه‌ی این رفتارها اشاره هستند نه تنها «شکل و نقش». به این معنا که برای یک ادب (مثلاً ادب سر سفره نشستن، یا ادب

مجالست) ممکن است یک نفر در صد نوبت، به صد شکل آن را انجام دهد، اما این صد شکل را یک قاعده‌ی باطنی انسجام و نظام می‌دهد و برای مخاطب یا ناظر هم اگر با چشم دل بنگرد «یک امر» احساس می‌شود، (نه صد امر). او هم می‌فهمد که آن فرد در نشستن بر سفره، ادب به خرج داده است، یا مثلاً در همجواری و مجالست با دیگران ادب را رعایت کرده است. اگر آن فرد بخواهد از این ادب الگوگیری کند، «تأسی» می‌کند، «تقلید» و «ادا» و شکلک درنمی‌آورد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که «حال» پیدا می‌کند، «روحیه» می‌گیرد، «درک ادب» و «قاعده» می‌یابد.

این تفاوت اساسی ما با غربی‌ها در تعریف «ادب» است. به نظر ما آن‌چه از آن‌ها (یعنی غربی‌ها) به عنوان ادب سرمی‌زند «شکل و ادا»ست و آن‌چه از «شکل و نمود» از ما سرمی‌زند «اشاره» است و «نشانه».

دیگران همان «شکلک»ها را به فرزندان خودشان ارائه می‌کنند و در آن‌ها به صورت «عادت» درمی‌آورند؛ عادتی که «حال» ندارد و از «اراده، قصد و نیت» لازم نیز برخوردار نیست. آن‌ها از اجرای چنین عادتی تعبیر به «ادب و اتیکت» می‌کنند، اما در واقع در آن اجرا، هیچ «معنا»، «حقیقت» و «قصد» و حتی «خواستی» وجود ندارد. گویا «رسمی» است که صرفاً می‌باید اجرا کنند تا خوشامدی تصنّعی در بیننده نیز به وجود آورند. همه در کنار هم «ادا» درمی‌آورند و یک دیگر را با «ادا»ها به انفعال وامی‌دارند. به عبارتی، تنها به «خوشامد» تظاهر می‌کند و لحظه‌ای بعد، در درون آن‌ها هیچ اثر و خبری نیست.

انسانی که این‌گونه بزرگ می‌شود و به این گونه «بودن و زیستن» انس می‌گیرد و چنین ادامه‌ی حیات می‌دهد، همه‌ی خنده‌هایش بی‌معناست، همه‌ی گریه‌هایش بی‌اساس است، همه‌ی احوالش انفعالی است و اصلاً در او عاطفه و باور و قبولی پانگرفته است و هیچ کدام در اصل ریشه ندارند. درون چنین آدمی تهی و پوک است، فرهنگ در او بی‌ریشه است، ادب در او بی‌اساس است و اگر دیانت هم در او نمود پیدا کند بی‌زمینه است. بنابراین یا به‌گونه‌ای «تعصبی» نمود خواهد داشت یا به شکلی «ریایی» و «نفاقی» یا به صورت «اطلاعاتی» و دیگر هیچ.

چنین آدابی یا به صورت یک «تنسّک» صرف است و یا اطلاعاتی و بدون «اعتقاد و ایمان». به همین جهت هر جا که «میل‌ها» یا حتی «نیازهای کاذب» برآورده نشوند، این رفتار، تغییر شکل خواهد داد و موافق با «میل و نیاز» درمی‌آید.

باید بدانیم که اساس «تصنّع‌ها»، «تکلّف‌ها»، حتی «ریاها» و «نفاق‌ها» آن‌جا شکل می‌گیرد که نفس از «ادب‌ها» جدا مانده یا «ادب‌ها» عمق نیافته، به نفس نرسیده و در آن‌جا پایه و مایه‌ای به دست نیاورده باشند؛ اصولاً ادب‌ها در زندگی آن فرد، به‌ویژه در دوران خردسالی وی معمول نشده باشند، در جان وی ننشسته و به باطنش منطق نداده باشند.

نقش ادب‌ها در زندگی

«ادب‌ها» کارشان رابطه دادن «نیاز» است با حسن تأمین، رابطه دادن لذت است با رعایت‌ها و مناسبت‌ها، رابطه دادن نفع است با اندازه‌ها و حدود و بالاخره کارشان ترکیب رفتار است با حال مناسب. حالی که شایسته است، از امنیت درون و عدالت در قصد حکایت دارد، برای غیر هم حق قائل است و بلکه خیرخواه است؛ حالی که خوشی خود را در خوشی دیگران و غنای خود را در غنای دیگران و نفع خود را در انتفاع دیگران می‌داند و بر آن اصرار دارد، یا دست کم مانع خوشی و انتفاع دیگران نیست.



ادب‌ها، نفس را مؤدب می‌کنند و چون نفس مؤدب شد، آثار آن در همه‌ی وجود بدین قرار ظاهر می‌شود:

اثر آن ادب در نگاه کردن صاحب آن نفس در صمیمانه نگاه کردن، پاک و عفیف نگاه کردن و معقول نگاه کردن نمود پیدا می‌کند. به‌جا و به‌موقع نگاه کردن را موجب می‌شود.

اثر آن ادب در گوش دادن صاحب آن نفس در نتیجه‌ی حُسنِ استماع، گزینش و برداشت خوش از شنیده‌ها، مایه‌ی نیکو برای اندیشه و اعتقاد گرفتن نمود می‌یابد و نگاهداری معنا و به جان سپردن را موجب می‌شود.

هم چنین اثر آن ادب در غذا خوردن، راه رفتن، مجالست، مصاحبت، تعلم، معامله، کار و

خدمت و در همه‌ی امور دیگر بروز می‌یابد.

پس این آداب، «نفس» را مؤدب می‌کنند و «نفس مؤدب» همه‌ی رفتارها و حالات را مؤدب می‌سازد. پس بهره‌ی این ادب‌ها «تزکیه‌ی نفس»، «سلامت نفس»، قابلیت «تحول نفس» و صفا و جمال نفس است و آن جمال نفس، زمینه‌ای برای تحسین، تحول و کمال نفس به‌شمار می‌رود.

می‌دانیم که دیانت اجرای احکامی است که خداوند برای آدمی، صالح می‌داند و چنین اجراهایی وقتی می‌توانند سلامت رفتار و اعمال آدمی را تضمین کنند که اساسی نفسانی بیابند. از طرفی این اساس فقط به وسیله‌ی «ادب‌ها» ایجاد می‌شوند. بدین جهت، کسی که قبل از دیانت «اهل ادب» نشده باشد، تدین نیز نمی‌تواند در او نظام‌بخش باشد، زیرا ضمانت دیانت «تقوا» است. تقوا را ادب مایه می‌دهد و «ادب» را انضباط موجب می‌شود. اگر تقوا تحقق یافت باز هم ادب باید تداوم یابد، زیرا غذای تقوا و قوت آن از ادب است.

به نظرما ضرورت عمل به «آداب» برای انسان مسلم است. البته برای انسانی که بخواهد سالم بماند، بامعنا شود، در طوفان حوادث از پای نیفتد، خوب باشد و با حسن عاقبت هم از دنیا برود. اگر کسی بخواهد متدین باشد، ادب برای او لازم است. اگر شخصی بخواهد مؤمن باشد، ادب برای او ضرورت دارد. اگر کسی بخواهد خلیق باشد، ادب برایش سرمایه است. اگر شخصی سلوک عرفانی داشته باشد باز ادب مَرکَبِ حرکت اوست. اصولاً چیزی مهم‌تر از اجرای آداب برای تربیت فرزند نداریم.

از خدا جوییم توفیق ادب   بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

زمان آموزش ادب‌ها

«در تربیت دینی کودکان، آمادگی‌های عاطفی و روانی نسبت به آداب دینی را باید قبل از «تکلیف» ایجاد کرد تا زمینه‌های «آشنایی» و میل درونی کودکان افزایش یابد. در دوران بلوغ و بعد از تکلیف، باید شرایط «فهم عمل» و «انجام عمل» را فراهم آورد. از تسریع و شتاب زدگی، اجبار و اکراه و عمل پیش از موعد به تعالیم دینی (تا آن‌جا که مغایر

با احکام شرع نباشد) اجتناب ورزید.»[1]

هنگام شروع آموزش ادب‌ها دوران کودکی است. در این زمان باید ادب‌های فردی را آموزش داد. بعدها، یعنی در دوره‌ی نوجوانی، آداب اجتماعی را باید آموخت. برای مثال کودک باید اول ادب غذا خوردن، لباس پوشیدن و خوابیدن را فرابگیرد و هنگامی که بزرگ‌تر شد و در ارتباط با پدر و مادر و خواهر و برادر قرار گرفت، باید آداب معاشرت و ادب‌های مناسب با ارتباط‌های اجتماعی را هم یاد بگیرد.

ادب‌ها باید قواعد معرفتی خود را از فطرت و دین بگیرند، زیرا همین ادب‌ها بعدها به اجرای «رعایت‌ها» و در مرتبه‌ی بعد به «رعایت‌های حقوقی» و سپس به «رعایت‌های اخلاقی» متحول می‌شوند. کودکی که «باادب» است، اهل «رعایت» حقوق خود و دیگران نیز می‌شود و قاعدتاً خلافی از او سر نمی‌زند.

اجرای آداب حتی اگر در آغاز به صورت «تکلّفی» باشند، می‌توانند واسطه‌ای لایق برای تربیت قرار گیرند، زیرا رعایت آن‌ها باعث ضبط نفس می‌شود و تداوم همین امر موجب تربیت نفس خواهد شد.



نحوه‌ی آموزش ادب به کودکان و نوجوانان

راه آموزش ادب‌ها به کودکان و نوجوانان، ترغیب کردن آنان به رعایت همان ادب‌هاست، یعنی باید آن‌ها را تشویق کرد که نمای آدم‌های مؤدب را به خود بگیرند. برای مثال با ادب بخورند، با ادب بنشینند، و... تا کم‌کم همین ادب‌ها به عنوان «صفت» در درون جان آن‌ها قرار بگیرد.

در رعایت ادب‌ها، آموزش‌های بسیاری قرار دارد که والدین و مربیان باید آن‌ها را مدّ نظر قرار دهند. برای مثال همین کار روزمره‌ی غذا خوردن، اگر با توجه انجام و ادب‌ها نیز در آن رعایت شوند، توجهات زیادی به کودک و نوجوان می‌دهد. درست و باادب غذا خوردن یعنی این‌که کودک غذا را خوب با چشمش ببیند و از آن لذت ببرد. . با این کار

---

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، ص ۱۵۴.

ذوق‌ها و ذائقه‌های او پرورش می‌یابند. کودک باید غذا را بفهمد و لطافت و شیرینی‌اش را حس کند تا اول انگیزه و سپس عاطفه پیدا کند. این گونه غذا خوردن سبب می‌شود کودک دلشاد شده و عاطفه و انگیزه پیدا کند. اساساً به این گونه است که فرزند در هر کاری عاطفه پیدا می‌کند و وجودش غنی می‌شود. انسان اگر تنها در حد انگیزه‌ها بماند، زندگی عاطفی فعالی پیدا نخواهد کرد.

در مرحله‌ی بعد، مادر باید به کودک خود نشان دهد که چه‌گونه غذا را به دهان ببرد تا چیزی از آن بر زمین نریزد و هدر نرود. همین طور باید به او آموخت که غذا را باید آهسته خورد و لقمه را باید با دهانی بسته جوید.

در مرحله‌ی بعد (یعنی دوره‌ی نوجوانی) باید قدرشناسی از پزنده‌ی غذا، آورنده‌ی مواد آن، تهیه‌کننده‌ی غذا و... به فرزند آموزش داده شود.

در مرحله‌ی دیگر، به اندازه‌ی خوردن، سپس به‌جا و به‌موقع خوردن، آن‌گاه غذای حلال و پاکیزه خوردن، به نوجوان آموزش داده شود.

این گونه آموزش‌ها در مورد سایر رفتارها مثل نشستن، خوابیدن، لباس پوشیدن، شنیدن، گفتن و... باید داده شوند و ادب‌های لازم آن‌ها به وجود آیند.

نکته‌ی مهم در این میان آن است که در طرح «ادب‌آموزی‌ها» تأکید اولیه باید بر روی وظایف فردی و به بیان روشن‌تر، روی «آداب فردی» باشد. در این صورت فراگیری «آداب جمعی» (فرهنگ اجتماعی) از سوی نوجوان با سهولت و قبول بیش‌تری تحقق می‌یابد.

نکته‌ی مهم دیگری که در ادب آموزی‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد این است که افراد بزرگ‌سال باید با رفتارشان پای‌بندی خویش به آداب را نشان دهند، زیرا آدابی که پوشش رفتار و عمل نداشته باشد از سوی کودک و نوجوان مورد تقلید و فراگیری قرار نمی‌گیرند. بچه‌ها باید لطف‌ها و لطافت‌های موجود در اجرای آن آداب را حس کنند. رغبت و تمایل به دست آمده از این طریق انرژی نوجوان را در این زمینه افزایش می‌دهد. او همراه با اولیا و مربیان خود به آن آداب عمل می‌کند و به‌تدریج، مهارت و توانمندی انجام مستقل آن‌ها را می‌یابد.

به هرحال آغازگر ادب‌ها بزرگ‌ترها هستند. برای مثال در مورد سلام کردن توصیه این است که بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها سلام کنند. در همه‌ی موارد، چون افراد بزرگ‌سال معمولاً الگوی کوچک‌ترها هستند باید اول خودشان عامل باشند. در مرحله‌ی دوم باید مشوّق کوچک‌ترها برای آن عمل باشند و در مرحله‌ی بعدی، فقط باید راهنمای عمل آن‌ها برای ایجاد حُسن و لطف اجرا باشند.

در آموزش «آداب جمعی» ترتیب دیگری را هم باید رعایت کرد:

در آداب جمعی، آداب میهمانی رفتن و میهمانی دادن، آداب دیدار از آشنایان و همسایگان، آداب شرکت در مجالس عمومی و... را باید همه با هم انجام دهند و کوچک‌ترها نیز هماهنگ با بزرگ‌ترها اجرا کنند. برای مثال می‌توان از «ادب نماز» خواندن به‌طور انفرادی و نیز از «آداب نماز جماعت» یاد کرد:

هرگاه نوجوان به تنهایی نماز بخواند، به ادب نماز، ضمن خواندن آن عمل می کند. ادب نماز سر پایین انداختن، شانه‌ها را پایین نگه داشتن، دست‌ها را تکان ندادن و... اما نماز جماعت آداب و رسوم دیگری هم دارد، مثلاً در کنار دیگران بودن، هماهنگ بادیگران عمل کردن، حمد و سوره نخواندن، ذکرها را آهسته گفتن و مانند این‌ها مطرح است.

مأخذ ادب‌های وجودی انسان

مأخذ ادب‌های وجودی انسان عبارت‌اند از:

- رفتار و سیره‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾ و معصومین ﴿علیهم‌السلام﴾ در ارتباط با خود و دیگران در سراسر زندگی.
- رفتار کسانی که در خاندان عصمت بزرگ شده‌اند، از قبیل حضرت ابوالفضل ﴿علیه‌السلام﴾ و حضرت زینب ﴿علیها‌السلام﴾.
- رفتار کسانی که معصومین ﴿علیهم‌السلام﴾ به گونه‌ای آنان را تأیید کرده‌اند.
- رفتاری که در بیانات معصومین ﴿علیهم‌السلام﴾ به عمل به آن‌ها توصیه شده است.
- رفتارهایی که علمای بزرگ دینی (اهل عمل) از آن به عنوان کردارهایی شایسته در

کتاب‌های مربوط به اخلاق و ادب، یاد کرده‌اند.

آن‌چه در بالا ذکر شد، به ترتیب، دارای اهمیت هستند و هر کدام از آن‌ها به اتکای موردی که پیش‌تر ذکر شد، قابل توجه و قابل تعبیر و قابل اطمینان‌اند.

آموزش ادب از منظر احادیث معصومین﴿علیهم‌السلام﴾

حضرت امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ می‌فرماید: «اگر فقط دو روز از عمرت باقی مانده باشد، یک روز آن را به فراگرفتن «ادب و تربیت» اختصاص بده، تا بتوانی به هنگام مرگ از سرمایه‌های اخلاقی خود یاری بجویی.»[1]

حضرت امام سجاد﴿علیه‌السلام﴾ در انجام وظیفه‌ی سنگین تربیت فرزند از خداوند بزرگ استمداد می کرد و ضمن دعاهای خود در پیشگاه الهی عرض می کرد:

«وَأَعِنّی عَلَي تَرْبِیَتِهِمْ وَ تَأْدِیبِهِمْ، وَ بِرِّهِمْ»[2]

بار خدایا مرا در تربیت، ادب و نیکوکاری فرزندانم یاری فرما.

حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾فرموده‌است:

«هیچ ارثی برای فرزندان بهتر از ادب و تربیت نیست.»[3]

امام صادق﴿علیه‌السلام﴾فرموده‌است:

«بهترین ارثی که پدران برای فرزندان خود باقی می گذارند ادب و تربیت صحیح است نه ثروت و مال.»[4]

پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم﴾فرموده‌است:

فرزندان خود را احترام کنید و با آنان مؤدبانه برخورد کنید.

آشنا کردن دانش‌آموزان با مفاهیم آداب و سنن دینی

یکی از وظایف مهم مربیان پرورشی در تربیت دینی آن است که دانش‌آموزان را به

---

۱. روضه‌ی کافی، ص ۱۵.

۲. صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۲۵.

۳. غررالحکم، ص ۸۳۱

۴. روضه‌ی کافی، ص ۱۵۰ (الحدیث، ج ۱، ص ۵۲).

شیوه‌های بسیار خوب و مناسب با آداب دینی، سنت‌ها و رفتار پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» و معصومین «علیهم السلام» آشنا سازند، چرا که قرآن فرموده است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» [1]

مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» سرمشق نیکویی است، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

پیامبر گرامی اسلام «صلی الله علیه و آله و سلم» نیز فرموده است:

«من احیا سنتی فقد احیانی و من احیانی کان معی فی الجنه»

کسی که به آداب خداوندی آراسته گردد، خدا او را به سوی رستگاری و فلاح می کشاند

قسمتی از درس‌هایی که به وسیله‌ی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» در باره‌ی دین به ما رسیده، در قرآن مجید آمده است که آن را «کتاب» می گویند. قسمت دیگر آن به نام «سنت» معروف شده که «فعل، قول و تقریر» آن حضرت است.

به یقین آشنا کردن کودکان و نوجوانان با این آداب و سنن نقش تربیتی بسیار سازنده‌ای در شخصیت دانش‌آموزان دارد.

در حدیثی آمده است: «احسن السنن سنة الانبیاء»

بهترین روش‌های زندگی، همانا روش زندگی انبیاست.

از حضرت علی «علیه السلام» روایت شده است که فرمود:

«از هدایت رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» پیروی کنید، زیرا بهترین هدایت‌هاست و راه و روش زندگی و سنت آن حضرت را روش زندگی خود قرار دهید، زیرا شریف‌ترین سنن جهان است.»



---

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

سرفصل‌های برخی از آداب مورد نظر برای آموزش به دانش‌آموزان را در این‌جا می‌آوریم. برای رعایت اختصار در این کتاب از آوردن اصل آداب و توضیحات آن‌ها خودداری می‌کنیم و مربیان محترم را به کتاب‌های مختلفی که در این باره نوشته شده است ارجاع می‌دهیم.

بدیهی است در این بخش، باید قسمتی از آداب را مورد توجه قرار داد که با شرایط سنی دانش‌آموزان تناسب داشته باشد.

- ادب‌های فردی مانند ادب خوردن، ادب خوابیدن و...
- ادب‌های معاشرت و هم‌جواری در خانواده
- آداب دینی مانند آداب نماز، روزه، نماز جماعت و...
- ادب‌های اجتماعی و معاشرت با دیگران
- آداب میهمانداری
- آداب مزاح و شوخی
- آداب هدیه دادن و هدیه گرفتن و...

چکیده‌ی آموزه‌های بخش نهم

در این بخش آموختیم که:

یکی از اقدامات اساسی تربیتی در زمینه‌ی غرایز آن است که والدین و مربیان این غرایز را در چهارچوبی به نام «ادب‌ها» به قاعده برسانند، به‌گونه‌ای که ضمن حفظ آن‌ها، بی‌کنترل و بی‌قاعده هم نباشند. این غرایز به دلیل طبیعی بودن در همه‌ی انسان‌ها وجود دارند و نیازی به پرورش، به معنای رشد دادن ندارند.

ادب‌ها «لایه‌ی بیرونی» رفتارِ آدمی و تربیت‌ها «باطن» آن است. به عبارت دیگر ادب‌ها مقدمه تربیت‌ها هستند، یعنی اگر در فرد ایجاد نشوند کار تربیت به آسانی میسر نخواهد بود. به همین جهت باید ابتدا به فرزند آموزش داده شوند تا زمینه‌ی تربیت فراهم

شود.

«ادب‌ها» کارشان رابطه دادن «نیاز» است با حسن تأمین، رابطه دادن لذت است با رعایت‌ها و مناسبت‌ها، رابطه دادن نفع است با اندازه‌ها و حدود، و بالاخره کارشان ترکیب رفتار است با حال مناسب، حالی که شایسته است، حالی که از امنیت درون و عدالت در قصد حکایت دارد.

زمان شروع آموزش ادب‌ها دوران کودکی است. در این هنگام ابتدا باید ادب‌های فردی را آموزش داد و بعدها، یعنی در زمان نوجوانی، آداب اجتماعی را هم آموخت. راه آموزش ادب‌ها به کودکان و نوجوانان ترغیب کردن آنان به رعایت همان ادب‌هاست، یعنی باید آن‌ها را تشویق کرد که نمای آدم‌های مؤدب را به خود بگیرند. برای مثال با ادب بخورند، با ادب بنشینند و... طوری که کم‌کم همین ادب‌ها به عنوان «صفت» در درون جان آن‌ها قرار بگیرد.

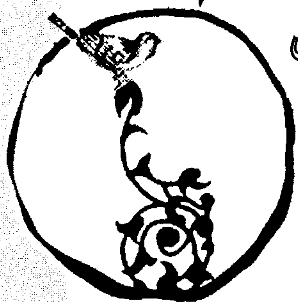
مأخذ ادب‌های وجودی انسان عبارت‌اند از: رفتار و سیره‌ی پیامبر اکرم﴿صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم﴾ و معصومین﴿علیهم‌السلام﴾ در ارتباط با خود و دیگران در طول حیات و نیز رفتار کسانی که در خاندان عصمت بزرگ شده‌اند و نیز رفتار کسانی که معصومین﴿علیهم‌السلام﴾به‌گونه‌ای آنان را تأیید کرده‌اند.

یکی از وظایف مهم مربیان پرورشی در تربیت دینی آن است که دانش‌آموزان را با شیوه‌های جذاب و مناسب با آداب دینی و سنت‌ها و رفتار پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم﴾ومعصومین﴿علیهم‌السلام﴾آشنا سازند.



بخش دهم

آسیب‌شناسی تربیت دینی



پرسشهای کلیدی بخش دهم

در این بخش چه می‌جوییم؟

۱.منظور از «آسیب‌شناسی» تربیت دینی چیست؟

۲.ضرورت توجه به آسیب‌شناسی تربیت دینی برای مربیان چیست؟

۳.آسیب‌های اصلی موجود در تعلیم و تربیت دینی کدام است؟

٤.آیا مرزبندی کامل میان «آموزش» با «تربیت» کار صحیحی است؟

٥.آیا اطلاعات دینی می‌تواند جای تربیت دینی را بگیرد؟

٦.اجباری کردن آموزش‌های دینی چه مشکلاتی را در امر تربیت دینی ایجاد می‌کند؟

۷.عدم جذابیت در طرح مسائل آموزش دین، چه مشکلاتی را بارخواهد آورد؟

۸.بی‌توجهی به فضای مناسب تدریس مسائل دینی چه آفاتی ایجاد می‌کند؟





ضرورت طرح بحث آسیب‌شناسی دینی

هر پدیده‌ای در طبیعت و عالم انسانی با آفت‌ها و آسیب‌هایی روبه‌رو است که مانع رشد و کمال آن می‌شود. بدون شک تعلیم و تربیت دینی نیز از چنین آفت‌هایی مصون نیست.

هدف آموزش و پرورش در نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام دینی، تربیت نسلی است که قبل از هرچیز پای‌بند مبانی دینی و باورهای اسلامی باشد. بررسی اجمالی وضعیت موجود نشان می‌دهد که متأسفانه در این عرصه چندان موفق نبوده‌ایم.

بدون تردید این سؤال و این دغدغه برای بسیاری از مسئولان آموزشی و مربیان پرورشی وجود دارد که چرا علی‌رغم تدریس مطالب دینی در مقاطع مختلف تحصیلی و نیز با وجود تغییرات محتوایی اساسی در کتاب‌های درسی ایجاد شده است و تأکید مسئولان فرهنگی کشور چنان که شایسته است، اندیشه و رفتار دانش‌آموزان در این زمینه مطلوب نیست؟

«اکنون علی‌رغم این نیت خیرخواهانه و به رغم تلاش‌ها و اقدام‌های دلسوزانه‌ی دردمندان اهل دین و اندیشمندان خداپرست، بررسی اجمالی و نگرش شهودی رفتارهای دینی و اخلاقیات جامعه پس از انقلاب شکوهمند اسلامی، اذهان را متوجه این مسأله‌ی

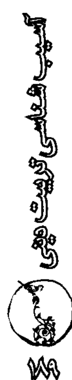
اساسی می‌کند که آیا گرایش‌های دینی و باورهای درونی افراد نسبت به دین آن‌گونه که اهداف مقدس مسئولان ایجاب می‌کند رو به افزایش است، یا برعکس، روندی خلاف انتظار دارد؟ مثلاً این پرسش‌ها مطرح می‌شود که علی‌رغم ایجاد تغییرات محتوایی در کتاب‌های درسی، پررنگ کردن شعائر مذهبی در مدارس، تقویت آموزش‌های دینی و قرآنی و ترویج همه جانبه‌ی آن در فضای درونی و بیرونی مدرسه، آیا گرایش‌های دینی دانش‌آموزان افزایش یافته است؟ آیا دینی کردن دانش‌آموزان به «دینی شدن» آنان انجامیده است، یا برعکس این‌گونه تبلیغات صوری و تربیت‌های عاریه‌ای مانع گرایش‌های درونی دانش‌آموزان نسبت به ارزش‌های دینی شده است؟ آیا پی‌آمدهای تربیتی روش‌هایی که برای تربیت دینی دانش‌آموزان به کار می‌بریم مورد پژوهش قرار گرفته‌اند و آیا این روش‌ها باعث رغبت دانش‌آموزان نسبت به ارزش‌های دینی می‌شود؟... آیا تربیت دینی با دانش دینی یکسان است؟ آیا همین که اطلاعات دینی دانش‌آموزان را افزایش دادیم رغبت و گرایش درونی آنان نسبت به دین را نیز افزایش داده‌ایم؟...

این پرسش‌ها و صدها سؤال دیگر، دل‌مشغولی دردمندان دین‌داری است که خواهان حاکمیت قبلی، رسوخ درونی و نفوذ باطنی ارزش‌های دینی در عمق وجود افراد جامعه، به ویژه نسل آینده و فرداساز یعنی کودکان و نوجوانان، هستند.» [1]

در بحث آسیب‌شناسی تربیت دینی، پاسخ‌گویی به همه‌ی سؤال‌های فوق و بسیاری پرسش‌های دیگر ضروری است. البته این کار نیازمند پژوهشی جداگانه است و این نوشتار گنجایش طرح آن را ندارد. اما از آن‌جا که به نظر می‌رسد تلاش‌های مربیان پرورشی در زمینه‌ی «تربیت دینی» در مدارس، بدون شناخت برخی آسیب‌های موجود به نتیجه‌ی مطلوبی نخواهد رسید، در این بخش، به اجمال به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

مربیان پرورشی باید بدانند که در مسیر تربیت دینی لغزشگاه‌هایی وجود دارد که ممکن است مانع رسیدن آنان به اهداف مقدسشان در این حیطه بشود. شناخت این آفت‌ها و موانع را «**آسیب‌شناسی تربیت دینی**» می‌نامیم.

۱. عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی، صص ۲۲ - ۲۳.



در یک جمله می‌توان گفت: **آسیب‌شناسی معرفت و تربیت دینی عبارت است از شناخت و بررسی ناهنجاری‌ها، موانع، عایق‌ها و محدودیت‌های موجود در زمینه‌ی ایجاد باور و اعتقاد دینی در متربیان و نیز عدم انطباق رفتار آنان با هنجارها و معیارهای دینی در کل جامعه، به ویژه در نظام تعلیم و تربیت کشور.**

در این مسیر باید چالش‌ها، موانع و آسیب‌های موجود تربیت دینی (وضعیت موجود) کاملاً و به‌دقت شناسایی و ارزیابی شود و عوامل و مؤلفه های مؤثر در آن از اهداف، راه‌کارها، برنامه‌ها و روش‌ها، بررسی شوند و برای زمینه‌سازی جهت ایجاد نظامی هماهنگ، با یک هارمونی منسجم و یکپارچه، در گستره‌ی جامعه تلاش به عمل آید.

عوامل و مؤلفه‌های آسیب‌شناسی تربیت دینی را از یک منظر می توان به دو دسته ی «مانع‌ها» و «عایق‌ها» تقسیم‌بندی کرد. منظور از «مانع‌ها» مشکلات و عوامل بازدارنده‌ی بیرونی و منظور از «عایق‌ها» عوامل بازدارنده‌ی درونی در فرد است.

عوامل بیرونی اثرگذار بر آسیب‌های تربیت و معرفت دینی بسیار زیاد است و شامل مواردی چون خانواده، مدرسه، نهادها و سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی و نیز رسانه‌های جمعی و وسایل ارتباطی جدید می‌شود.

از نگاه دیگر، آسیب‌ها را می‌توان از دو جهت بررسی کرد، یکی از جهت مشکلات مبانی نظری که مانع فهم صحیح دین توسط دانش‌آموزان و ایجاد باور در آن‌ها می‌شود، و دیگر از لحاظ پیاده‌سازی تربیت دینی به‌گونه‌ای که «رفتار دینی» را در آن‌ها تحقق بخشد.

در این‌جا به بررسی برخی از مانع‌ها و عایق‌های تربیت دینی و عواملی که سبب عدم توجه و علاقه‌ی دانش‌آموزان به معارف و آموزش‌های دینی در مدارس می‌شود خواهیم پرداخت.

آسیب‌های موجود در تعلیم و تربیت دینی

۱. تأثیرات نظام گذشته ی آموزش و پرورش

«آموزش و پرورش کنونی کشور ما، ساخته و پرداخته‌ی فکر ما و برنامه‌های ما و

فلسفه‌ی ما نیست؛ این یک امر واضحی است؛ این هم جزِ مسلمات است، منتها به آن توجه نمی‌کنیم! از روزی که نظامی به نام نظام آموزش و پرورش در این کشور به وجود آمد - از آغاز کار - بنای کار بر آن فلسفه‌ای نبود که ما امروز دنبال آن فلسفه هستیم. دو عیب بزرگ وجود داشت. یک عیب از جنبه‌ی اعتقادی و ایمانی، یک عیب از جنبه‌ی سیاسی و مدیریتی کشور.

«عیبِ جنبه‌ی ایمانی این بود که آن کسانی که آموزش و پرورش جدید را وارد کشور کردند، نه فقط نیتشان متدین کردن مردم و جوان‌ها نبود، بلکه به عکس، نیت‌شان دور کردن مردم از عقاید دینی بود. به طور مسلم این است. البته آن کسانی که طراحان اولیه‌ی وزارت آموزش و پرورش در کشور بودند، برنامه‌ها را ریختند، کتاب‌های درسی را نوشتند، بعضی‌شان کاملاً جزء آدم‌های بی‌دین نبودند؛ نه، در بین آن‌ها آدم‌های متدین هم بودند، لکن کلانِ برنامه این بود.... توسعه‌ی تفکرات غیردینی، بلکه ضد دینی. آموزش و پرورش بر اساس یک چنین فکری به وجود آمد و آن کسانی که از اول، آموزش و پرورش را درست کردند - عرض کردیم - بعضی‌شان آدم‌های بی‌دینی هم نبودند، متدین هم بودند؛ نشانه‌های تدینشان هم بعضاً گوشه و کنار در آن نظام قدیمی آموزش و پرورش و کتاب‌های قدیمی پیداست؛ که ما بعضی را از گذشته در زمان نوجوانی دیده بودیم و یک چیزهایی پیدا بود، لکن اساس، اساسِ ضد دینی بود، نه غیر دینی؛ بر اساس ضدیت با دین بود. هر چه هم گذشت، این جنبه‌ی ضد دینی، پیوسته و تا آخرِ دوران پهلوی بیش‌تر و بیش‌تر شد.» [1]

۲. نامشخص بودن ساحت‌های تربیت دینی

آقای حداد عادل [2] در این زمینه می‌گوید:

«یکی از خصوصیات فضای دینی یا به قول امروزی‌ها گفتمان دینی، متنوع بودن و متعدد بودن ساحت‌ها و ابعاد تربیت و تفکر دینی است. تاریخ اسلام حکایت پررنگ و



---
۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۰۵/۰۳ در دیدار وزیر، معاونان و مدیران وزارت آموزش و پرورش.
۲. رئیس مجلس شورای اسلامی.

کم‌رنگ شدن این ابعاد در گستره‌ی جغرافیایی است. از تلألؤ و تنوع این رنگ‌ها، منظره‌ی متنوع شدن تلاش‌ها و تکاپوهای فکری و عملی می‌تواند تفسیر شود. **به اعتقاد بنده یکی از آسیب‌های مهم تربیت دینی هم، خروج از اعتدال در گرایش به یکی از این ابعاد است... در تربیت دینی این نکته بسیار مهم است که چه چیز را مبنا قرار دهیم؟** آیا مبنا را عقل و استدلال قرار بدهیم؟ در این صورت درون‌مایه ی کار تربیتی ما فلسفه و کلام می‌شود. آیا مبنای کار را فطرت قرار بدهیم؟ در این صورت کشیده می‌شویم به اخلاق و در حالت متعالی‌تر به عرفان می‌رسیم. آیا مبنای تربیت دینی را ایمان قرار بدهیم و ساختمان تربیت دینی را بر ستون ایمان بنا کنیم؟ در این صورت عرصه‌ی کارمان عمدتاً نصوص و احادیث دینی خواهد شد یا «تجربه‌ی دینی» که این به نوبه‌ی خود باز به عرفان و اخلاق مربوط می‌شود. آیا مبنا را رفتارهای شرعی و مناسکی قرار بدهیم، یعنی در دین داری جنبه‌ی شریعت را غلبه بدهیم؟ در این صورت عرصه‌ی کار ما احکام شرعی خواهد بود. یا این که مدار و محور کار ما در تربیت دینی عواطف و احساسات باشد؟ در این صورت تکیه‌ی کار ما بر مفاهیمی مثل ولایت خواهد بود. البته ولایت صرفاً به معنای عشق و محبت نیست، معنایش وسیع‌تر و عمیق‌تر است؛ ولی قطعاً ولایت با عاطفه و احساس سروکار دارد. بنابراین یکی از مسائلی که در تربیت دینی باید در باره‌ی آن تصمیم بگیریم همین است که حرکت خود را از کدام یک از این مسیرها آغاز کنیم؟»[۱]

۳. تفکیک و مرزبندی آموزش با پرورش

یکی از آسیب‌های جدی در حیطه‌ی آموزش و پرورش که اثرات آن به تربیت دینی نیز کشیده شده، ایجاد مرزبندی و تفکیک میان «تعلیم» از «تربیت» است. این پدیده‌ی فرهنگی در روزگار گذشته، در کشور ما هیچ معنا و مفهومی نداشته است.

«مشکل از آن‌جا آغاز شد که دانایان این آب و خاک، درگیرودار اخذ فرهنگ مغرب زمین از جمله درصدد برگرداندن مفاهیم کلیدی فرهنگ آن سامان و از آن میان مفهوم

۱. مرادی اسدالله، *آسیب‌شناسی تربیت دینی* (گفتوگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۱۰.

پیچیده ی Education برآمدند. دیدند تعلیم و آموزش به تنهایی نمی‌تواند بار معنایی آن را به دوش بکشد، ناگزیر، تربیت و پرورش را به آن ختم کردند و آن را به تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش برگرداندند. آنان که چنین دسته گلی به آب دادند هرگز نمی‌خواستند جدایی این دوپاره را از یک دیگر اعلام کنند، اما با گذشت سالیان، رفته رفته جدایی لفظی میان آن دو به فراق معنایی انجامید.» [1]

متأسفانه در حال حاضر، نظام حاکم بر تعلیم و تربیت کشور، این دو مسأله را دو «امر» جداگانه می‌پندارد، در حالی که در وجود دانش‌آموز تمام اتفاقات تعلیمی و تربیتی بدون این خط‌کشی‌های بیرونی صورت می‌گیرد و اصلاً از هم جدا نیست. اگر در مدرسه وظیفه ی آموزش یا تربیت میان مربی و معلم‌های مختلف تقسیم شده است، این بدان معنا نیست که آن‌ها به طور مجزا هم می‌توانند عمل کنند. میان تمام آموزه‌های معلم‌های مختلف و نیز معلم‌های مدرسه با مربی یا مربیان پرورشی باید هماهنگی و هم سویی کامل حاکم باشد وگرنه ممکن است هر یک تأثیر کار دیگری را بدون این که خود بخواهند، خنثی کنند.

«تا وقتی آموزش و پرورش را دو امر جداگانه می‌دانیم، باید یقین بدانیم که به بیراهه می‌رویم. باید به این دریافت درست پیشینیان که دانایی و توانایی و علم و عمل در عین حال که ظاهری دوگانه دارند، از وحدت باطن برخوردارند، سرفرود آوریم. از دانش، دل برنا طلب کنیم و از آموزش، جان پرورده چشم داشته باشیم.» [2]

٤. اشتباه گرفتن اطلاعات دینی به جای تربیت دینی

گمان برخی از افراد این است که اگر اطلاعات و دانش دینی دانش‌آموزان را افزایش دهیم، این اطلاعات منجر به باورهای دینی و ایمان مذهبی خواهد شد. این اندیشه که هر نوع اطلاعات دینی به معرفت وجودی و نهایتاً به ایمان و باور منتهی خواهد شد، در عمل درست نیست. به عبارت دیگر، تنها اطلاعات دینی نیست که منشأ تفکر مذهبی و باورهای دینی می‌شود، بلکه هم‌چنان که گفتیم، پرورش مایه‌های فطری و رغبت‌های دینی قبل

۱. قدمعلی سرامی، مجموعه مقالات سمپوزیوم *«جایگاه تربیت در آموزش و پرورش دوره ابتدایی»*، ص ۴۰۱.
۲. همان، ص ۳۹۹.

از اطلاعات دینی اهمیت دارد.

مقام معظم رهبری در خصوص این نکته فرموده‌اند:

«تعلیم کاری بسیار ظریف و دقیق است. تعلیم فقط این نیست که ما مجموعه‌ای از معلومات را در کاغذ بگذاریم و به دانش‌آموز بدهیم و بگوییم بخوان؛ بعد هم برهه‌ای از سال را معیّن کنیم تا بیایند امتحان دهند؛ این، تعلیم حقیقی نیست. تعلیم باید طوری باشد که ذهن را بسازد، مغز را فعّال کند و در درجه‌ی اوّل، شوق به دانستن را در دل متعلّم ایجاد نماید. **کسانی که بدون شوق رشته‌ای را می‌خوانند، هر چه در آن رشته معلوماتشان زیاد شود، کارایی آن کسی را پیدا نخواهند کرد که با شوق و ذوق به سمت آن رشته رفته است.** در همه‌ی رشته‌های علمی همین طور است. باید این شوق و ذوق، چه در اساس معلومات، چه در رشته‌های خاص معلومات - که بناست شما پایه‌ی آن را از دوره‌ی راهنمایی بریزید و آماده کنید - در دل متعلّم ایجاد شود تا در درون او، این فعّالیت فکری و مغزی و این شوق قلبی و نیز تلاشی که معلّم شما پیش دست دانش‌آموز می‌گذارد، او را به یک عالِمِ واقعی تبدیل کند.» [1]

«حدّاقل نیمی از کار آموزش و پرورش، پرورش و تربیت است. لذا شما می‌بینید در قرآن وظیفه‌ی انبیا، تزکیه و تعلیم است. بعضی‌ها از جلو قرار گرفتن «یزکیهم» در دو آیه‌ی قرآن بر «یعلّمهم»، استفاده کرده‌اند که «تزکیه» از «تعلیم» هم بالاتر است. می‌تواند این طور باشد. حدّاقل این است که تزکیه در کنار تعلیم است؛ «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة»؛ آن هم تعلیم «کتاب» و «حکمت»، نه تعلیم چیزهای پیش پا افتاده. این در کنار تزکیه است. بنابراین تزکیه خیلی والاست. تزکیه، یعنی تربیت.» [2]

«حفظ مطالب کتاب‌های درسی دینی، صرفاً مسلمان و مؤمن واقعی تربیت نمی‌کند. اگر نظام تعلیم و تربیت دینی رسمی ما مبتنی بر محفوظات باشد و معلم برود پای تخته چیزهایی بنویسد و حرف‌هایی را از کتاب نقل کند و از دانش‌آموزان بخواهد که

۱. بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۱/۰۴/۲۶ در دیدار جمعی از مدیران وزارت آموزش و پرورش.

۲. همان.

مطالب کتاب را حفظ بکنند و بیایند امتحان بدهند، این نوع آموزش‌ها لزوماً کسی را متدین نمی‌کند.» [1]

«تربیت دینی صرفاً در بعد اطلاعات و دانش... دینی متمرکز نمی‌شود بلکه از طریق پرورش درست حواس مثل درست دیدن، درست شنیدن و درست قضاوت کردن، درست فهمیدن و درست گوش دادن نیز می‌توان به تربیت دینی مدد رساند.» [2]

۵. تأکید فراوان بر جنبه‌های احساسی دین

ما در عرضه‌ی دین به دانش‌آموزان و به‌ویژه جوانان دبیرستانی باید کارشناسی شده و درست عمل کنیم. الآن در عرضه‌ی دین به مردم، به خصوص به جوانان، بیش‌تر جنبه‌های عاطفی، احساسی و هیجانی محور قرار می‌گیرد و میدان‌دار این عرصه هم بیش‌تر مداحانی هستند که سواد لازم برای عرضه‌ی دین را ندارند. این‌ها نیز بیش‌تر احساسات دینی (نه حتی عواطف دینی) را تهییج می‌کنند. از قضا رسانه‌های رسمی و ملی ما هم با دست ودل بازی این برنامه‌ها را پوشش می‌دهند. این برنامه‌ها ممکن است در ترغیب و جذب نوجوانان مؤثر واقع شود ولی باید دید همین نوجوان وقتی که دوره‌ی بلوغ را پشت سر گذاشت و غرایز، نیازها و قدرت تعقلش به رشد خود رسید آیا با این تلقی از دین و دین‌داری می‌تواند به هنگام قبول مسئولیت و شغل و وارد شدن به عرصه‌ی اجتماع، هم‌چنان دین‌داری خود را حفظ کند؟

«ما نمی‌توانیم در اصول عقاید از استدلال خودداری کنیم و نمی‌توانیم در اثبات توحید یا نبوت به شعار و شعر اکتفا کنیم. در دنیایی که جوان‌های ما، چه در دبیرستان و چه در دانشگاه، با انواع استدلال‌های غیردینی یا ضددینی روبه‌رو هستند اگر ما به صرف تشویق و برانگیختن احساسات دانش‌آموزان برای متدین کردن آن‌ها اکتفا کنیم دستشان در مقابل شبهات خالی خواهد بود. پس باید این‌ها را بیان بکنیم.» [3]



---

۱. مرادی اسدالله، *آسیب‌شناسی تربیت دینی* (گفتوگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۴۱.

۲. رویکردی نمادین به تربیت دینی، مؤسسه‌ی انتشارات قدیانی، تهران ـ ۱۳۷۴، ص ۱۴۸.

۳. مرادی اسدالله، *آسیب‌شناسی تربیت دینی* (گفتوگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۴۱.

اگر در قرآن بررسی کنیم می‌بینیم که خداوند در بسیاری از آیات همه‌ی انسان‌ها و به‌ویژه مؤمنین را به تفکر، تعقل، تدبر و تفقه در دین و آیات الهی ترغیب کرده است. از این نکته درمی‌یابیم که اسلام دین معرفت و تعقل است. به عبارتی، ایمان باید بر مبنای شناخت و معرفت باشد.

«بنده معتقدم روش تربیت دینی در اسلام، تربیت عقلانی است، اما معتقد نیستم که هرچه در دین هست برای همه‌ی افراد قابل تبیین عقلانی است. هیچ حکمی از خداوند حکیم بی‌حکمت نیست و او کار گزافی نمی‌کند، حکم گزافی هم صادر نمی‌کند. اما این به معنای آن نیست که همه‌ی ما می‌توانیم به حکمت همه‌ی احکام پی ببریم. مثال ساده‌ای که به ذهن خیلی‌ها خطور می‌کند این است که چرا نماز صبح دو رکعت است؟ همه‌ی ما نماز صبحمان را دو رکعت می‌خوانیم ولی واقعاً اگر یک یا سه رکعت بود اعتراضی داشتیم؟ یا حالا که دو رکعت است برایش استدلال عقلانی داریم؟ خیر، اما این به آن معنا نیست که چون این نوع احکام در دین وجود دارد، دین غیرعقلانی است.» [۱]

۶. اجباری بودن آموزش رسمی

انسان ذاتاً با هرچه که با عمق دلش رابطه برقرار نکند، جز انگیزه‌ای و انفعالی، مواجهه پیدا نمی‌کند که آن هم وقتی و زودگذر است.

«تعلیم و تربیت دینی از طریق آموزش مستقیم و رسمی (آن هم به شکل کنونی) مفید نیست، زیرا آموزش رسمی و مستقیم لاجرم کارش به اکراه و اجبار می‌کشد، یعنی درس، کلاس، معلم، کتاب، نمره و کنکور، همه و همه، برای متعلم و متربی اجباری و تحمیلی می‌شود. به این مسأله از جنبه‌های مختلف دینی، کلامی، فلسفی، اخلاقی، روان‌شناسی تربیتی و مانند آن می‌توان پرداخت که در این‌جا فقط از جنبه‌ی دینی و قرآنی به آن می‌پردازیم. مرحوم علامه طباطبایی در کتاب *المیزان* در تفسیر آیه‌ی «لااکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» می‌فرمایند: جمله‌ی «لااکراه فی‌الدین» دین اجباری را نفی

---

۱. مرادی اسدالله، *آسیب‌شناسی تربیت دینی* (گفت‌وگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۱۰۳.

می کند، زیرا دین عبارت از یک سلسله معرفت‌های علمی است که یک رشته معرفت‌های علمی دیگر را به دنبال دارد و روی هم رفته از اعتقادات تشکیل می‌شود. **اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد، زیرا اکراه فقط در اعمال ظاهری، افعال و حرکات بدنی و مادی تأثیر دارد اما اعتقادات قلبی دارای علل و اسبابی دیگر از سنخ اعتقاد و ادراک‌اند و محال است که نتیجه‌ی جهل، علم باشد، یا این که مقدمات غیرعلمی موجب تصدیقات علمی شود.**

در هر حال به نظر می‌آید که آموزش‌های رسمی و مستقیم در عرصه‌ی تعلیم و تربیت دینی کارش به اکراه و اجبار و تحمیل می‌کشد و این امر می‌تواند آسیب‌های فراوانی را برای تربیت دینی و اخلاقی جوانان در پی داشته باشد.» [1]

۷. تأکید بر حفظ مطالب دینی به جای فهم آن‌ها

متأسفانه در مدارس ما، علی‌رغم همه‌ی تلاش‌ها و دقت‌هایی که برای تهیه‌ی کتاب‌های درس دینی و تدریس آن می‌شود، «حس مذهبی» و «روح ایمان» در بچه‌ها چندان پرورش نمی‌یابد. دلیل اصلی آن این است که هدف اصلی این درس‌ها «قبول و فهم» نیست، بلکه یادگیری برای امتحان و کسب نمره است.

البته اگر نتیجه‌ی کار به همین «بی‌ثمری» ختم می‌شد باز خوب بود، مشکل این جاست که دانش‌آموز پس از طی این کلاس‌ها، با خود می‌گوید: «درس دینی را خواندم و متوجه شدم، ولی چیزی که توجه مرا جلب کند در آن وجود نداشت.» آن گاه چنین قضاوت می‌کند که دین، آرام‌بخش درون نیست، تعالی دهنده‌ی روح و فکر نیست، سازنده‌ی عمل و صفتِ نیک هم نیست؛ و اصولاً دین جاذبه‌ای ندارد! متأسفانه این بزرگ‌ترین خطری است که از درس دینی در مدارس فعلی حاصل می‌شود.

۸. تضاد میان خانواده و مدرسه در امور دینی

اگر خانواده‌ی دانش‌آموزی متدین نباشد مربی پرورشی به راحتی نمی‌تواند فرزند این

۱. مرادی اسدالله، آسیب‌شناسی تربیت دینی (گفت‌وگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۳۹ – ۳۸.

خانواده را یک فرد دین‌دار پرورش دهد. **یکی از آسیب‌های جدی در تعلیم و تربیت دینی، تضاد و تعارض میان دیدگاه‌ها و رفتار خانواده‌ها با محیط مدرسه است.**

آموزش و پرورش به راحتی نمی‌تواند در هسته‌ی خانواده نفوذ کند و تأثیرات عمیق دینی در فرزندان آن‌ها بگذارد.

«نفوذ در خانواده بسیار مشکل است. جامعه‌شناسان می‌گویند: «خانواده هسته‌ی سخت نهادهای اجتماعی است». خانواده در برابر تأثیرات بیرونی بیش از هر نهاد دیگری مقاومت می‌کند... اگر خانواده‌ی دانش‌آموز متدین نباشد معلم و مدرسه به ندرت می‌تواند از چنین دانش‌آموزی یک فرد متدین بسازد. البته این کار محال نیست، اما بسیار دشوار است... اصلاً دین امری است که شروعش عاطفی و عملی است. مدرسه با بچه‌هایی که در خانواده عمل به دین و گرایش به آن را به طور طبیعی یاد نگرفته باشند، چه کار می‌تواند بکند؟ برای مثال، اگر دختری حجاب را از مادرش نیاموخته باشد از مربی مدرسه نمی‌تواند بیاموزد.» [1]

۹. مشکلات مربوط به محتوای آموزش های دینی

تجربه نشان داده است که اگر انتقال مفاهیم دینی از جاذبه‌های لازم برخوردار نباشد و محتوای مطالب متناسب با نیاز مخاطبان تنظیم نشود، چه بسا موجب گریز آن‌ها از دین بشود.

در وضعیت کنونی، برخی مشکلات مربوط به این موضوع عبارت اند از:

- غیر ملموس بودن و جنبه‌ی انتزاعی داشتن محتوای بخشی از کتاب‌ها برای دانش‌آموزان؛
- مشخص نبودن ضرورت، کاربرد و فایده‌ی برخی از مطالب و آموزه‌های دینی برای دانش‌آموزان؛
- عدم هماهنگی مطالب درسی با اهداف و نیازهای دانش‌آموزان؛

---

۱ مرادی اسدالله، *آسیب‌شناسی تربیت دینی* (گفت‌وگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۵۳.

- حجم زیاد مطالب و کثرت مفاهیم عنوان شده در درس‌های دینی؛
- جنبه‌ی حفظی داشتن اغلب مطالب درس‌های دینی؛

۱۰. عدم طرح جذاب و شیرین مباحث دینی

اصولاً در طرح مباحث پرورشی و درس‌های «تعلیمات دینی» نباید زیاد سخت‌گیری کرد تا مثل برخی از درس‌های ریاضیات برای دانش‌آموز سخت و ترس‌آور بشود. باید کاری کرد که درس دینی شیرین و جذاب باشد.

«معلم باید با هنرمندی، دین و درس دینی را زیر دندان دانش‌آموز شیرین کند. معلم دینی باید در دل دانش‌آموز نفوذ کرده و با او رفیق بشود.» [۱]

«درس دینی با درس فیزیک، شیمی و تاریخ فرق دارد. در آن درس‌ها اگر ما معلومات یا مهارت‌هایی را به فرد منتقل کنیم کافی است، ولی در درس دینی باید هرچه می‌توانیم این انتقال را عمیق‌تر و درونی‌تر کنیم، باید کاری کنیم که این آموزش منتهی به رفتاری درونی و برخاسته از ایمان و باور قلبی شود. بنابراین کار معلم دینی حرّافی، لفاظی و زبان‌آوری نیست، تدریس به معنای فنی کلمه هم نیست، بلکه او در کلاس درس وظیفه‌ای دوگانه برعهده دارد. از یک سو باید معلومات دینی را به دانش‌آموز منتقل کند. این معلومات خود دو بخش دارد؛ یک بخش دلایل عقلی، کلامی و پاسخ به سؤالات فلسفی را در برمی‌گیرد و بخش دیگر، آموزش احکام، مناسک و شعائر دینی را.» [۲]

۱۱. مناسب نبودن فضای تدریس دینی

سه عامل اصلی در کار تربیت به ترتیب اولویت عبارت‌اند از: «متربی»، «فضا» و «مربی». آن‌چه باید بین دوعامل مربی و متربی حاکم باشد، فضاست که زمینه‌ی ارتباط فکری و فهمی را فراهم می‌کند.



---
۱. مرادی اسدالله، آسیب‌شناسی تربیت دینی (گفتوگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، ج ۱، ص ۵۶.
۲. همان، ص ۶۲.

تا فضای مناسب فراهم نشود، مربی نباید کار تربیت را شروع کند. فضا عبارت از آن چیزی است که هر کس از محیط برای خودش انتخاب می کند و در آن به تنفس می‌پردازد. «فضا» مایه‌ای است که در آن، دل انسان او را به دیدن ترغیب می کند.

روان‌شناسی می گوید: «محیط» اصل است ولی ما معتقدیم که این اصل خود انسان است که از «عناصر محیط» برای خودش «فضا» می‌سازد و در آن فضا رشد می کند.

ایجاد فضا به این صورت است که انسان عناصری از محیط به دلخواه خویش برمی گزیند، آن‌ها را محیط خویش می‌سازد و با آن‌ها رابطه‌ی دلی برقرار می کند.

این فضا برای هرکسی متفاوت است. حتی ممکن است دو نفر در آنِ واحد در یک محیط به سرببرند که آن محیط برای یکی از آن دو مطلوب باشد و «فضا» به حساب بیاید، ولی همان‌جا برای دیگری آن فضا محسوب نشود. انسان میان «محیط» و «فضا» حق انتخاب دارد.

عوامل مؤثر در ایجاد فضا عبارت‌اند از: دیدنی‌های موجود محیط، شنیدنی‌های موجود، خاطرات و تداعی‌ها از محیط، عوامل موجود در محیط فیزیکی نظیر معماری، نور، رنگ، تزئینات و... و نیز امکانات و وسایل موجود.

یکی از آسیب‌های بزرگ تربیت دینی در مدارس این است که غالباً فضای مناسبِ بیان معارف دینی و تربیت مذهبی فراهم نیست. آن‌چه بیش از متن درس و کتاب، ایجاد ایمان مذهبی می کند «معلم خوب» و «فضای مناسب» است.

اگر «فضای مناسب» برای تربیت وجود نداشت، مربی نباید متربی را برای تربیت بپذیرد، زیرا نه تنها موفق نخواهد شد، بلکه هردو ضایع خواهند شد.

بنابراین، نخست باید «فضا» را ایجاد کرد، سپس متربی را به حال «رغبت» آورد و آماده‌ی قبول تربیت ساخت، آن‌گاه کار اصلی تربیت را شروع کرد.

مربی باید راه «فضاسازی» را فرا بگیرد. هم فضاسازی در خویش برای اخذ از محیط را و هم فضاسازی در دیگری را برای ایجاد اثر و تحول. در یک جمله باید گفت که ما برای تحقق تربیت یا هر امر فرهنگی، نیاز به «فضای مناسب» داریم.

۱۲. کاربردی نبودن شیوه‌های طرح مباحث دینی

در طرح تربیت دینی که ما برای کودکان و نوجوانان دنبال می‌کنیم بیش‌تر از شیوه‌ی سخنرانی و وعظ و نصیحت استفاده می‌کنیم، در حالی که می‌دانیم نصیحت کردن و پند دادن به ویژه به نوجوانان، علاوه بر این که بسیار آزاردهنده است، راه را نیز نشان‌نمی‌دهد و کم‌تر اثر تربیتی دارد. بزرگان دین ما هم در تربیت دینی اغلب از روش‌های غیرمستقیم‌وعملی استفاده‌می‌کرده‌اند.

وقتی دانش‌آموزان را نصیحت می‌کنیم و می‌گوییم ترسو نباش، اراده داشته باش، اعتماد به نفس داشته باش، به دوستان محبت کن و... اگر به او نگوییم که هر یک از این دستورات چگونه قابل دست‌یابی است، هیچ‌گونه اثر تربیتی ندارد. اگر به یک دانش‌آموز ترسو بگوییم نترس! هیچ اثری ندارد. باید علل ترس را در او شناسایی کنیم و کارهایی را که لازم است برای رفع این مشکل انجام دهد به او نشان بدهیم، سپس او را ترغیب کنیم که آن کارها را انجام دهد. تنها در این صورت ممکن است این رفتار ناهنجار در وجود او اصلاح شود.

خلاصه آن که برای ایجاد اهداف تربیت دینی باید راه‌کار و شیوه‌ی عملی ارائه کرد. ما با این که از لحاظ منابع بسیار غنی هستیم، متون بسیار ارزشمندی داریم و احادیث فراوانی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت دینی در اختیارمان است، کم‌تر در صدد ارائه‌ی راه‌کار برای اهداف دینی مطرح شده در این متون برآمده‌ایم. در حالی که مسیحیان در متون دینی‌شان مطالب بسیار کم‌تری دارند، اما همان‌ها را کاربردی کرده و ارائه داده‌اند.

۱۳. کم‌ارزش تلقی کردن درس‌های علوم انسانی

در نظام فعلی آموزش و پرورش، مدرسه بیش‌تر جای آموزش است نه تربیت، چرا که درس‌های اصلی «انسان‌ساز» و «تربیت‌کننده» یا کم‌ارزش تلقی می‌شوند یا صرفاً جنبه ذهنی یافته‌اند. حتی فعالیت‌های مربی پرورشی نیز بیش‌تر جنبه‌ی ذهنی و فراگیری اطلاعات دارد. (مثل بسیاری از مسابقات) در حالی که اگر قرار باشد کار تربیتی بشود باید

دروس انسانی مانند «درس دینی»، «درس هنر»، «درس ورزش»، «درس ادبیات» و «درس منطق» که عمیق‌ترین تأثیرات را در اندیشه، رفتار و به ویژه تربیت دانش‌آموزان دارند، بیش‌تر مورد توجه قرار گیرند. علاوه براین، چنین دروسی نباید مانند درس‌های ریاضی، فیزیک، علوم و... جنبه‌ی ذهنی و اطلاعاتی پیدا کنند.

در حال حاضر، قضیه درست برعکس است، یعنی درس‌هایی که جزو علوم محض یا ریاضی هستند و بعدها در کنکور و شغل‌یابی بیش‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرند بیش‌ترین اعتبار را در مدرسه دارند. این اعتبار در درجه‌ی اول از سوی اولیای مدرسه به بچه‌ها القا می‌شود. برای مثال هرگاه دانش‌آموزان در این دروس ضعیف باشند و فرصت کمی تا امتحان باقی باشد، به‌راحتی درس‌های فیزیک، شیمی، ریاضی، علوم و... را جای‌گزین کلاس‌های مربی پرورشی یا جای‌گزین درس انشاء یا هنر و... می‌کنند.

جامعه نیز بیش‌ترین اعتبار را به افرادی می‌دهد که در این زمینه‌ها دانش و مهارت بیش‌تری دارند. در نتیجه والدین مجبور می‌شوند که برای تقویت این زمینه‌ها به مدرسه و فرزندانشان فشاری مضاعف بیاورند. این دیدگاه یک آسیب جدی برای امر تربیت در مدرسه است.

۱۴. ایجاد بیزاری به خاطر دلی نبودن

تربیت دینی باید دست‌کم در سه حیطه هم‌زمان اتفاق بیفتد: یکی در حوزه‌ی شناختی، دیگری در حیطه‌ی عاطفی و سوم در حوزه‌ی عمل. هم‌اکنون بیش‌ترین کاری که در زمینه‌ی تعلیم و تربیت دینی در مدارس صورت می‌گیرد در «حوزه‌ی شناختی» است، آن هم در حد «دانستن دین». یعنی حتی در همین حیطه نیز آموزه‌های دینی از حد «دانستن» فراتر نمی‌رود، به‌گونه‌ای که حتی بسیاری از مواقع دانش‌آموزان درک و فهم درستی هم از مباحث دینی پیدا نمی‌کنند، چه رسد به این که به «باور» برسند.

مسلم است که باور دین به قلب مربوط می‌شود و اگر ایمان در قلب انسان جای نگیرد، اطلاعات مذهبی به فراموشی سپرده می‌شوند و چه بسا بعدها بیزاری ایجاد کنند و اصل زندگی را به خطر بیندازند!

۱۵. عدم توجه به مخاطب و نیازهای او

یکی از آسیب‌های جدی در زمینه‌ی تعلیم و تربیت دینی، «مخاطب‌شناسی» است. این مبحث یکی از جنبه‌های مهم تربیت دینی است. مربیان باید بدانند که نیازهای حقیقی دانش‌آموزان در حیطه‌ی تعلیم و تربیت دینی چیست؟ انگیزه‌های آنان کدام است؟ چه علاقه‌هایی آنان را راه می‌برد؟

جنبه‌ی دیگر مخاطب‌شناسی عدم آشنایی مربیان با زبان کودکان و نوجوانان در مراحل مختلف رشد است. یعنی مربی یک فعالیت را همان‌گونه که برای دانش‌آموزان کلاس اول اجرا می‌کند، برای دانش‌آموزان کلاس پنجم هم اجرا می‌کند و هیچ توجهی به میزان درک و فهم و کلیدواژگان پایه‌ی دانش‌آموزان در مقاطع مختلف ندارد. با همه با یک زبان و یک نوع واژگان و یک لحن صحبت می‌کند. این مطلب نشان می‌دهد که گاهی مربی زبان و نیاز مخاطب خود را به درستی نمی‌شناسد و در نتیجه نوع برخوردش با دانش‌آموزان هم درست نیست. در واقع آن‌چه به عنوان دین به دانش‌آموزان ارائه می‌شود، جنبه‌ی تحکمی، دستوری یا نصیحتی دارد.

توصیه‌هایی در مورد اصلاح آسیب‌های موجود در تربیت دینی

مربی اساسی‌ترین عنصر در نظام تعلیم و تربیت دینی است، زیرا نقش الگو و راهنمای دانش‌آموزان و هدایت کننده‌ی فرایند تربیت دینی را برعهده دارد. میزان شایستگی، دانش دینی، کارامدی و علاقه‌مندی او اصلی‌ترین تعیین‌کننده‌ی فرایند شکل‌گیری تربیت دینی در دانش‌آموزان است. به همین جهت در «گزینش مربی» و «معلم» درس دینی باید نهایت کوشش و دقت صورت گیرد. علاوه‌براین، او باید از اختیارات لازم برای اجرای برنامه‌های تربیتی دانش‌آموزان برخوردار باشد.

یکی از نکاتی که در بحث تربیت دینی باید مورد توجه معلمان دینی یا مربیان پرورشی قرار بگیرد ارائه‌ی نظرات صحیح دینی در مقابله با خرافات و عقاید نادرست است. آن‌ها باید نظرات صحیح دینی را از عقاید خرافی شایع در میان مردم جدا کنند و به شاگردان

بنمایانند. اگر این کار صورت نگیرد، وقتی دانش‌آموزان در معرض شبهات فراوانی که امروزه در همه جا پراکنده است قرار بگیرند به راحتی نسبت به باورهای صحیح دینی هم شک می‌کنند.

مربیان باید وقایع و رویدادهای روزمره‌ای را که به نوعی با مسائل دینی ارتباط دارد برای دانش‌آموزان تجزیه و تحلیل کنند تا آن‌ها قدرت تحلیل پیدا کنند و بتوانند عقاید و باورهای خود را در مواجهه با مسائل جدید حفظ کنند.

مربیان باید در حین فعالیت‌های پرورشی، آن بخش از مسائل مذهبی را که به نوعی به زندگی مربوط می‌شود برای دانش‌آموزان برجسته کنند تا آن‌ها اثر دین و ادب مذهبی را در زندگی بفهمند و نشانه‌های آن را دریابند و از مجموع آن نشانه‌ها نقشی از «دین» را در ذهن ترسیم کنند و آن را مقدس شمارند و بدان عشق ورزند.

این نکته بسیار مهم است که مربیان بدانند **درک فرزند از مسائل انسانی و معنوی، پیش از بلوغ، بیش‌تر است. درست است که کودک ابتدا در مورد مسائل دنیایی، حسی و دانشی چیزی نمی‌داند، ولی در زمینه‌ی مسائل انسانی، معنوی و باطنی، او از آدم‌های بزرگ، قوی‌تر، تیزتر و فهمیده‌تر است.** به همین جهت باید با رفتار خویش نمونه‌ی درست رفتار را به دانش‌آموزان نشان بدهند.

در آموزش دینی لازم است بدانیم که چه مباحثی از اسلام را باید برای دانش‌آموزان مطرح کنیم؟ کدام عقاید و دستورات را باید عرضه کنیم که آن‌ها فراری نشوند؟ اگر اشکالاتی برای ذهن آنان پیش آمد چه‌گونه پاسخ‌گوی آن‌ها باشیم و چه مسائلی را طرح کنیم که بتوانند آن‌ها را عملاً در زندگی خود ملاحظه کنند و مصادیق آن‌ها را بشناسند؟ معلمان، مربیان و بزرگ‌ترها باید سعی کنند که «مطالب دینی» را به صورتی منظم و با ترتیبی منطقی به دانش‌آموزان عرضه کنند تا آن‌ها بتوانند این آموزه‌ها را به‌گونه‌ای بنیادی در جان خویش بپذیرند و در زندگی خویش پیاده کنند.

مربی و معلم نباید تنها به وظیفه‌ی آموزشی خود اکتفا کند، بلکه بایستی با چشم، گوش، حرکات، سخنان و حالات خویش به تحریک حسّ مذهبی، ادب و انضباط،

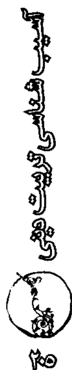
صمیمیت و سازگاری، ابتکار و دقت، آزادگی و بلندنظری دانش‌آموزان بپردازد و یار و راهنمای آن‌ها باشد.

یکی از پیشنهادهای اصلی برای اصلاح آسیب‌های موجود در تربیت دینی، آن است که آموزگاران درسِ دین، از معلمان اصلی دروس مدرسه مجزّا نباشند وگرنه دانش‌آموزان ارزش کار آن‌ها را ناچیز می‌شمارند. اگر این کار در مدارس فعلی امکان نداشته باشد، دست‌کم باید در زمینه‌های دینی هماهنگی و هم‌سویی کاملی میان مربیان پرورشی و معلمان دیگر وجود داشته باشد.

تأکید می‌شود که طرح مسائل تربیتی، به‌ویژه تربیت دینی، نباید تنها برعهده‌ی «مربی امور تربیتی» باشد، بلکه بهتر است سایر معلمان نیز این مسائل را برای دانش‌آموزان مطرح کنند. برای مثال، باید ترتیبی داد که در بخشی از ساعات دروس اصلی مدرسه، (مثلاً در حد پنج دقیقه) سؤالات و مباحث دینی مطرح شده و پاسخ آن‌ها هم به اختصار ولی مستدل، داده شود، اما جواب مشروح و کامل آن‌ها به ساعات «فوق برنامه» موکول شود، چون دانش‌آموزان تنها در آن برنامه‌ها با علاقه شرکت خواهند کرد و مطالب را به جان خواهند پذیرفت. البته برای این برنامه‌ها باید افراد آگاهی را در نظر گرفت که «دین» و «تربیت» را به خوبی بشناسند. به هر حال در زمینه‌ی راه‌کارهای عملی این کار باید مطالعه و پژوهش جدی صورت گیرد و از مربیان و معلمان نظرسنجی شود.

در زمینه‌ی طرح مسائل مربوط به تعلیم یا تربیت دینی، باید از میل طبیعی کودک و نوجوان برای درک حقایق و کنجکاوی در مورد مسائل هستی کمک گرفت. حس کنجکاوی به صورت فطری در همه‌ی کودکان و نوجوانان وجود دارد و این حس درونی می‌تواند انگیزه‌ی اصلی برای طرح بسیاری از مسائل دینی و معرفتی باشد.

امروزه یکی از اصول پذیرفته شده در عرصه‌ی آموزش و پرورش این است که نباید مسایل علمی و تحقیقی را به صورت لقمه‌ای راحت در اختیار متعلم گذاشت بلکه تا آن‌جا که امکان دارد باید برای آن‌ها زمینه‌سازی و طرح پرسش کرد تا دانش‌آموزان انگیزه‌ی کافی برای جست‌وجوگری و پاسخ‌یابی داشته باشند. مربی یا معلم باید بیش از تلاشی که



برای انتقال معلومات خویش می کند، در دانش آموزان برای جویندگی ایجاد انگیزه کند. به عبارت روشن تر کاری کند که ذهن دانش آموز با موضوع و مسأله ی مورد نظر درگیر شود.

آموزش‌های دینی باید زیبا و هنرمندانه باشند. انسان ذاتاً طالب جمال و زیبایی است. از این رو در طرح مسائل «آموزش دین» باید حداکثر ذوق و زیبایی و هنر را به کار گرفت تا آموزش بهتر و دلنشین تر باشد؛ هم‌چنان که یکی از علل پیشرفت اسلام در زمان رسول اکرم ﴿صلی الله علیه وآله وسلم﴾ رسایی و شیوایی و در عین حال زیبایی بیان قرآن کریم بود که به سرعت در دل‌ها نفوذ می کرد. استفاده از هنر نباید به میزانی باشد که آموزش دینی را تحت‌الشعاع قرار دهد و اذهان را از محتوای آموزش منحرف سازد.

آموزش‌های دینی باید متناسب با نیازهای روحی و روانی دانش‌آموزان و قابل فهم و درک برای آن‌ها باشد. بدین منظور باید مطالب با زبان مناسب کودکان و نوجوانان ارائه شوند و طوری نباشند که فقط عده‌ی خاصی از آن‌ها استفاده کنند. عدم رعایت این نکته باعث گریز تدریجی از دین و انکار درونی برخی از عقاید و باورهای دینی در دانش‌آموزان خواهد شد.

مربیان باید برای طرح مسائل دینی و نفوذ در اعماق ضمیر دانش‌آموزان از تمثیل و مثال، به خوبی و فراوانی بهره بگیرند، چون اغلب مسائل دینی و باوری به نوعی تجریدی و انتزاعی هستند و ممکن است درک این مطالب برای همه‌ی دانش‌آموزان ساده نباشد. این روشی است که در قرآن نمونه‌های فراوان دارد. «و ضربنا للناس فی هذاالقرآن من کل مثل» (ما در این قرآن برای هدایت مردم هر گونه مثلی زدیم) و در بیان علت می‌فرماید «لعلهم یتذکرون» (شاید متذکر شوند). ممکن است افراد با استدلال‌های عقلی و یا با بیان مطالب علمی، مفاهیم را درک یا قبول نکنند، برای این که این افراد متوجه و متذکر شوند، قرآن مثال‌هایی می‌آورد.

آموزش‌های دینی همیشه نباید جنبه‌ی اثباتی به خود بگیرند، زیرا زمینه‌ی قبول بسیاری از مطالب به دلیل فطری بودن در کودک یا نوجوان فراهم است. **باید انگیزه‌ی تفکر را در دانش‌آموزان تقویت کرد. ضرورتی ندارد که مربی همه چیز را ثابت کند بلکه کافی**

است برای دانش‌آموز سؤال طرح کنند و او را برای یافتن پاسخ به تفکر ترغیب کند. این روش دو نتیجه‌ی مثبت دارد: اول این که حس کنجکاوی دانش‌آموزان را تقویت و برای پی‌گیری مسائل دینی در آن‌ها ایجاد انگیزه می‌کند. دیگر آن که وقتی دانش‌آموزان با این روش به نتیجه‌ی مورد نظر برسند، مطالب برایشان جذاب و ماندگار می‌شود. این روش نیز در قرآن فراوان به چشم می‌خورد. قرآن در بسیاری از مواقع پرسش‌هایی را مطرح می‌کند، فطرت انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد اما پاسخ آن پرسش را نمی‌دهد بلکه رد می‌شود. برای مثال: «افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت» آیا به شتر نگاه نمی‌کنند که چگونه خلق شده است؟

فطرت انسان به‌گونه‌ای آفریده شده است که ذاتاً حقیقت، راستی، عدالت و همه‌ی فضائل اخلاقی را دوست دارد. در تربیت دینی باید کاری کرد که این فطرت از مسیر اصلی خودش بیرون نرود و به سوی انحراف کشیده نشود. همین که کودک با بدی‌ها آشنا نشود خود بخش مهمی از فرایند تربیت است و همین امر، اساس پرورش تمایلات و عواطف عالی کودک محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، در امر تربیت دینی نباید نمونه‌های زشت‌کاری و شخصیت‌های منفی را به تفصیل برای دانش‌آموزان بیان کرد.

یکی از خطرهای بزرگ تعلیمات دینی و پرورش‌های مذهبی، آن است که در کودکی به فرزند چیزی بیاموزیم یا به‌گونه‌ای تربیتش کنیم که چون بزرگ شود، آن را مخالف حقیقت و صلاح ببیند و یک‌باره همه‌ی اثرات دینی خود را واپس بزند و در جبهه‌ی مخالف آن‌ها بایستد و بدون انصاف، همه را به باد تهمت بگیرد و ناروا بشناسد. پیشاپیش باید از این خطر جلوگیری کرد. راه مناسب، همان است که کار پرورش و سپس تعلیم وی، موافق فطرت و قبول ذات او صورت پذیرد. بر این اساس، مطالب مذهبی را باید به همان صورتی که برای بزرگ‌ترها مطرح می‌کنیم، برای کودکان و نوجوانان نیز طرح کنیم (البته با الفاظی ساده‌تر و روشن‌تر) با این تفاوت که بهتر است برای کودکان جنبه‌های رفتاری مطالب را بیش‌تر بازگو کنید. هنگامی که بزرگ‌تر شدند، جنبه‌های «حالتی و صفتی» را برایشان جلوه دهیم و در سنین بالاتر، جنبه‌های «اعتقادی و باطنی» را در پیش نهیم.

برای تربیت و تلطیف حس دینی در دانش‌آموزان، باید از طرح اختلافات اعتقادی میان ادیان و مذاهب و نیز تفاوت‌های موجود در دستورات دینی در میان فرق اسلامی پرهیز کرد. این احتراز، از ایجاد شبهه و تردید در جان دانش‌آموزان جلوگیری می‌کند و برای پرورش تمایلات عالی آن‌ها به مبدأ هستی و مبدأ خیر مؤثر است.

چکیده‌ی آموزه‌های بخش دهم

در این بخش آموختیم که:

هر پدیده‌ای در طبیعت و عالم انسانی با آفت‌ها و آسیب‌هایی روبه‌رو است که مانع رشد و کمال آن پدیده است. بدون شک تعلیم و تربیت دینی نیز از چنین آفت‌هایی بر کنار نیست.

مربیان پرورشی باید بدانند که در مسیر تربیت دینی چه لغزشگاه‌هایی وجود دارد که ممکن است مانع رسیدن آنان به اهداف مقدسشان در این حیطه بشود. شناخت این آفت‌ها و موانع را «آسیب‌شناسی تربیت دینی» می‌نامیم.

منظور از آسیب‌شناسی معرفت و تربیت دینی شناخت و بررسی ناهنجاری‌ها، موانع، عایق‌ها و محدودیت‌های موجود در زمینه‌ی ایجاد باور و اعتقاد دینی در متربیان و نیز عدم انطباق رفتار آنان با هنجارها و معیارهای دینی در کل جامعه و به ویژه در نظام تعلیم و تربیت کشور است.

عوامل و مؤلفه‌های آسیب‌شناسی تربیت دینی را از یک منظر می‌توان به دو دسته‌ی «موانع» و «عایق‌ها» تقسیم‌بندی کرد. منظور از «موانع» مشکلات و عوامل بازدارنده‌ی بیرونی و منظور از «عایق‌ها» نیز عوامل بازدارنده‌ی درونی در فرد است.

عمده‌ترین آسیب‌های تربیت دینی را می‌توان بدین شرح برشمرد:

۱. نامشخص بودن ساحت‌های تربیت دینی؛

۲. تفکیک و مرزبندی آموزش با پرورش؛

۳. اشتباه گرفتن اطلاعات دینی به جای تربیت دینی؛

۴. تأکید زیاد روی جنبه‌های احساسی دین؛

۵. اجباری بودن آموزش رسمی؛

۶. تأکید بر حفظ مطالب و درس‌های دینی به جای فهم آن‌ها؛

۷. تضاد میان خانواده و مدرسه در امور دینی؛

۸. مشکلات مربوط به محتوای آموزش‌های دینی و...



فهرست منابع و مآخذ

۱.قرآن مجید.

۲.نهج البلاغه

۳.صحیفه ی سجادیه.

۴.آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ترجمه ی محمدعلی انصاری [بی جا]، جلد۱ و ۲.

۵.محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ۱۰ جلد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.

۶.کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق. *اصول کافی*، جلد ۲.

۷.خمینی(ره)، سیدروح‌الله. صحیفه نور، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلدهای ۵، ۶، ۷، ۸ ، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۸.

۸.بیانات مقام معظم رهبری، با استفاده از سایت /http://fa.leader.ir.

۹.مظلومی. رجبعلی، *گامی در مسیر تربیت اسلامی* (کودکی تا بلوغ)، نشر آفاق، تهران، ۱۳۵۸، جلد ۱.

۱۰. مظلومی، رجبعلی. *گامی در مسیر تربیت اسلامی* (مبانی تربیتی)، نشر آفاق، تهران، ۱۳۶۲، جلد ۲.

۱۱. مظلومی، رجبعلی. *گامی در مسیر تربیت اسلامی* (برای معلمان و مربیان)، نشر آفاق،

تهران، ۱۳۶۱، جلد ۳.

۱۲.مظلومی، رجبعلی. *جوان و دین*، نشر آفاق، تهران، ۱۳۶۱.

۱۳.مظلومی، رجبعلی. *تربیت برای دین*، واحد فرهنگی بنیاد شهید، تهران، ۱۳۶۵.

۱۴.مظلومی، رجبعلی. *تربیت از دیدگاه معصومین (علیهم السلام)*، کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان، تهران، ۱۳۶۴.

۱۵. مظلومی، رجبعلی. *تربیت معنایی*، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران،
تهران، ۱۳۷۴.

۱۶.مظلومی، رجبعلی. *با تربیت مکتبی آشنا شویم*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶.

۱۷.طباطبایی، محمدحسین. *تفسیر المیزان*، جلد ۲.

۱۸.فرید، مرتضی. *الحدیث*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، جلدهای ۱-۳.

۱۹.مطهری، مرتضی. *انسان در قرآن*، صدرا، تهران، ۱۳۶۹.

۲۰.مطهری، مرتضی. *فطرت*، صدرا، تهران، ۱۳۶۹.

۲۱.مطهری، مرتضی. *تعلیم و تربیت در اسلام*، انتشارات صدرا، تهران.

۲۲.باهنر، ناصر. «*آموزش معارف دینی به کودکان*»، مجموعه مقالات سمپوزیوم جایگاه
تربیت در آموزش و پرورش، دبیرخانه‌ی سمپوزیوم، تهران، تربیت، ۱۳۷۱.

۲۳.سرامی، قدمعلی. «*مائیم و دو چشم و یک تماشاست*»، مجموعه مقالات سمپوزیوم
جایگاه تربیت در آموزش و پرورش، دبیرخانه سمپوزیوم، تهران، تربیت، ۱۳۷۱.

۲۴.باقری، خسرو. *چیستی تربیت دینی*، تهران، نشر تربیت اسلامی، وابسته به معاونت
پرورشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۰.

۲۵.مهندس بیانی، *حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی*، مؤسسه‌ی مطبوعات اسلامی،
تهران، ۱۳۴۸.

۲۶.جعفری، محمد تقی. *شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن*، دفتر نشر فرهنگ
اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.

۲۷.متن سخنان حضرت آیة الله حائری شیرازی در گفت وگو با آقای پیشنمازی، معاونت

محترم‌پرورشی.

۲۸.احمدی، علی اصغر. فطرت از دیدگاه روان‌شناسی اسلامی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

۲۹.فلسفی، محمدتقی. کودک، جلد ۱ و ۲.

۳۰.میرابوالقاسمی، سیدمحمدتقی. پژوهشی در زندگی مذهبی جوانان، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۵۱.

۳۱. تورانی، حیدر. مدیریت فرایند مدار در مدرسه، انتشارات تزکیه، تهران، ۱۳۸۲.

۳۲.اسدالله مرادی. آسیب‌شناسی تربیت دینی (گفت‌وگو با دکتر غلامعلی حداد عادل)، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، تهران، ۱۳۸۳، جلد ۱.

۳۳.مرادی، اسدالله. آسیب‌شناسی تربیت دینی (گفت‌وگو با استادان حوزه و دانشگاه)، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، تهران، ۱۳۸۳، جلد ۲.

۳۴.کریمی، عبدالعظیم، رویکردی نمادین به تربیت دینی، مؤسسه‌ی انتشارات قدیانی، تهران. ۱۳۷۴.

۳۵.زند، علی حسن [و دیگران]. اصول و روش‌های آموزش و پرورش. بی‌نا، تهران، ۱۳۵۵.

۳۶.قائمی، علی. پرورش مذهبی کودک، انتشارات رشاد، قم، ۱۳۵۸.

۳۷.میرابوالقاسمی، سیدمحمدتقی. آموزش دینی از آغاز تا عصر حاضر، مؤسسه انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۵۶.

۳۸. شفیعی، سیدمحمد. فطرت از دیدگاه علم و فلسفه، دفتر نشر و تایپ قلم، تهران، ۱۳۵۸.

۳۹.داوودی، محمد. تربیت دینی (سیره‌ی تربیتی پیامبر(ص) و اهل بیت﴿علیهم السلام﴾، مؤسسه‌ی پژوهشی حوزه و دانشگاه، تهران، ۱۳۸۳.

۴۰.جزوات و مقالات منتشر نشده‌ی شادروان استاد دکتر رجبعلی مظلومی.